



چهار رساله از: سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بازوی مسلح و
نماینده انقلابی کارگران و زحمتکشان ایران است

* سخنی کوتاه با خوانندگان *

اینک در شرایطی که هفت سال از آغاز مبارزه انقلابی سلحانه (رستاخیز سپاهنگل که نقطه عطف در تاریخ تکامل مبارزات انقلابی و سرآغاز مرحله نوین در جنبش کمونیستی ایران است) میگذرد و پیشاهنگ انقلابی خلق و جنبش نوین کمونیستی ایران پیروزند از نخستین مرحله استراتژیک (طرح و تثبیت مبارزه سلحانه در سطح نیروهای پیشرو ، آگاه و سیاسی جامعه ایران) گذار نموده است و در آستانه توده ای کردن مبارزه انقلابی سلحانه پیشتاز قرار گرفته و بسیج توده ها بویژه طبقه کارگر را بطور مبرم در دستور کار خویش قرار داده است ، شناخت دقیق و درک عمیق از تئوری ظفر نمون جنبش انقلابی سلحانه ، آموزش از تحلیل های علمی در باره اوضاع اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه ایران که بر اساس معرفت از شرایط مشخص ایران و در پرتاب انقلابی و با بهره گیری از تجربیات تاریخی و مبارزات انقلابی جوامع دیگر بانکشاف درآمده و درس گیری از پژوهش ها و شیوه برخورد به اوضاع و احوال منطقه ای و جهانی و نقد های علمی بر تزه های انحرافی ، که همواره در روند رشد و تکوین جنبش نوین کمونیستی سلحانه توسط پیشگامان طبقه کارگر تدوین گردیده است ، بیش از هر زمان دیگر ضرورت میابد و در این راستا وظیفه همه مبارزین آگاه و هروان صدیق راه آزادی و همه معتقدین حقیقت تاریخی طبقه کارگر و مبارزات انقلابی خلقهای زحمتکش ایران است که با افزایش و تعمیق شناخت خویش از این گنجینه های علمی و آثار پر ارزش جنبش نوین کمونیستی ایران که بر اساس نظم فکری مارکسیسم - لنینیسم انقلابی و با خون صدها کمونیست فدائی بر صفحه تاریخ مبارزات انقلابی خلقهای ایران نقش بسته است ، بر کیفیت و توان مبارزاتی خویش افزوده و هرچه بیشتر در خدمت به مبارزه انقلابی خلقهای تحت ستم ایران بویژه طبقه کارگر قرار گیرند .

کمیته پشتیبانی از جنبش نوین انقلابی خلقهای ایران (در آلمان) با حرکت از این وظیفه خطیر و اقدام به تکثیر چهار رساله از سازمان پیشاهنگ چریکهای فدائی خلق ایران در این مجموعه نموده است . قابل توضیح است که این چهار رساله قبلا در نشریات گروهیکه امروز خود را بنام " اتحاد کمونیستی " مینامد منتشر گردیده است . این رسالات در رابطه با بحث سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با یک گروه در درون سازمانهای جنبه ملی خارج از کشور و قبل از مشخص شدن مواضع این گروه و قطع ارتباط سازمان چریکهای فدائی خلق ایران با آن میباشند .*

* لازم به توضیح است که ما با یک گروه در درون سازمانهای جنبه ملی خارج از کشور در ارتباط بودیم ، ولی در یکسال اخیر به علت مشخصتر شدن مواضع این گروه ، تغییراتی در نظرات ما نسبت به آنها بوجود آمد و ارتباط خود را با آنها قطع کردیم .

از اعلامیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در باره نشریه " مسائل حاد جنبش ما " .

با توجه به پراکندگی چاپ این رسالات در چند نشریه و نیز اهمیت مطالعه آنها و انتشار این مقالات در یک مجلد، آنچنانکه دسترسی به همه آنها برای همگان میسر باشد، ضروری تشخیص داده شد.

باشد تا این کوشش تا چیزی ما که با هدف تبلیغ و ترویج تئوری و تحلیل های مارکسیستی - لنینیستی جنبش نوین کمونیستی ایران انجام میگردد، در خدمت به جنبش نوین انقلابی خلقمان مفید واقع گردد.

کمیته پشتیبانی از جنبش نوین انقلابی خلق ایران (در آلمان)
آذرماه ۱۳۵۶ خورشیدی

www.iran-archive.com

- * ملاحظاتی درباره " درباره انقلاب "
- * استالینسم و مسئله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی
- * جواب بخطوطی در طرح مسئله اشتالین
- * گرایش‌ها به راست در سیاست خارجی جمهوری خلق چین

ملاحظاتى درباره
"درباره انقلاب"

چریکهای فدائى خلق

ملاحظاتی درباره

"درباره انقلاب"

جزیه "درباره انقلاب" که بوسیله گروهی از رفقا نوشته شده شامل دو دسته طالب می باشد. یک دسته مطالب اصلی جزیه است که هدف از نوشتن جزیه طرح مشخص آنها بوده. این مطالب به بحث درباره مبارزه مسلحانه گروهها و سازمانهای انقلابی در ایران و برنامه عمل آنها بطور کلی، تا تشکیل حزب اختصاص دارد و برخوردار رفتار با آن جدی تر است. از آنجا که این دسته از طالب در حل سایل نوین و گاهی حل نشده جنبش کمونیستی است، بنابراین اگر اشتباهاتی هم در آنها مشاهده می شود، وجودشان طبیعی و گریزناپذیر است. صداقت انقلابی و پیوند تئوری با عمل که از ویژگی های جنبش نوین کمونیستی کشور ما است هر مسئله ای را حل خواهد کرد و هر اشتباهی را تصحیح خواهد نمود. ما البته دچار اشتباه هم می شویم، ولی چون عمل می کنیم، اشتباه خود را تصحیح می کنیم و به پیش میرویم. اما مطالب دسته دوم: این مطالب درباره تحلیل طبقاتی جامعه ایران، تاریخ ایران و قضایتهای درباره کشورهای سوسیالیستی است. به تصور ما در این دسته از مطالب اشتباهات گریزپذیری می توان یافت که به مختصری پژوهش نیاز دارد. ما در اینجا نخست به بررسی مطالب اصلی جزیه "درباره انقلاب" می پردازیم و سپس نکاتی در مورد مطالب دسته دوم متذکر می شویم.

چریکهای فدائوی خلق

الف. درباره مطالب اصلی جزیه

۱. حزب و سازمان

طالبی که رفتار در مورد تفاوت بین حزب و سازمان انقلابی، رابطه سازمان انقلابی با جنبش خود بخودی و خلاصه در مورد پیرویه تشکیل حزب گفته اند، کلاً درست است و به عنوان یک قانون عام مورد قبول هر مارکسیست لنینیستی است. در مورد تطبیق این قانون عام با مسود خاص، یعنی شرایط ویژه وطن ما نیز رفتار به درستی عمل کرده اند و منطقاً به ضرورت مبارزه مسلحانه رسیده اند. این امر ناشی از شجاعت انقلابی آن ها و موضع انقلابی صادقانه ای است که در برخورد با مسائل دارند. این مورد کل قضیه. اما در مورد شرح جزئیات و پیشنهاد کردن موضوع و تهیه دستورالعمل برای کار انقلابی گروهها و سازمانهای مارکسیستی رفتار دچار اشتباهات چندی شده اند که در اینجا مورد بحث ما نخواهد بود.

— رفقا اگرچه بطور ضمنی و غیر روشن، در چند مورد تذکر میدهند که مبارزهٔ مسلحانه فقط مرحلهٔ نخستین مبارزه است. مثلا در یکجا می گویند:

"هر سازمانی که قصد توسعهٔ خود و وسیع خلق و کار برای ایجاد حزب کمونیست را دارد، سرگوش در این رود روشی در مرحلهٔ مشخص بیان شده^۴ اجتناب ناپذیر است."

در جای دیگری می گویند:

"تصدیق عملیات مسلحانه به عنوان عمل انقلابی لازم مرحله ای^۵؛ هرگز به عنوان نفع کار سیاسی در طبقه کارگر و توده نیست."

لازم به یاد آوری است که نقل در جملهٔ بالا فقط برای نشان دادن اشارهٔ رفقا به سالهٔ مرحله ای بسوسون مبارزهٔ مسلحانه است و بقیه جمله مورد نظر ما نیست. در چند مورد دیگر نیز رفقا باز به این موضوع منتها باز هم بطور ضمنی و غیر روشن اشاره می کنند.

در توضیح این مسئله باید بگوئیم که ما به عنوان مارکسیست — لنینیست همواره از تمام اشکال ممکن مبارزه مستقلاً^۶ خواهیم کرد و مبارزهٔ مسلحانه فقط شکل اصلی مبارزهٔ مسلحانه است که آن است.

۴ تکیه روی کلمات از راست — چریکهای فدائی خلق

۵ هم اکنون چریک های فدائی خلق بقدر امکان خود به تبلیغ و ترویج برای جذب عناصر گاه، تبلیغ برای جلب نظر توده ها، مبارزهٔ تئوریک با اپورتونیست ها، مبارزه برای ایجاد تشکیلات نوین و قابل دوام مبارزهٔ تحقیق در شرایط عینی و ذهنی انقلاب ایران، مبارزه برای تحکیم زمینسای ایدئولوژی مارکسیست — لنینیستی افراد سازمان پرداخته است. ما این اشکال مبارزه را از طریق انتشار نشریه، کتاب در سری های مختلف و تماس مستقیم انجام میدهم. در آینده

آنرا داشته باشیم که در شرایط لازم احتیاطی، شکل اصلی مبارزهٔ خود را تغییر ندهیم، اما این مسئله که قبلاً از سقوط حکومت، شکل اصلی مبارزه تغییر کند و شرایطی ایجاد شود که مبارزهٔ مسلحانه شکل اصلی مبارزه نباشد، خیلی بعید بنظر میرسد و گفتن اینکه مبارزهٔ مسلحانه یک مرحلهٔ موقتی از مبارزه است، بجز خوش خیالی که عواقب و شیعی می تواند داشته باشد چیز دیگری نیست. خود رفقا در جای بد رستی استدلال کرده اند که مبارزهٔ مسلحانه سازمان های انقلابی روز بروز رژیم را هارتر میکند و اختناق را تشدید می نماید، با این حساب چگونه انتظار دارند که مبارزهٔ مسلحانه به عنوان یک مرحلهٔ مقدماتی شرایط شکستی دیگر از مبارزه را به عنوان مبارزهٔ اصلی فراهم نماید. چگونه می توان انتظار داشت که رشد مبارزات انقلابی بتواند اختناق را تخفیف دهد. طبعاً برای از بین رفتن اختناق باید علل اختناق آن از بین برود. مگر نه این است که احساس خطر رژیم که خود ناشی از رشد امکانات بالقوهٔ مبارزاتی توده ها و نیز رشد مبارزات انقلابی است، علت شخص اختناق است. آیا شاه دلش نمی خواهد که در ایران هم مانند فرانسه یا ایتالیا و یا جاهای دیگر یک حزب کمونیستی خطر وجود داشته باشد که در عین عرصهٔ جوشی نتواند بقدرت برسد؟ اختناق موجود دقیقاً بسبب علت وجود دارد که هرگونه کاهش آن بمعنی خطر مستقیم است که حیات رژیم را تهدید می کند. رشد مبارزات انقلابی

نیز بر اساس ضرورت به اشکال دیگر مبارزه نیز دست خواهد زد.

"آن قسمت از سازمان که امکان کار سازماندهی را از دست میدهد، بطور موقت یا دائم به سطوح های مربوط به بخش سلححانه اعزام میشوند. این تبلیغ سلححانه شرط ضروری امکان ادامه تبلیغ غیر سلححانه هم هست. تا عضو امکان کار سازمانی دارد، کارش سازماندهی است."

رفقا در جایی سازماندهی را مهمترین برنامه مبارزه می دانند. اما از نوشته روشن نیست که منظور رفق از سازماندهی چیست. ما برای چه کاری می خواهیم توده ها را سازمان بدهیم؟ حتما برای شکلی از مبارزه و گمراهی سازماندهی به خودی که معنا ندارد. بسیار خوب، آن کدام شکل از مبارزه است که ما باید توده ها را برای آن سازمان بدهیم؟ اگر به این سؤال پاسخ بگوئیم همه چیز روشن می شود. اما حالا که رفا به آن پاسخ نگفته اند ما ناچاریم تمام پاسخ های ممکن به این سؤال را مورد گفتگو قرار دهیم. بنصورت منظور رفا از سازماندهی، یکی از سه کار زیر میتواند باشد:

الف. کار سیاسی و تشکیلاتی با توده ها، صرفا به منظور رشد دادن آگاهی آنان.

ب. کار سیاسی و تشکیلاتی با توده ها، برای آماده کردن آنها برای شرکت در مبارزه سلححانه.

پ. کار سیاسی و تشکیلاتی با توده ها بمنظور رشد جنبش خود بخودی آنها و برآوردن اختن مبارزات و موکراتیک برای کارگران و خرده بورژوازی شهر و میتینگ ها و وحد اکثر شورش های دهقانی برای روستائیان.

در صورت اول (مورد الف) فقط تعداد خیلی کمی از کارگران، پیشه وران و ندرتا دهقانان هستند که کجکاو و علاقه مند به "علم برای علمند" و ما میتوانیم بآنها اقتصاد

بدانجهت که این خطر را بیشتر و قطعی تر میسازد، در نتیجه اختناق را نیز افزایش خواهد داد. به هر حال، تا آنجا که ما بطور معقول بر اساس تجربه گذشته و تحلیل شرایط موجود می توانیم پیش بینی کنیم این است که تا قبل از تصرف حکومت بوسیله نیروهای انقلاب به رهبری حزب طبقه کارگر، همواره مبارزه سلححانه شکل اصلی مبارزه است و حزب طبقه کارگر و جبهه واحد نیروهای انقلاب فقط در پناه آتش اسلحه قادر است تشکیل شود.

رفقا به نحو ابهام آمیزی سازماندهی توده ها را از کار مبارزه سلححانه تفکیک می کنند و معتقدند که " در مراحل ابتدائی و زمینه سازی" باید از مبارزه سلححانه به عنوان شیوه عمده ای برای آماده کردن توده ها و جلب اطمینان توده ها و سازماندهی آنان استفاده کرد.

رفقا از مبارزه سلححانه به عنوان وسیله ای برای ایجاد یک "جو سیاسی مساعد" برای "سازماندهی" یاد میکنند و حتی تا جایی پیش میروند که کار مبارزه سلححانه را شرط به یک شرط تکمیلی امتحانی می کنند و می گویند:

تکه روی کلمات از ما است.

و فلسفه و چیزهای دیگر بیاوریم . تازه به چه منظوری ما باید این کار را بکنیم . فرض کنیم که آنها چیزهایی بیاد گرفتند . آنوقت چی ؟

در صورت دوم (در مورد ب) هم باید بگوئیم که سازمانها و گروههای انقلابی در هر حال این کار را میکنند ، یعنی در مرحله فعلی کارگران پیشرو و آگاه را با کار سیاسی روی آنها ، به مبارزه مسلحانه جلب میکنند ، در آینده این کار را روی اقشار وسیع تر توده ها انجام خواهند داد .

اما در مورد سوم (مورد ب) که بیشتر میتوان احتمال داد ، منظور رفتار باشد . البته ما باید با افراد پیشرو و توده ها در حدود مختلف رابطه برقرار کنیم ، آنها را آموزش بدهیم و برای رهبری جنبشهای خود بخودی و رشد دادن این جنبشها تشویق شان بکنیم ولی باید بیاد داشته باشیم که امکان رشد کیفی جنبشهای خود بخودی محدود است . رژیم راه رشد آنها را سد میکند ، ما نباید انتظار رشد خطی آنها را داشته باشیم تا رشد کنند و به قیام تبدیل شوند و روزی درست مانند روسیه ، با یک قیام رهبری شده از جانب حزب ، حکومت را سرنگون کنند . چنین چیزی در ایران بهیچوجه نخواهد بود . اولاً این جنبشها را ، چنانکه خود رفتار هم یاد کرده اند ، ما باید گذشته از حمایتهای معنوی یاد شده مورد حمایت مسلحانه نیز قرار بدهیم ، و ما باید بدانیم که رشد این جنبشها در هر صورت یعنی با حمایت مسلحانه ، ما هم باز محدود است و رژیم سختی آنها را سرکوب خواهد کرد و مبارزه توده ها باید از طریق دیگری به رشد خود ادامه دهد ، یعنی جنگ چریکی .

نهایت فایده جنبشهای خود بخودی این است که یکی آگاهی توده ها را تا حدودی رشد میدهد یکی دیگر اینکه افرادی را برای پیوستن به صفوف مبارزه مسلحانه در درون خود میپروراند و یکی هم اینکه شکست و سرکوب این جنبشها لزیم شکل عالی تری از سازمان و مبارزه را برای توده ها بطور کلی طرح می نماید . سازمان اصلی مبارزه ، این جنبشها نیست و صرفاً از درون این جنبشها نیز پدید نمی آید . این مسئله را گذشته از اینکه با تحلیل شرایط شخص جامعه ما میتوان فهمید ، استدلال کلی تئوریک هم آن را تأکید میکند . این همان چیزی است که لنین آن را تحت عنوان " سر فرود آوردن در مقابل جنبشها " خود بخودی " مورد بحث قرار داده و " سر فرود آوردن گان در مقابل جنبشهای خود بخودی " را در انجام همه آکسیونها و در فریزیم تبیین کرده . سازمان اصلی مبارزه در کنار جنبشهای خود بخودی بوجود خواهد آمد ، با آنها رابطه خواهد داشت ، آنها را رشد خواهد داد و از آنها تغذیه خواهد کرد ولی همواره وجودی مستقل از آنها خواهد داشت . پس وظیفه اصلی ما نمیتواند سازماندهی جنبش خود بخودی توده ها باشد . ما البته در این جنبشها نفوذ خواهیم کرد و آنها را سازمان هم خواهیم داد ، ولی وظیفه اصلی ما یا " بهترین برانه " ما سازماندهی سازمان اصلی مبارزه است . باید توده ها را به گرد چنین سازمانهایی سازمان بدهیم . این قاعده فقط مخصوص ایران نیست ، این قانون عام انقلاب پرولتاریاست است . در روسیه نیز چنین بوده است . در روسیه سازمانهای انقلابی روشننگران - کارگران در کنار جنبشهای خود

طبقة کارگر و احزاب خرده بورژوازی و بورژوازی ملیتی را بوجود آوردند و سپس در اتحاد دوم بر اساس وحدت در برنانه عمل جمعا به جبهه واحد مبارزه تبدیل شونده. در شرایط فعلی هیچگونه امکانشی برای ایجاد يك حزب در پناه صرف اصول پنهانکاری وجود ندارد و در آینده هم اگر شرایط استثنائسی بی بوجود نیاید، هرگز چنین امکانی وجود نخواهد داشت. فقط سازمانی به حزب انقلابی (چه حزب طبقه کارگر و چه احزاب انقلابی دیگر) تبدیل خواهد شد که يك پوشش تعرض نظامی داشته باشد و این برخلاف تصور دکاتیست‌ها و اپورتونیست‌های مغفشی شده در زهر پیره دکاتیسم، هرگز به معنی تقدم امر نظامی بر امر سیاسی نیست. امر سیاسی همیشه برای مسأله تقدم است و امر نظامی وسیله ای در خدمت امر سیاسی است. به کارنامه چریک‌های فدائی خلق نگاه کنیم:

سازمان ما نخست از بیسوند و گروه سیاسی درست شده:

یکی گروه جنگ بود که از سال ۱۳۴۶ امر تشکیل حزب را به اوچ گیری بیشتر مبارزات خلق و رشد نمایی مبارزات انقلابی وابسته می دانست، از اینرو از همان سال به کار تدارکات برای عملیات تبلیغ مسلحانه مشغول شد و یکی دیگر گروه مارکسیستی رفیق مسعود احمد زاده بود که در جستجوی راهی برای تشکیل حزب طبقه کارگر بود که به ضرورت مبارزه مسلحانه رسید. پس در واقع این دو گروه جنگ را به عنوان

بخودی و مستقل از آنها به وجود آمدند. از میان این سازمان‌ها، آنهایی که توانسته بودند ارتباط ارگانیک با توده‌ها پیدا کنند، در رابطه با جنبشهای خود بخودی توده‌ها رشد کردند، متحد شدند و سپس به حزب طبقه کارگر تبدیل گردیدند. در کشور ما هم طبق همین قانون عام، سازمان‌های روشنفکری-کارگری در کنار جنبشهای خود بخودی رشد خواهند کرد و آنان که بتوانند اعتماد توده‌ها را بخود جلب کنند، در اتحاد با یکدیگر به حزب طبقه کارگر تبدیل خواهند شد. اما در کشور ما همانند برخی از کشورهای دیگر این قانون عام يك ویژگی مهم دارد آن اینکه این سازمان‌های انقلابی روشنفکری-کارگری گذشته از اینکه ماهیتا سازمان‌های سیاسی هستند، ولی دارای شکل نظامی هم می باشند، یعنی سیاسی-نظامی هستند. این امر صرفا ناشی از اختنساق حاکم است که در تحت آن نمی توان سازمان و تشکیلاتی در پناه صرف اصول پنهانکاری بوجود آورد. پنهانکاری صرف دیگر قادر به حفاظت سازمانهای سیاسی نیست. این قانون خاص جامعه ما و برخی جوامع مشابه است که در عمل انقلابی این خلق‌ها در طریقی چند دهه گذشته کشف شده.

آنچه مسلم است این است که در جامعه ما فقط این سازمانهای سیاسی-نظامی هستند که میتوانند در جریان رشد خود و پس از تحکیم پیوند خود بسا توده‌ها، نخست هر چند سازمان بر اساس خط ایدئولوژیک خود متحد شوند و احزاب انقلابی (حزب

اینکه منظور فقط از "سازماندهی" روشن نیست ولی ما در توضیح این واژه بطور خلاصه میگوییم :

سازماندهی زمانی مطرح است که شکی از مبارزه مطرح باشد و ما چون باید از تمام اشکال مبارزه در شرایط لازم استفاده کنیم ، بنابراین مبارزات توده‌ها را نیز باید در اشکال مختلف سازمان بدهیم ، ولی همواره باید به یاد داشته باشیم که شکل اصلی مبارزه "مبارزه" مسلحانه" چریکی است . این شکل از مبارزه در مرحله "فعلی بوسیله" سازمان های سیاسی - نظامی اعمال میشود که رشد می کنند و بسا ایجاد ارتباطات ارگانیک بسا توده ها (از طریق ارتباط بین خطوطی مبارزاتی خود با زندگی اقتصادی یا اجتماعی و سیاسی توده ها و نیز رهبری اشکال مختلف مبارزه آنها) به احزاب انقلابی تبدیل می شوند و این احزاب به سهیم خود ، متحدان جنبه " واحد را تشکیل می دهند و ارتش واحد توده ای را بوجود می آورند .

* * *

- فقط در مورد مبارزه" انقلابی خارج و داخل

کشور می گویند :

"خارج از کشور ، پس از گذار از مرحله" تشکیل سلول های ایران ، نقش کلیدی را به عهده خواهد گرفت ."

در توضیح این گفته" فقط باید بگوییم که اگر منظور مبارزه" انقلابی بطور کلی است که هم اکنون هم که سلول های مبارزه در ایران تشکیل شده ، خارج کشور نقش کلیدی دارد ، اما اگر منظور یک گروه بسا سازمان

دنباله" سیاست پذیرفتند ، یعنی بر اساس تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ، به این نتیجه رسیدند که یک سازمان انقلابی فقط در صورتی میتواند بماند و رشد کند که شکل نظامی داشته باشد . این شکل نظامی فقط در خدمت محتوای سیاسی سازمان بوده . پس از این عمل هم ، عمل ثابت کرده که این رهبایی درست است ، سه سال سازمان چریک های فدائی خلق در حالیکه رژیم تمام نیرویها را برای ملامت کردن آن بکار برده دوام آورده و رشد کرده . تمام عملیات چریک های فدائی خلق در این مدت ، چه مسلحانه و چه غیر مسلحانه ، همه یک بیک دارای محتوای مشخص سیاسی بوده . سازمان بسا قدمهای سنجیده پیشرفته و تجربه آموخته است . هرگز عملیات مسلحانه" ما از نظر سیاسی بی معنی و یا دارای یک معنای انتقادی نبوده . با این حساب بی بنیام که راه رشد سیاسی - نظامی برای گروهها و سازمان های انقلابی که در شرایط جامعه" ما تنها راه رشد یک سازمان انقلابی به یک حزب انقلابی است بهیچوجه بسه معنی تقدم امر نظامی بر امر سیاسی نیست . سازمان های سیاسی نطفه" احزاب سیاسی هستند . این قانون عام تاریخ است . در شرایط خفقان آمیز ما هم اگر سازمان های سیاسی دارای شکل نظامی هستند ، این بهیچوجه تعارضی با قانون عام ندارد . امر سیاسی محتوای مبارزه است و امر نظامی شکل مبارزه . شکل مبارزه را هم دیالکتیک نسریابط تعیین می کند . به هر حال ، حرف های خود را خلاصه کنیم . بسا

است که اولاً رفقا در مورد تأکید بر روی عدم امکانات در روستا افرای کرده اند و دوماً از امکانات و وسوسه روستا و بی‌رحسی امتیازات روستا بر شهر بیاد نگورده اند و سوماً راههای جبران کننده عدم امکانات روستا را نادیده گرفته اند .

البته عواملی وجود دارد که تمرکز قیمت اعظم و حتی تمام فعالیت گروهها و سازمانهای انقلابی را در مراحل اولیه رشد خود ، در شهر توجیه میکند ، مانند :

- ۱ . لزوم جلب روشنفکران انقلابی و کارگران آگاه برای تأمین کارهای لازم اولیه مبارزه .
 - ۲ . لزوم جلب حمایت مادی و معنوی نیروهای مترقی شهر از جنبش .
 - ۳ . امکانات خاص شهر برای گروهها و سازمانهای کوچک ، در مقابل عدم امکان کار این گروهها در روستا .
 - ۴ . تدارک برای کار در روستا .
- ولی چنانکه گفتیم ، این فقط در مورد مراحل اولیه رشد گروهها و سازمان های انقلابی است ، و گرنه کار در روستا باید جزو برنامه باشد و زمینه آن فراهم گردد . تازه ، در مرحله ای از رشد جنبش باید ستاد اصلی مبارزه به روستا منتقل شود . اما باید بیاد داشت که کار در شهر همواره اساسی است . زیرا کار در شهر شرکت وسیع پرولتاریا و روشنفکران انقلابی را در مبارزه و سرانجام تأمین همزیستی پرولتاریا بر انقلاب تأمین می نماید . از نظر تکنیکی هم استفاده از امکانات خاص شهر همواره ضروری است .

شخص است که حرف رفقا درست است . يك سازمان میتواند نخست هسته اصلی خود را در خارج کشور تشکیل دهد و در تلاش تشکیل سلسله مبارزه در داخل کشور باشد ، و پس از اینکه موفق به این کار شد ، آنگاه بخشی از سازمان که در خارج می ماند (اگر بماند) ، نقش کلکی را خواهد داشت .

۲ . جنگ چریکی شهری

رفقا دلایلی در توجیه جنگ چریکی شهری ، بیه ویژه برای آغاز کار گروههای انقلابی آورده اند که البته بسیاری از این دلایل درست است ولی رفقا تا آنجا پیش رفته اند که امکان کار انقلابی در روستا را مطلقاً نفی کرده اند . در صورتی که امکان تشکیل هسته های مبارزه مسلحانه در روستا ، با مشکلاتی کمتر یا بیشتر به هر حال وجود دارد و سازمان های انقلابی سیاسی - نظامی باید هم در شهر و هم در روستا هسته های مبارزه را بوجود آورند . منتها هم اکنون اگر مشکلاتی برای هسته سازی در روستا وجود دارد ، این مشکلات صرفاً عدم امکانات تکنیکی است . دلایلی را هم که رفقا ارائه داده اند بیشتر اشاره به همین عدم امکانات تکنیکی است و گرنه این مسئله از نظر مارکسیزم - لنینیسم اکنون دیگر حل شده است که در کشورهای مستعمره و وابسته ، يك انقلاب دموکراتیک بدون حمایت دهقانان ممکن نیست .

آنچه که در مورد این گفته رفقا می توان گفت این

رققا علاوه بر دلایل تکنیکی بی که در مورد برتری شهر بر روستا ارائه میدهند ، گاهی دلایل استراتژیکی هم در این باره می آورند . مثلا در یکجا می گویند :

"اگر قبول داریم که عناصر پیشاهنگ بسایند مانند ماهی در دریای حمایت مردم باشند و این اصل همیشه و همه جا تنه باید در نظر گرفته شود ، لاطل امکانش امروزه بر پایسه" روابط و مناسبات تولیدی - اجتماعی شهر ها زیاد تر است "

این حرف رققا به تصور ما از دو نظر نادرست است . یکی اینکه رققا می گویند که امکان نفوذ در توده شهری بیشتر است و هیچ دلیلی هم در تائید این حرف خود ارائه نمی دهند . باید بگوئیم این حرف صرفا ذهنی است و مبتنی بر هیچ واقعیتی نیست . نیمه پرولتاریای عظیم روستا های ایران (خوش نشین ها و دهقانان خیلی کم زمین) بزرگترین بازوی انقلابند . اینان نزدیک به ۸۰٪ روستائیان ایران را تشکیل می دهند . دهقانان میانه حال هم انقلابینند . این دو دسته که اکثریت نزدیک به اتفاق روستائیان ایران هستند آشکارا نا رضای خود را از رژیم نشان می دهند ، تنها مانع نفوذ در آنها شرایط حقیقی حاکم است . کار و زمین خواست ملوس و نزدیک آنها است . میبینیم که تضاد اساسی در روستا برای خود روستائیان اولای خیلی روشن تر از شهر است و دوما این تضاد مستقیما بسا دولت است . پس آن گده ام شرایط اجتماعی برای جلب حمایت توده ها است که در شهر صاعد تر است ؟

اما از نظر دیگر هم این حرف نادرست است . زیرا اگر هم بر خلاف واقع بپذیریم که امکان نفوذ در توده های شهری بیشتر است ، بهیچوجه این ساعت نمیشود که ما از کار در میان دهقانان صرف نظر کنیم و بسرا آسانتر کشیده شویم . ما باید در دریای حمایت توده ها قرار بگیریم ، این تنها شرط پیروزی ما است و اگر هم مشکلاتی در این راه وجود دارد باید سخت یا آسان بهر حال از میان برداشته شود . هر چقدر هم که ما بتوانیم حمایت توده های شهری را بدست آوریم ، اگر از حمایت دهقانان محروم باشیم ، شکست خواهیم خورد . در اینجا ممکن است تصور شود که رققا در این استدلال خود به مرحله نخست مبارزه نظر داشته اند ، البته این حرف درست است ولی باید بگوئیم که در مراحل نخست مبارزه آنچه که توجه بیشتر به شهر را توجیه میکند ، بهیچوجه امکان حمایت بیشتر از جانب توده شهری یا عدم حمایت از جانب توده روستائی نیست . بلکه امکانات تکنیکی و نیز امکانات از نظر کار در های مبارزه در مراحل نخستین مطرح است .

* * *

رققا در جایی در مورد عملیات (بقول خود رققا : آکسیون های) سلحانه گروهها و سازمانهای انقلابی می گویند :

"با آکسیون های سلحانه ، که هسته بیستم حاکم (نظم حاکمیت سلح و قدرت کامل) را مورد حمله (نه انهدام) قرار

ما بسایند پیروزی بد نیال داشته باشد تا بتوانند
 طلسم قدر و قدرتی دولت و طلسم ضعف ما را بشکنند ،
 چیزی که رقتا خود بر آن تکیه اساسی دارند .

می دهند و به تبلیغ سلحانه میپردازند .
 البته این حرف رقتا کلا درست است ولی از آنجا
 که روی عبارت " نه انهدام " تا " تکیه کرده اند و ایمن
 ممکن است برای کسی که در گفته " رقتا با رقت توجه
 نکرده باشد سوء تفاهم ایجاد کند ، بسایند این نکته
 را تذکر داد که عطیات سلحانه " ما تا " تیر انهدامی
 بر واحد های دشمن خواهند داشت ولی قدرت کامل
 او را ضمیمه نخواهد کرد . بنابراین عطیات ما فقط
 نسبت به قدرت کامل دشمن " حطه نه انهدام " است .
 اما نسبت به جزئی از قدرت و سیستم ارتش ضمیمه
 کننده هم دارد . زیرا اگر چه ما در عطیات سلحانه
 خود دارای هدف مشخص سیاسی هستیم ، ولی بهر
 حال کم یا بیش ، این عطیات اهمیت نظامی
 هم دارد و نمیتوان آنرا نادیده گرفت . طبیعا در
 مراحل آغاز جنبش اهمیت نظامی این عطیات کمتر
 است و بتدریج افزایش می یابد . درست بدینجهت
 است که عطیات سلحانه " ما عطیات سیاسی - نظامی
 است . بنابراین حتی در آغاز جنبش هم ، نه تنها
 الزامی در این نیست که حملات سلحانه " ضمیمه
 کننده نباشد ، بلکه تا " تیر انهدام کننده " حملات ما اگر
 چه زیاد مورد نظر نیست ، ولی بهر حال ضرر هم
 نیست . البته لازم به یاد آوری است که خود رقتا در
 جایگاه به توجیه جنگ چریکی شهری می پردازند ،
 خود به ضربه پذیری نظامی دشمن در شهر ها توجه
 اساسی دارند . گذشته از این ، اگر از نظر خط اصلی
 عقاید رقتا هم به موضوع بنگریم ، میبینیم که حملات سلحانه "

ب- نکاتی در مورد مطالب دسته دوم

۱- دوایراد صوری

۱-۱ . به نظر ما بکار بردن واژه های فاکتور ،
 رادیکالیزه ، پولاریزه ، دموکریه ، آلترناتیو ، استروکسور ،
 آکسین وغیره از جانب ما نادرست است . به علاوه
 این کار ، با توجه خاصی که رقتا (بحق) به توده ها
 دارند ، نا سازگار می نماید . بکار بردن واژه " استروکسور
 بجای ساختا یا بنیان ، اگر گریز از فرهنگ ملی ، یعنی
 چیزی که ما را به توده هایمان پیوند می دهد ، نباشد
 لاف چنین می نماید و حتی همین هم برای ما نا مطلوب
 است .

تولید دارای پنج شگفتی مختلف است: شیوه تولید اشتراکی نخستین، شیوه تولید برده‌داری، شیوه تولید فئودالی، شیوه تولید سرمایه‌داری و شیوه تولید کمونیستی. برخی، این تقسیم‌بندی را تنگ نظرانه می‌پندارند و از پیروان این تقسیم‌بندی بعنوان جزیه‌بین و غیره یاد میکنند. آنها می‌گویند: "این قالبی پیش‌ساخته برای بررسی تاریخ جوامع است و نمیتوان تاریخ تمام جوامع را در این قالب گنجاند، زیرا هر جامعه مختصات خویش را داراست." بر این انتقاد، یک شیوه تفکر امریستی (تجرسه‌گرائی) حاکم است، زیرا جامعه یک پدیده مشخص است که در اثر ضرورتی خاص پدید آمده و تکاملش دارای قانونندی مشخصی است. کلیات این قانونندی برای تمام جوامع یکسان است و در عین حال هر جامعه‌ای دارای ویژگی خاص خود است، اما این ویژگی بهیچوجه نمیتواند نفس کلیت کند. تصور مخالف این، امریستی است. البته جوامع مختلف میتوانند به علت موقعیت خاص طبیعی خود و نیز عوامل خارجی (تاثير جوامع دیگر)،

۱. لازم به یاد آوری است که تاثيرات محیط طبیعی در تسریع و یا کند کردن سرعت تکاملی جامعه خیلی کمتر از تاثيراتی است که برخوردار جوامع دیگر میتواند داشته باشد و اصلا ایندو قابل مقایسه نیستند.

۲-۱. اقدام انگیزه‌ای "یک اصطلاح اجتماعی است که یک کارشناس نظامی ضد انقلاب (نویسنده کتاب "شوشگر") بکار برده است. حمایت توده‌ها از انقلابین انگیزه‌هایی گوناگون و متفاوتی نیست که بتوان با اقدامات ضد انگیزه‌ای مقابله با آن پرداخت. حمایت توده‌ها از انقلابین ناشی از خصلت انقلابی، موقعیت طبقاتی آنان است. رفرم فقط می‌تواند در شرایطی خاص، به مقداری محدود و برای مدتی محدود در این خصلت اثر خنثی کننده داشته باشد. اما چرا ما بجای رفرم بگوئیم "اقدامات ضد انگیزه‌ای"؟

۲. در مورد "شیوه" تولید ما قبل سرمایه‌داری در ایران. گفته‌های رفقا در مورد تاریخ ایران از آغاز تا عصر مشروطه، چه از نظر مبانی تئوریک و چه از نظر انتطابق با واقعیت تاریخی ایران، درست نیست. رفقا نظام‌های اجتماعی را بصورت وقایع ساده‌ای می‌نگرند که تسالی و ارتباطشان مبتنی بر قانونندی مشخص نیست. بهتر است موضوع را تشریح کنیم:

قطعاً منظر رفقا از "شیوه" تولید، "شیوه" فن تولید نیست، بلکه شیوه اجتماعی تولید است که مجموع نیروهای تولیدی و روابط تولیدی جامعه است، یعنی نظام اجتماعی. شیوه فن تولید در تاریخ تا کنون فقط دارای سه نوع بوده که بدین ترتیب از پس هم ظاهر شده: شیوه تولید دستی، شیوه تولید ماشینی و شیوه تولید خودکار. اما شیوه اجتماعی

این انحراف خنده آور جغرافیاگرا نمی‌تواند هیچ وجه تشابهی با مارکسیزم داشته باشد. سردسته این دانشمندان مارکسیست‌نمای بورژوازی و تیغ‌توگ کمونیست سابق بین الطل سوم و مرتد بعدی است که حتی سوسیالیزم را استدلالی شرقی مینامید که گویا در غرب هرگز رخ نخواهد داد، یعنی بقول او سوسیالیزم هم ناشی از موقعیت آب در شرق است. ویژگی یکی از عوامل طبیعی ممکن است بتواند کمابیش تأثیری در شکل زندگی اجتماعی یک جامعه داشته باشد و ویژگی‌هایی در نظام‌های اجتماعی آن جامعه ایجاد کند، ولی چگونه ممکن است بتواند مسیر گام‌ها متفاوتی برای تکامل یک جامعه بوجود بیاورد. نظام اجتماعی، شکل صف‌آرایی انسان در مقابل طبیعت است. ممکن است ویژگی طبیعت مانند کم‌آبی، گرما، سرما و غیره در شکل این صف‌آرایی ویژگی‌های ناچیزی ایجاد کنند، ولی اساس این صف‌آرایی و جوهر تکامل آن، همانا ماهیت انسان، یعنی قدرت ابزارسازی او است. بردهای سنگین هرگز سبب درگونی زندگی اجتماعی مردم و شکنندگی نخواهد شد و نظام اجتماعی ویژه‌ای برای آنان خلق نخواهد کرد، بلکه سبب اختراع ماشین برف‌پاک‌کن و یا ماشین که آب‌گرم به خیابانها بیاشد میگردد. عکس‌این جریان سبب اختراع کولر میگردد و این هر دو در نظام اجتماعی واحدی میتواند صورت گیرد. البته هرچه به عقب سبب بر میگردد، یعنی به دورانهای گذشته تر تاریخ نگاه میکنیم، مینیمم که تأثیر ویژگی عوامل طبیعی بر شکل زندگی انسان بیشتر بوده است، ولی هرگز بدان حدی

یک نظام اجتماعی را خیلی سریع از سر بگردانند و بسا تقریباً از سر بگردانند و از روی آن بجهند، و نیز هر یک بصورت کمابیش ویژه‌ای از سر بگردانند، ولی هیچ جامعه‌ای نمیتواند قانونمندی کاملاً جداگانه و متمایزی برای تکامل خودش داشته باشد. جامعه یک پدیده مشخص است که دارای یک قانونمندی عام است. هیچ جامعه‌ای را در هیچ کجا نمیتوان تصور کرد که مثلاً در مرحله‌ای از رشد آن زمان و یا مذ‌هب بوجود نیایند. البته در عین حال باید بیاد داشت که مذ‌اهب و زبانهای تمام جوامع با یکدیگر فرق دارند و هر یک دارای ویژه‌گی‌هایی است، اما کلیت و عملکرد همه آنها یکی است. یا اینکه مثلاً، قتل‌الیزم ایمران از قتل‌الیزم چین و قتل‌الیزم فرانسه و غیره متمایز است، ولی در عین حال همه در کلیات با یکدیگر وحدت دارند.

اما در مورد "روش تولید آسیائی". طبق آنچه که گفته شد، روش تولید آسیائی، برخلاف نامش نمیتواند یک روش مشخص تولید، یعنی یک نظام اجتماعی باشد. روش تولید آسیائی ویژگی برده‌داری و قتل‌الیزم بسیاری از کشورهای شرقی است. این اصطلاحی است که خود مارکس نخست آنرا بکار برده و در آن دچار تمساح شده. همین را دانشمندان مارکسیست‌نمای بورژوازی گرفته‌اند و بزرگن کرده‌اند و سرانجام به این نتیجه رسیده‌اند که شرق راه تکامل کامل جزائی دارد و این ناشی از موقعیت آب در شرق است. روشن است که

۱. میگویند کمبود آب در شرق سبب شده که فقط دولت مرکزی قادر باشد تا تسهیلات آبسی ایجاد کند.

در ایران باستان هیچ شکی در وجود روابط ساده
برده داری نمی توان داشت. بنا های عظیم ایران با-
ستان که در بسیاری از نقاط ایران بقایای آن یافت
می شود، خود دلیل زنده ای بر وجود برده داری در
ایران باستان است. این بنا ها همه از نوع خاص بنا ها
- می است که فقط با کار برده می توان آنها را ساخت
و فی المثل با نوع بنا هایی که به وسیله " بیگار ساختنه
میشوند (آثار تاریخی اصفهان) تفاوت اساسی دارد.
در حالیکه این بنسا ها شباهت کامل با بنا های برده -
داری روم و یونان دارد.

اسناد تاریخی بسیاری هم که بر جای مانده، همه
وجود برده داری در ایران باستان را تأیید می کنند.
در امپراطوری عظیم هخامنشیان از تمام نژادها برده
وجود داشته است. در مورد اسناد خزانه تخت-
جمشید که عده ای (مانند دکتر خنجی و غیره) روی
آن جبار و جنجال بر راه انداخته اند، "باید گفت ایس
حواله ها اولاً باستاد کاران داده می شده و در مورد
این اسناد بهیچوجه نمی تواند حواله مزه باشد. این
اسناد حواله جیره است که گاهی هم مقداری انعام
پولی همراه آن بوده است. وجود روابط مستزوری در آن
زمان، در میان آن همه برده، لزوم یک سرورزوی بزرگ
بازرگانی و بدنبال آن یک سرورزوی بزرگ تولیدی را ایجاد
می کند و چنین چیزی با عقل سالم جور در می آید.
شاید کسانی که جبار و جنجال مزه در تخت جمشید را
براه انداخته اند و از اسناد خزانه تخت جمشید به
عنوان سند یسار می کنند، حتی منن یکی از این اسناد

نمی توانسته باشد که بتواند سیر تکاملی جامعه را عبوس
کند و نظام های اجتماعی کاملاً متفاوت بیافریند. اساس
و جوهر تکامل انسان، ماهیت او، یعنی قدرت ابزار
سازی او است، عوامل طبیعی فقط شرایط تکامل انسانند.
این حرف منطبق با اصول اساسی دیالکتیک است.

وفقاً معتقدند که در ایران پس از نظام اشتراکسی
نخستین (کهن های اولیه)، "روش تولید آسیائیس"
بر جای آن نشسته، در حالی که می دانیم و حتماً وفقاً
هم شکی ندارند که در روم باستان و یونان و بسیاری
کشورهای دیگر، برده داری جانشین نظام اشتراکسی
نخستین شده، یعنی بنسب این حرف، نظام اشتراکسی
نخستین در ایران تبدیل به "روش تولید آسیائیس"
شده ولی در مثلاً روم و یونان و غیره تبدیل به نظام
برده داری. با این حساب چگونه می توان اعتقاد
داشت که در همین ایران، درست مانند روم و یونان
و همه جوامع دیگر، سرمایه داری به سوسیالیسم و بعد
کمونیسم تبدیل شود. چرا در این مورد قانون عمام
صادق است، ولی در آن مورد صادق نیست؟ آیا از
نظر پایه فلسفی یک ناسازگاری بین این دو اعتقاد
وجود ندارد؟ بنظر ما، وفقاً از ماهیت سیاسی این به
اصطلاح نهضت مطبوعاتی اخیر، "روش تولید آسیائیس"
با خیر نیستند.

بهر حال، از نظر تئوریک می بینیم که نظر وفقاً
در مورد تاریخ ایران درست نیست. اما به بینیم واقعیت
زنده تاریخ ایران در این مورد چه می گوید، آیا این
گفته را تأیید می کند؟

را هم نخوانده باشند . سابقهٔ سیاسی این آدمها (مانند دکتر خنجی) ماهیست تمام اعمالشان را روشن می کند .

برخی تصور می کنند که این برده داری فقط برده داری متمرکز دولتی بوده و آنها فقط برای ساختن آنها و کارهای دیگر دولتی و برده داری در سایر امور تولیدی وجود نداشته . این حرف هم غلط است . اولاً چنین چیزی قابل قبول نیست که در جامعه ای از برده فقط برای کار شخصی استفاده کنند . دوماً معنی واژهٔ برده (بر + ده) این ادعا را رد می کند . سوماً واژهٔ بنده که در زبان پهلوی بنده بوده روشن می سازد که منابع مهم و اصلی تهیهٔ برده مانند روم و یونان باستان همچنان اسیران جنگی بوده و دلیلی ندارد که در ایران برخلاف جاهای دیگر ، اسرای جنگی را فقط بکار شخصی بکارند و از این قلعه هم تجاوز نکنند . واژهٔ " آن - شهرک " هم که معادل " برده " است این معنی را تأیید می کند . در نتیجه در دولتهای جهانگشای ایران باستان برده های بسیار فراوانی می توانسته وجود داشته باشند . چهار مادر روی پلنگان تخت جمشید تصویر وجود دارد که دارند به دربار شاه هدیه می برند . در میان این هدایا هم پارچه ، هم جواهره هم احتشام و هم برده دیده می شود . پنجماً اسنادی

۱ . لازم به یاد آوری است که اسناد یاد شده فقط بعنوان نمونه آورده شده و گرنه اسناد مشابه اینها فراوان است .

در بارهٔ خرید و فروش برده وجود دارد (بکتاب اشکا - نیان دیاکونوف مراجعه شود) . مسئلهٔ زیاد مهمی که در اینجا مطرح است این است که در ایران هم مانند چین و مصر و غیره در کنار روابط برده داری ، کشاورزان آزادی (غیر برده) هم وجود داشتند که بدولت بپرده مالیات می پرداختند . البته این کشاورزان مالیات پرداز در روم و یونان باستان نیز وجود داشتند (کزن ها) ، منتها تعداد آنها در ایران و چین خیلی زیاد بوده ، بطوری که می گویند در این کشورها برده داری و فئودالیسم در کنار هم وجود داشته اند . با اینحال روابط تولید برده داری تا زمان اشکانیان روابط تولید حاکم بود .

لازم به یاد آوری است که چه در عصر برده داری و چه در عصر فئودالی در ایران ، سرخشی از جماعت های اشتراکی نخستین (کمن های اولیه) شکل و سازمان خود را تا حدودی حفظ کرده بودند و فقط بدولت و یا حاکم ، مالیات دسته جمعی می پرداختند . بقایای این جماعت ها تا همین اواخر ، یعنی حتی تا سالهای قبل از اصلاحات ارضی هم مشاهده می شد . این جماعت های مالیات پرداز در واقع هیچ فرقی با رعیت یا بقول اروپائیان " صرف " نداشتند فقط بدولت دسته جمعی تولید می کردند و بصورت دسته جمعی هم بهره مالیات میدادند . وجود این جماعت های مالیات پرداز در ایران هم چیز غریبی نیست . هم در اروپای غربی ، هم در روسیه و هم در جاهای دیگر ، این جماعتها مشاهده شده اند . در غرب آنها را " مازکا " و در روسیه

آنها را "ابو نعینا" می گفتند .

را می پیمود . ۱ .

رفقا گفته اند : " در فقدان هرگونه آمار وسیع و جامع راجع به شیوه های مختلف تولید دیگر ، میتوانستیم منطقا * استنتاج کنیم ."

در اینجا روشن نیست که منظور رفقا از کلمه های "منطقا" چیست . در واقع میتوان گفت که رفقا برای تحلیل تاریخ ایران بجای مراجعه به واقعیت زنده^۱ تاریخ ، بنا بر گفته^۲ یاد شده ، به تخیل متوسل شده اند و چنین دلیل آورده اند که آمار وسیع و جامع وجود ندارد ، باید گفت که تاریخ را بویژه تاریخ ایران قبل از سرمایه داری را که نباید از روی آمار مطالعه کرد ، تاریخ را معمولا از روی اسناد و مدارک مطالعه میکنند . در مورد تاریخ ایران قبل از اسلام که البته اسناد و مدارک نسبتا کم است ولی بهر حال وجود دارد مانند آثار سامستان شناسی (سنگ نوشته ها ، مجسمه ها ، ساختمانها ،

بهر حال ، روابط تولید قودالی از زمان اشکانیان در ایران شروع به رشد کرد و حاکمیت را در عصر ساسانیان بدست آورد . در عصر ساسانیان هفت خاندان بزرگ و معروف قودال قاین و سوران و مهران و غیره وجود داشتند . در این دوره البته بفسایائی از روابط تولید برده داری وجود داشت ولی حاکم نبود . حلقه اطراف به ایران سبب احیای مجدد روابط تولید برده داری شد . در مزارع برخی از شیخ های عرب حتی ۵۰۰۰ برده کار میکردند . اما این احیای موقتی بود و فقط ۲۰۰ سال سیر تکاملی جامعه را عقب انداخت باز دوباره قودالیزم رشد کرد و مسیر خویش را پیسود تا اینکه در اواخر دوره قاجاریه سرکله^۳ بورژوازی پیدا شد . اشکال مختلف مالکیت مشروط ارثی و غیر ارثی و مالکیت غیر مشروط و مالکیت مومسات خسیسه و صدقه های چه پیش از اسلام و چه پس از آن ، در طوسی دوران قودالیزم ایران وجود داشته است . چیزی که در قودالیزم ایران اهمیت دارد ، با نگرفتن یک اشرافیت قودالی کهنسال است . یعنی هجوم ها و لشکر کشیها سبب تعویض خاندانهای قودال حاکم میگردد و همین امر سبب میشد که اشرافیت کهنسال قودالی مانند بسیاری از کشورهای دیگر پا نگردد . بر خلاف گفته^۴ رفقا ، قودالیزم در ایران به استحکام و قدرت کامل هم رسیده است . قودالیزم ایران دارای یک عصر ۱۵۰۰ ساله است . خاندانهای قودال عوس میشدند ، ولی قودالیزم بر جای میماند و مسیر تکاملی خویش

۱ . لازم به تذکر است که این با نگرفتن اشرافیت قودالی و تعویض شدن خاندانهای قودال هم نباید نمونه های زیادی داشته باشد ولی برای همه های ایران درست نیست . مثلا در شیراز خانواده^۵ مسوا م از معروفترین قودالهای منطقه هستند و میدانیم که در دیوان حافظ از جد آنها (حاجی قوام) به کرات یاد شده . در کردستان خانواده^۶ اوسرمن مساقسه^۷ تاریخی زیادی دارد . در کرمان و در بسیاری از نقاط قودالهای زردشتی دیده میشود ، بهر حال این مسئله قابل تاامل بیشتری است و نمیتوان مسئله^۸ پانگرتی اشرافیت قودالی در ایران را بعنوان یک اصل بدیوت .
* تکیه بر روی کلمات از ماست - چیریکهای فدائی خلق .

در درجه اول اهمیت قرار دارد. ما حتی اگر امکان يك تحقيق آكادميك هم در باره تاريخ كورمان داشته باشيم باز بايد نخست تحقيق هاي ماركسيست ها را در باره تاريخ ايران بخوانيم، زيرا هر كس بايد از جاي شروع كند كه ديگران تمام کرده اند. مثلاً مطالعه در تاريخ ايران بعد از اسلام از جانب ما، بدون بهره گرفتن از آثار پتروشفسكي، بارتولد وغيره (چه بطور مستقيم و چه غير مستقيم) از نظر شك تعجب آور و از نظر نتيجه اي كه به بار مي آورد ارتجاعی و ضد علمي است. علم يك سيستم بهم پيوسته است.

اما در مورد تاريخ ايران پس از انقلاب مشروطيت، آنچه را كه رققا در باره ظهور سرمايه داری از آغاز انقلاب مشروطيت تا انقلاب سفيد ميگویند كلا درست است. ولي در مورد باقى ماندن بقايای شيوه هاي توليد فئودالی و "حتي قبل از فئودالی" و از جمله "نظام كهنه آسيائی" اشاراتش شده است كه مسلماً مبتنى بر تصور عيني شخصى نبوده. پيرسفيد نسنسي است، آنچه را كه از بقايای روابط توليد فئودالی برجای مانده تا چه اندازه است؟ آیا اين بقايای فئوداليسم واقعا آنقدر است كه ارزش گفتن داشته باشد؟ از ايسن گذشته روابط فئودالی به چه معنى است؟ "شيوه" هاي توليدی دیگر "چيست؟ نظام كهن آسيائی كدام است؟ در كجای ايران چنین چیزهائى وجود دارد؟

۳. در مورد روابط توليدی در جامعه ايران

كـــــــــــــــــــــــــــــــونـــــــــــــــــــــــــــــــى

رققا نخست ميگویند :

لكه ها، ظروف وغيره)، كلمات (كه از طريق واژه شناسي مطالعه ميشود)، نوشته ها و آثار خطی (اگر چه محدود) نوشته هاي نويسندگان باستانی خارجی درباره ايران وغيره. در مورد تاريخ ايران پس از اسلام هم كه اسناد و مدارك بسيار فراوانی وجود دارد، از اسناد و مدارك باستان شناسی گرفته تا آثار كتبی بسيار فراوان و متنوع. كثرت و اهميت اين آثار سبب شده بود كه انگلس بلكر ياد گرفتن زبان فارسی بيفتد كه البته اين كار انجام نشد. البته استفاده از اين مدارك برای ما (رققا) بدو دليل ممكن نيست: يکی اينكه امکانات علمي استفاده از آنها را نداريم و يکی ديگر هم اينكه فرصتی برای انجام چنین کاری نداريم. ولی خوشبختانه اين اسناد و مدارك مورد توجه دانشمندان ماركسيست واقع شده و استفاده هاي فراوانی از آنها کرده اند. در نتيجه آثار ارزنده هاي در مورد تاريخ مناسبات اجتماعي کشور ما نوشته شده. مثلاً كتاب "گشاويزی و مناسبات ارضي عهد مغول" و اين كتاب حاصل در حدود چهار سال تحقيق پتروشفسكي است، يا كتاب تاريخ ماد دياكونووف يا آثار ارزنده بارتولد يا ده ها ايرانشناس و تاريخدان ماركسيست ديگر. ^۱ بنابراين برای مطالعه در تاريخ ايران در هر سطحی، اسناد و مدارك كفايی وجود دارد و برای ما اسناد و مدارك ماركسيستی در اين باره،

۱. البته دانشمندان غير ماركسيست نكيز مانند كريستين سن وغيره كارهاي پراخي در اين زمينه کرده اند ولی حتی از نظر كمي هم سهم آنها در تحليل و تفسير تاريخ ايران كتر از ماركسيستها است.

"برای آنکه تعیین کنیم که انقلاب میبایست
ما چگونه انقلابی است باید در واقع
ببرازیم به اینکه مناسبات تولیدی ما
چگونه مناسباتی است."

و چند سطر پائین تر میگویند :

"اگر قبول کنیم که مناسبات امنسروزه ،
مناسبات تولیدی سرمایه داری است ،
باید بپذیریم ..."

و سپس مطالبی در باره "جامعه" سرمایه داری و
انقلاب سوسیالیستی بطور کلی می گویند و در جایی
هم بطور ضمنی و اتفاقی به "رشد کمتر پرولتاریا چه
از نقطه نظر تعداد و چه از نقطه نظر کیفیت" در ایران
اشاره میکنند که البته با اظهار نظر کلی رفقها
نا سازگار است .

در مورد این مطالب باید گفت که گفتن اینکه
روابط تولید در ایران سرمایه داری است ، هیچ
چیزی را روشن نمی کند و گفته های یاد شده "رفقا
در باره" جامعه" سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی ،
بدیهیاتی است که ذکر آن هم نویسنده و هم خواننده
را از پرداختن بمسائل اصلی باز میدارد . کتابهای
گفتنی تا گون در باره نظام سرمایه داری و انقلاب
سوسیالیستی نوشته شده است و اینها همه ، البته
زیر بنایی برای حل مسائل ما هستند ، ولی هیچ یک
مسئله انقلاب ما را بطور مشخص حل نمی کند . رفقها
میگویند : "روابط تولید در ایران سرمایه داری است".
بسیار خوب ، میدانیم که روابط تولید در مثلا فرانسه
هم سرمایه داری است ، آیا انقلاب ما مانند انقلاب
فرانسه خواهد بود ؟ مسلما نه . هزار تکه باریست

تر از ما اینجا است . تازه اگر رفقها دقیقتر از این هم
حرف میزدند و می گفتند : ایران یک کشور سرمایه داری
وابسته است باز این گفته سود شخصی نداشته زیرا
رشد ناموزون بورژوازی کمراد در کشورهای مختلف
وابسته نیز در بخشهای مختلف اقتصادی هر یک
از این کشورها (کشاورزی ، صنعت ، بازرگانی) وجود
دارد که در تعیین خصلت انقلاب این کشورها دارای
اهمیت زیادی است . باید مثلا می گفتند که در ایران
یک بورژوازی کمراد در خصوصی قوی و متمرکز در بارگانی
امور مالی و بانکی و صنایع مونتانژ ، یک بورژوازی کمراد در
بوروکراتیک قوی و وسیع که منبع اصلی سود سرمایه -
گذاری دولتی در امور مالی و بانکی و صنایع استخراجی
است ، وجود دارد و در عین فقدان تعمیری سروروزی
ملی ، یک خرده بورژوازی تجاری وابسته در شهرها
و ندرتا در روستا ، یک خرده بورژوازی کوچک سرمایه
دهقانی ، یک خرده بورژوازی عظیم فقیر و ورشکسته
دهقانی (نیمه پرولتاریای روستا) ، یک خرده سروروزی
فقیر در شهر (نیمه پرولتاریای شهر) باصافه پیدا
طبقه کارگر در حال رشد ، سایر طبقات جامعه ایران
را تشکیل میدهد . این شرح مشخصه ساله است که
اگر مطالب گفته شده درست باشد ، که خوب چیزی
روشن شده است و اگر این مطالب درست نباشد
باز بهر حال ساله بطور مشخص مطرح شده است
و کسی دیگر میتواند نکات نامرئی آنها را تذکر دهد
و کم کم چیزی روشن شود ، اما گفتن اینکه روابط
تولیدی در ایران سرمایه داری است و ذکر بلاترسی

و در تشکیلات و پراتینت انقلابی ، در رفع
نقصانها ، کوشش کرده و آمادگی کار
سیاسی - انقلابی ، در توده های
کارگران را در خود از پیش فراهم آورند .

در واقع در اینجا تا سی ساله شده است . آن
هم تا سی ساله ای فوری و فوری که باید در دستور
کار فوری " فرار گیرد ، علیرغم نظر رفقا ، ساله ای که
در دستور روز کار گروهها و سازمانهای انقلابی قرار
دارد ، به هیچوجه نمیتواند فقدان جنبش وسیع
خود بخودی کارگران و کوشش در راه رفیع (۲)
این نقصان باشد . بلکه کثرت ارتقا کیفی جنبشهای
خود بخودی و رهیابسی برای ایجاد ارتباط بین مبارزه
سلاحانه سازمانهای انقلابی پیشاهنگ با جنبشهای
خود بخودی است که میتواند بی ساله اساسی برای
جنبش سلاحانه باشد .

در جایی هم رفقا میگویند :

" تسلط رژیم پلیسی در کارخانه ها
و کارگاه ها بدرجه ای است که کارسیاسی
ترویجی ، تبلیغی و تشکیلاتی وسیع میسر
کارگران غیر ممکن شده است . "

و پس از چند سطر دیگر در همین مورد اضافه
میکند :

" اگر چه نمیتوان این مثالها را بر همه
محیطهای کارگری بصورت مطلق گسترش داد . "

جمله اول گفته رفقا که البته درست است ، اما
در مورد جمله دوم ، بصورتی که این فکریک تردید
ساده است و چنانکه واقمیت عینی نشان میدهد این
مطلب را " بر همه محیطهای کارگری در شرایط امروز

نگی در ساره نظام سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی ،
نه تنها طرح مسئله بصورت مشخص نیست ، بلکه
از طرح مشخص مسئله جلو میگیرد و فقط ما را براه حسن
- های کلیشه ای دگاتیستی میرساند .

۴ . در مورد جنبش کارگری

رفقا مطالبی بصورت خبری در باره جنبش کارگری
ایسران میگویند ولی هیچ سندی برای این اخبار ارائه
نمیدهند و خواننده یا مجبور است هم به استنباط
و هم براسنادکسی نویسنده اعتماد کند و یا مجبور است
خود برای قضاوت در باره این گفته ها به تحقیق
مستقل بپردازد که اغلب این کار دوم عملی نیست .
مثلا رفقا میگویند :

" در عرض ده سال اخیر بین از چند
اعتصاب و تظاهرات کارگری بوقوع نپیوسته
است . این اعتصابات و تظاهرات خود -
بخودی بوده . "

البته در خود بخودی بودن اعتصابات ده ساله
اخیر که حریف نیست ولسی اینکه در ده ساله اخیر
بیش از چند اعتصاب و تظاهرات کارگری بوقوع نپیوسته
است ، بی خبر نادرست است و خواننده بی اطلاع
این موضوع را نخواهد فهمید .

رفقا پس از ذکر مطالبی در باره جنبش کارگری
در ایران ، چنین نتیجه میگیرند که :

" با فقدان جنبش کارگری وسیع و خود بخودی
در ایران ، عناصر آگاه انقذری باید با
مشخص کردن و تحلیل دقیق از این فقدان
را در دستور کار فوری خود قرار دهند

ما " بصور مطلق " میتوان گفتن را داد .

۵۰۰ در مورد جنبش دهقانی

رفقا در مورد جنبش های دهقانی میگویند :

" در وضع مشخص کنونی ، بعلمت موفقیت نسبی برنامه های رژیم ، بعلمت تسلط رژیم حاکم ، بعلمت عقب ماندگی نسبی جامعه ، روستائی و بالاخره بعلمت فصول سازمانهای سیاسی در گذشته ، خیزش های دهقانی کتر از حدی است که شرایط بسیار بسز زندگی مادی آنها حکم میکند . "

پرسیدنی است موفقیت نسبی برنامه های رژیم

چيست ؟ رژیم در چه ناری موفق شده است و موفقیت

اودر مقایسه با چه چیزی نسبی است ؟ عقب ماندگی

نسبی جامعه روستائی یعنی چه ؟ جامعه روستائی

از چه لحاظ و نسبت به چه چیزی عقب مانده است ؟

خیزش های دهقانی چه ربطی به تصور سازمانهای

سیاسی گذشته دارد ؟ در واقع رفقا ساله جنبش

خود بخودی دهقانی را با ساله مبارزه انقلابی

سازمان یافته در روستا در آمیخته اند . بعد هم

رفقا حرفهایی کلی در مورد آینده مبارزات

روستائیان گفته اند که برای ما مربوط به آینده های

دور است و فعلا ساله مشخصی را مطرح نمی کند .

۶ . در مورد جنبش های دانشجویی

رفقا سالهای ۴۹ - ۱۳۴۲ را دوران قسرت

نسبی مبارزات دانشگاهی میدانند و در توجیه

علت آن میگویند :

" ضعف ظاهری دوران قسرت نسبی

نه به دلیل سرکوب کامل بوسیله ارتجاع

و یا توافق توده های دانشجویی با رژیم

شاه ، بلکه بعلمت انتقال انرژی مبارزاتی

به قطبهای جدیدی بوده است . "

صرف نظر از لغات " ظاهری " و " نسبی " ،

گفته یاد شده ، هم از نظر شواهد عینی و هم از نظر

استدلال نادرست است . زیرا اولاً " انرژی مبارزاتی

قطبهای جدید " (یعنی مبارزات انقلابی خارج از

دانشگاه) را بیشتر دانشجویان سالهای اخیر تشکیل

میدهند ، نه دانشجویان دوره قسرت . ثانیاً ساله

بصورت انتقال مکانیکی یک کیمت از نقطه ای به

نقطه دیگر در نظر گرفته شده و این منافذیکی است .

حقیقت این است که این دو نوع مبارزه در یکدیگر

تأثیر دیاکتیکی دارند . رشد مبارزات دانشجویی

سبب پروردن افراط سیاسی میشود و با اصطلاح یک

کلاس تهیه است و رشد مبارزات انقلابی بیرون

از دانشگاه نیز در رشد مبارزات دانشگاهی اثر

متقابل میکند . قدرت مبارزات دانشجویی " بعلمت

انتقال انرژی مبارزاتی به قطبهای جدید " نبود ،

بلکه این قدرت که با قدرت عمومی مبارزات سیاسی

در سطح جامعه همراه بود ، بطور کلی ناشی از تهاجم

همه جانبه رژیم و میدان نمایی کردن رهبران قدیمی

مبارزه (رهبران حزب توده و جبهه ملی) بود .

رژیم با انقلاب سفید نراز سوختی و با ترور و سرکوب

خشن از سوی دیگر همه چیز این رهبران جنت نکان

را از دستشان گرفت . گروهی از قواد لیسم حمایت

علتکرد اصلاحات ارضی نبوده اند."

و سپس از این " مورد عمل نبوده " یکی هم " محدودیت در افتادگی را می شمارند که بگوید گفت در هیچیک از مواحل اصلاحات ارضی چنین محدودیتی در علتکرد، نه از نظر قانونی و نه از نظر عملی وجود نداشته است.

گفته از این، منظور رقتا نه از " علتکرد اصلاحات ارضی " روشن است، نه از نقاط بسیار وسیع. علتکرد اصلاحات ارضی از نظر رقتا، تقسیم زمین بین دهقانان است، یا از بین بردن روابط ارباب - رعیتی؟ اگر ردی است که گفته یاد شده و نقاط بسیار وسیعی را نمیتوان یافت که اصلاحات ارضی در آن عمل نکرده باشد. در اینصورت، تمام دهاتی را که بطول رقتا تقلبات و پارتی بازی هم در آنها شده، باید جز علتکرد اصلاحات ارضی به حساب آورد. زیرا تصریح قانون و آئین نامه های اصلاحات ارضی با این تقلبات فقط تفاوت کمی داشت، نه کیفی؛ مثلا طبق قانون میبایست مالک ... هکتار را برای خودش نگه داشته و بقیه را در صورتیکه او با تقبل و پارتی بازی ۱۰۰۰ هکتار را برای خودش نگه داشته میکرد. خوب، این تقلب و قانون چه تفاوت کیفی ای با هم دارند که ما تقلب را در علتکرد قانون ندانیم. در صورت بافتد الیوم مبارزه شده است.

اما اگر منظور رقتا از " علتکرد اصلاحات ارضی " تقسیم زمین بین دهقانان است که باید بگوئیم

کردند، گروهی شعار " اصلاحات ارضی بلسه " دیکتاتوری شاه نه " را علم نمودند و بسی بیخ هیچ کدامشان نگرفت. از سوی دیگر، رژیم با شل کردن کنترل برای یک دوره کوتاه، بیک سرکوب و محتسبانه و هم جانبیه پرداخت و رهبران قدیمی دیگر مورد میدان مبارزه نبودند. توده های مبارزین در فقدان رهبری، مجبور به عقب نشینی پراکنده و بی اصول شدند. حاصل این همه، سالها رکود در مبارزات سیاسی جامعه بطور کلی و از جمله مبارزات دانشجویی بود. دوباره میبایست از نو شروع کرد، منتها این بار با ژرفینی بیشتر و با سازمان دیگر. مبارزه دوباره آغاز شد. گروهها و سازمانهای جدید راه مبارزه، سلاحانسه را هموار کردند و جنبشهای دانشجویی هم همزمان با آن آغاز شد. مبارزه، سلاحانسه نطفه بست و جنبش دانشجویی هم تشدید شد.

بقیه گفته های رقتا در مورد جنبش دانشجویی کلا درست است.

۷. در مورد اصلاحات ارضی

نظر کلی رقتا در باره علت اصلاحات ارضی که چنانکه خود میگویند: " گسترش زمینه فعالیت سرمایه داری جهانی " است درست است. اما در باره رابطه اصلاحات ارضی با مسأله انقلاب خلقها در ایران حرفهای غیر روشن و گاهی متناقضی بیان شده. مثلا رقتا در جایی میگویند:

" نقاط بسیار وسیعی که مستقیما مورد

در اینجا چند مفهوم با هم داخل شده اند که تذکراتش درباره آنها لازم بنظر میرسد: "خوش - نشین" که در گذشته، روستائیان بی زمین و بی تسبیح را می گفته اند و اکنون که دیگر تسبیح داری مطرح نیست، واژه "خوش نشین" بروستائیان بی زمین اطلاق میشود. اما در مورد "کارگران کشاورزی" این اصطلاح نام به ظاهر "محرمانه" در واقع گول زنده ای است که رژیم روی دهقانان آواره و بی زمین گذاشته است. کشاورزی مکانیست که بکارگر دایی نیاز ندارد، مگر تعداد خیلی ناچیزی برای کارهای مانند نگهداری انبار و موتور پمپ و غیره.

کارگر فصلی مورد نیاز مزارع مکانیزه هم نسبت به کسب دهقانان بی زمین باز خیلی کم است: زمین های مکانیزه را تراکتور شخم میزند و کمپاین هم درو میکند و تعداد کمی هم کارگر برای تقریباً ۲ تا ۳ ماه ازال روی آن بکار مشغول میشوند. زمین های دهقانان خرد و مالک هم که بکارگر نیاز ندارد. پس این "کارگر کشاورزی" که ممکن است در دهکده - آدام - تصوراتی ایجاد کند، در واقع میلیونها روستائیان بی زمین و آواره ای است که فقط چند درصد آنها اگر خیلی زرنگ باشند و اتفاق هم به آنها کمک کند بعد - اکثر سالی ۲ تا ۳ ماه کار روز مزدی کشاورزی پیدا میکنند. خود روستائیان با این جمع آواره که بی از اصلاحات ارضی بقدر ارشکات انگیزی زیاد شده اند میگویند: "خوش نشین" (یعنی کسی که هرچسای خوش میاید بنشیند، یسا بعسارت و بکار آواری

اشتباه در همینجا رخ داده است؛ زیرا عاقلگرد واقعی اصلاحات ارضی به هیچوجه تقسیم زمین بین دهقانان نیست. جالب است که خود رژیم هم چنین ادعائیس ندارد و بیشتر روی آزاد کردن دهقانان از جنگ نظام ارباب و رعیتی تبلیغ میکند که البته حرفش درست است و یک جنبه از حقیقت را نشان میدهد.

در جای دیگر رقتا میگویند:

"اصلاحات ارضی نه تنها وضع آنان را بهبود نیخشیده، بلکه در مورد ملی از آنان، تضمین نسبی سابق را در مورد فاکتورهای مورد نیاز (آب و بذر) از بین برده است."

اولا چرا "عده ای از آنان"؟ دوما چرا فقط آب و بذر؟ سوما از بین رفتن "تضمین نسبی سابق" یعنی از بین رفتن حمایت مادی فکودال از رعیت برای تهیه وسائل تولید، "ساله" زیاد مهی نیست زیرا شرکت های تعاونی در درجه اول و ربا خواران و غیره در درجه دوم جای آنها گرفته اند. ساله اصلی دگرگون شدن روابط تولید است. واحد تولیدی کوچک دهقانان صرفا متناسب با یک زندگی اقتصادی خود مصرفی است و قادر بر تولید کالایی نیست.

پس رقتا بدنبال جمله یاد شده بی افزایشند:

"عده گیتی از اینان و منطبقه خوش - نشینان، هم اکنون بصورت کارگران کشاورزی در آمده و از روابط سنتی و وابستگی بزمین جدا شده اند و یا خواهند شد."

خلقهای جهان ترجیح میدهند اما ما درست است .
موقعیکه رفقا میگویند :

"وینتام اختلافات ایدئولوژیک را تا حد
تبلیغ سیاسی غیر سازنده که بسود ارتجاع
جهانی در آید تنزل نداده است"
در واقع شجاعت انقلابی خود را نشان میدهند.
این جطسه رفقا که "باید با شدت هرچه تهاشتر با
انواع ریزینیزم در جلوهای مختلف انحراف مبار
زه" ایدئولوژیک کنیم "یک سیاست انقلابی
شجاعانه است .

اما این در مورد جهت گیری رفقا درباره خط
بسی نادرست بررسی از کشورهای سوسیالیستی بود ،
ببینیم در مورد علت یابی قضیه چه میگویند :
رفقا در مورد علت ظهور ریزینیزم در اتحاد
شوری میگویند :

"در طی دهه های بعد از انقلاب
کمپراکتبر ۱۹۱۷ ساختمان سوسیالیزم
صرفاً متوجه مناسبات اقتصادی شد و در
تربیت انسان سوسیالیست اهمیت جدی
بمعمل آمد ، روابط عقب مانده جامعه
پیشین روسیه ، بورژوازیسم ناشی از آن ،
بی توجهی به مسائل انسان آگاه ، شخصیت
اعمال قدرت جناح خاصی از حزب و قلع
وقیع غیر دموکراتیک جناحهای دیگر . . .
که در سالهای پس از انقلاب رشد کرده
بودند باعث شدند که اثرات پیران کنندگان
بر روابط اقتصادی گذاشته شود و بتدریج
در اثر این نقایص درونی و نیز فشار سرمایه
داری جهانی ساختمان مناسبات سوسی
الیستی متوقف شد و انحراف ریزینیزم
غالب گردید ."

روستا ها و یا "آفتاب نشین" (یعنی بیکساره) و یا
بقول آن رایجانی ها "قره قسمت" (یعنی سیاه
بخت) . حالا رژیم اسم اینها را گذاشته است
"کارگران کشاورزی" ولی در واقع بجز تعداد ناچیزی
تلمبه چس و تنگهان انبار و غیره در ایران کسی بنام
کارگر کشاورزی وجود ندارد .
در جای دیگر رفقا درباره اصلاحات ارضی
میگویند :

"در دهات دگرگونیهائی هر چند
محدود را باعث شده است ."

بهر حال ، تا اینجا شواهد گسی بین گفته های
رفقا در این است که اصلاحات ارضی را یک رژیم
موفق نمیدانند و تا "اثرات آنرا خیلی محدود بحساب
می آورند . حال بچطسه ای دیگر از جای دیگر
نوشته توجه کنیم : در اینجا رفقا انجام اصلاحات
ارضی در روستا ها را یکی از علت های میدانند که
کار انقلابی در روستا را غیر ممکن و بسیار مشکلی
کرده است و بدین منظور میگویند :

"فاکتهای اصلاحات ارضی ، تقسیمات
جدید قشری در دهات بعنوان فاکتهای
بسیار مهمی فاکتهای قبلی اضافه میشود ."

اما به هیچ وجه نگفته اند چرا و چگونه .

۸ . در مورد کشورهای سوسیالیستی

ناراضی رفقا از کشورهای سوسیالیستی کاملاً
جیاست و حرف آنها هم در این مورد که بسیاری از
کشورهای سوسیالیستی ، منافع ملی خود را بسر ضایع

علی رغم نظر رفقاً، مبارزه با مناسبات اقتصادی بورژوازی در سالهای حکومت استالین، اگرچه در شمار بزرگترین مبارزات تاریخ است، ولی ناتمام مانده و بانجام نرسیده است. در زمان استالین تمام فعالیتهای تولیدی - بازرگانی و مالی بورژوازی و خرده بورژوازی در زمینه اقتصاد شهری بطور کلی از بین رفت، در اقتصاد روستائی نیز واحد های تولیدی در مالکیت خصوصی بطور کلی از بین رفت و جای این واحد های تولیدی کشاورزی را تا حدودی واحد تولیدی دستمجمعی گرفت. است که توجه به مناسبات اقتصادی در سه زمینه هنوز لازم و حیاتی بود، یکی در مورد تبدیل واحد های تولیدی دسته جمعی به واحد های تولیدی تمام خلقی، یکی در مورد مبارزه با امان و همه جانبه بندی جلوگیری از ایجاد تولید قاچاق و زدنی و ارتش - و غیره و یکی هم مبارزه برای تلفیق هر چه بیشتر کار فکری و بدنی، منظور تدارک برای نابودی روشنفکران (کارکنان فکری جامعه) که آخرین بقایای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی هستند (کاری که انجام کامل آن فقط در جامعه کمونیستی امکان پذیر است). بنابراین اگر ایرادی به قضیه وارد باشد اینست که چرا مبارزات اقتصادی در درون جامعه شوروی نتواند ماند و یا دارای تقایص بود، نه اینکه چرا مبارزات اقتصادی زیاد توجه شد. این ایراد دوم، یعنی ایراد به مبارزات اقتصادی استالین، اگر بسراغ ریشه های تاریخی آن برویم می بینیم که از موضع منافع خرده بورژوازی

در این گفته ها البته عناصری از حقیقت دیده می شود ولی اشتباهاتی هم در آن وجود دارد که به تصور ما سایه ای اگر چه محو و کمرنگ از تبلیغات مبلغان ضد شوروی غریب و سوسیالیست های راست را بر سر روی آن میتوان دید. خوشبختانه چون این مسئله بیک دسته از انقلابیون پیشرو که مترقی ترین مواضع را در برخورد با انقلاب وطن خود دارند طرح میشود، در نتیجه موضوع فقط با بحث حل خواهد شد و درست و نادرست در برخورد عقاید روشن خواهد گشت، بهر حال رفقاً می گویند:

"ساختمان سوسیالیسم صرفاً نتیجه مناسبات اقتصادی شد و تربیت انسان سوسیالیست اهل جدی به عمل آمد."

البته منظور رفقاً از پاره اول این جمله بدقت روشن نیست که آیا توجهی را که در سالهای حکومت استالین بتغییر مناسبات اقتصادی شده است، امری زیادی و یکجانبه یا امری لازم ولی یکجانبه میدانند. بدیگر سخن روشن نیست که آیا رفقاً می گویند که می بایست بتغییر مناسبات اقتصادی توجه کمتری چند تا فرصت برای کارهای دیگری هم (بقول خود رفقاً "تربیت انسان سوسیالیست") باشد یا اینکه میگویند توجهی که بتغییر مناسبات اقتصادی شده لازم ولی غیر کافی بوده است و می بایست بسایر دیگر هم (مثلاً همان تربیت انسان سوسیالیست) توجه می شد.

اگر منظور رفقاً این باشد که توجه به تغییر مناسبات اقتصادی زیاد بوده است بایست بگوئیم که

و بقایای بورژوازی جامعه' آنروز شوروی بوده است که به وسیله' مبلغان بورژوازی غرب به آن پرمال داده شده و یک سری برنامه های تبلیغاتی از آن ساخته اند . بعد ها متأسفانه این تبلیغات ، بدلیل شکل زیرکانه اش در بسیاری از انقلابیون صادق کشورهای مختلف ، هم مؤثر افتاد و کمابیش اشتباهاتی ایجاد کرده است . قضیه را کمی بیشتر شرح بدهیم : در سالهای نخستین ساختمان سوسیالیزم ، تروتسکی ، زینویف ، بوخارین ، کاضف و هواداران رنگارنگشان ، اگر چه در قالب های مختلف و به عنوان های گوناگون ، ولی در واقع حریف اصلی شان این بود که دیگر کوبی مناسبات تولیدی جامعه را امری "زیادی و افراطی" می دانستند . اینسان اگر چه خود اندکیزه های شخصی متفاوتی داشتند ولی بطور خود آگاه یا نا خود آگاه (این قسمت های قضیه زیاد به درد تاریخ نمی خورد) دقیقاً از منافع بورژوازی و خسرده بورژوازی در حال مرگ دفاع می کردند و سد تخیلی مناسبات اقتصادی شده بودند . زینویف و تروتسکی آشکارا علماً اران منافع بورژوازی شهری بودند و در مقابل صنعتی شدن و تمرکز اقتصاد در دست دولت که به معنی مرگ خرده بورژوازی و بورژوازی صنعتی ، بازرگانی و مالی بود ایستاده بودند و بسو خوارین بیشتر علمدار منافع کولاک ها بود . دیکتاتوری پرولتاریا به هر صورت آنان را ناراض کرد (اگر چه روش مبارزه با آنان خود موضوع قابل تاملی است) ولی ریشه' اجتنابی آنان از سوسی و ریشه' ایدئولوژی های آنان را از سوی دیگر نتوانست پخشگانند که این خود موضوع بحث دیگری است .

بهر حال ، مبارزه' اقتصادی اساسی ترین شکل مبارزه پس از بدست آوردن حکومت و تشکیل دولت سوسیالیستی است . این مبارزه در جهت از بین بردن بقایای بورژوازی و خرده بورژوازی است و خیلی طبیعی است که بقایای بورژوازی و خرده بورژوازی در حال مرگ در این مرحله در مقابل انقلاب قد علم کنند و نمایندگان ایدئولوژی خود را به جلو بفرستند . خسرده بورژوازی دلش میخواد در جامعه' سوسیالیستی که دست امریالیسم از بالای سرش کوتاه شده است ، دست پرولتاریا هم از بالای سرش کوتاه شود و بتواند به وجود خود ادامه دهد و در یک شرایط دموکراتیک رشد کند . تضاد خرده بورژوازی با پرولتاریا که در دوران انقلاب به شکل غیر آنتاگونیستی (آشتی پذیر) وجود دارد در این مرحله به تضاد آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) تبدیل می شود . در مورد انقلاب اکبر می بنویسم که تروتسکی ، زینویف ، کاضف ، بوخارین و غیره : در دوران انقلاب فقط نقش مخالفانسی را در حزب بازی می کردند که گاهی کمابیش مزاحمتها بسس ایجاد می کند ، همین . اما وقتی که مبارزه با بقایای بورژوازی و خسرده بورژوازی آغاز شد ، اینسان نیز تضادشان با خط مشی اکثریت حزب ، شکل آنتاگونیستی (آشتی ناپذیر) گرفت و مضلله آنها به شکلی خونین حل شد . این مسئله زیاده مورد علاقه' خرده بورژوازی سایر کشورها است ، منتها از دیدگاه طبقاتی خود به آن نگاه می کند . هبلخان بورژوازی بزرگ نیز از این مسئله به عنوان

وسيله ای براری تخطئه" کمونیزم استفاده می کنند ؛ بدینجهت نهضت طبقاتی عظیمی برای هو و چینجال دربارۀ آن برراه انداخته اند ؛ گاهی آه و ناله" هوامیستی سر می دهند و زمانسی از مواضع ایدئولوژیک تروتسکی ، زینوویف ، کامف و بوخاریین دفاع میکنند . اینان چنانکه گوش هیچ چیز تا" تیر انگیز دیکسری در تاریخ ندیده اند و ریاکارانه بسر " زجر اقتصاد - دی " مردم شوروی برای ساختن صنایع بزرگ اشک تساح می ریزند .

اما در مورد رفقای نویسنده" در باره" انقلاب " مسئله به گس متفاوت است . برای رفقا که در صف جنبش نویسن کمونیستی ایران قرار دارند ؛ آنچه در این مورد مطرح است صرفا حقیقت پژوهی است . بنا بر این به تصور ما عنوان کردن "طلسم یاد شده از طرف رفقا صرفا ناشی از اشتباه می تواند باشد . بدینجهت باید از این نظریه توضیح مسئله پرداخت ؛ تصور می کنیم که اگر کسی به پایه فلسفی ایراد یاد شده (ایراد به سیاست اقتصادی استالین) بپزند پیشیم ، مسئله حل خواهد شد ؛ از دیدگاه مائوئیسم تاریخ ، مبارزه برای تغییر مناسبات تولیدی جامعه که زیربنای جامعه است ، هدف نهایی مبارزه طبقاتی است . هدف اصلی ما از انقلاب این است که سلطه نظامی ، سیاسی و فرهنگی بورژوازی را از میان برداریم و سلطه پرولتاریا را برجای آن بنشاندیم تا بتوانیم مناسبات اقتصادی را دگرگون کنیم . یعنی هدف اساسی و نهایی ، دگرگونی مناسبات

اقتصادی است . اگر این کار ما درست انجام بگیرد ، رونما خودش خواهد آمد . فرهنگ سوسیالیستی از آنجا آسمان نمی آید . فرهنگ سوسیالیستی رونمای مناسبی تولیدی جامعه سوسیالیستی است . فرهنگ سوسیالیستی فرهنگی کسانی است که دارند برای برانداختن اقتصاد بورژوازی مبارزه میکند و می خواهند روابط تولیدی سوسیالیستی را برجای آن می نشانند . هیچ معیار دیگری برای فرهنگ سوسیالیستی وجود ندارد . این تعریف فرهنگ سوسیالیستی است . فرهنگ بورژوازی نیز فرهنگی است که می خواهد اقتصاد بورژوازی را احیا کند و یا نگهدارد . بنا بر این مبارزه فرهنگی هم وجود دارد ، ولی فقط شگ مبارزه است . محتوای مبارزه فرهنگی هم مانند هر کدام از اشکال دیگر مبارزه ، یک مبارزه طبقاتی برای برانداختن مناسبات اقتصادی مشخصی است .

اما اگر منظور رفقا از جمله یاد شده این - باشد که مبارزات اقتصادی لازم ولی یگانه نبوده است ، در اینصورت حصر آنها قابل تا" دل بیشتری است . اگر چنین باشد در واقع هدف مبارزه را انکار نمی کنند ، بلکه در شکل آن حرف دارند . اما متأسفانه بیان آنها این معنی را نمی رساند . یکبار دیگر جطه مورد بحث را مرور کنیم :

" ساختن سوسیالیسم صرفا متوجه مناسبات اقتصادی شد و تربیت انسان سوسیالیست اهمال جدی بعمل آمد ."

چه کسی باید انسان سوسیالیست تربیت کند ؟

بدنبال جطه یاد شده ذکر میکنند این است که میگویند
 "روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه
 بوروکراتیزم ناشی از آن".

در حالی که ظهور ریزینویزم جدید هیچ ارتباطی
 با روابط عقب مانده جامعه پیشین روسیه ندارد. ریزینویزم
 نیز در جامعه شوروی، ایدئولوژیک بورژوازی مدین است
 که از رشد بقایای بورژوازی در درون نظام سوسیالیستی
 به وجود می آید و علت پیدایش آن ورگود و توتوف
 مبارزه طبقاتی است. این بورژوازی به شکل یک تشریح
 ممتاز از روشنفکران (بوروکراتها، تکنوکراتها، هنرمندان،
 دانشمندان و غیره) با اضافه تولید کنندگان قاجاق و سوز
 استفاده می کنند. در دستگاه اداری حزب و جامعه
 ظاهر میشود، رشد میکنند و سبب بازگشت سرمایه داری
 میگردد. لازم به ذکر است که این پدیده فقط مخصوص
 شوروی نیست تا بتوانیم آن را ناشی از عقب ماندگی
 جامعه پیشین روسیه بدانیم، بلکه در هر جامعه
 سوسیالیستی دیگری نیز ممکن است بوجود بیاید. زیرا
 علت پیدایش آن رکود مبارزه طبقاتی است و ریشه
 پیدایش آن بقایای بورژوازی است که در هر جامعه
 سوسیالیستی پس وجود دارد. احیای بورژوازی در جامعه
 سوسیالیستی از نظر کل جامعه ناشی از پیروزی بورژوازی
 بر پرولتاریا و از نظر خود پرولتاریا و حزب او، ناشی
 از ناهوشیاری دیکتاتوری پرولتاریا و در نتیجه اعمال
 در اشکال مختلف مبارزه طبقاتی است که این امر در
 شوروی ناشی از بی تجربگی حزب بوده است. توجه
 نکردن به تجربه شوروی و تحلیل نگردن اشتباهات

معیار این انسان سوسیالیست بودن را چه کسی باید
 بنشیند و وضع کند؟ مارکسیزم می گوید: شعور اجتماعی
 ناشی از وجود اجتماعی است نه برعکس و سخن رقتا با
 این اصل مارکسیزم تعارض دارد. تربیت سوسیالیستی
 را هیچکس نمیتواند اختراع کند، تربیت سوسیالیستی
 رونمای مناسبات اقتصادی سوسیالیستی است. بعبارت
 دیگر اگر مبارزه اساسی و اصولی برای درگونی مناسبات
 اقتصادی بورژوازی انجام گرفت، آنوقت انسانها دارای
 تربیت سوسیالیستی میشوند. هدف نهائی درگونی کردن
 مناسبات اقتصادی است، تمام مبارزات دیگر ما فقط
 در رابطه با این هدف معنی پیدا میکند. مبارزه سیاسی،
 نظامی و فرهنگی با بورژوازی فقط جزئی از مبارزه اصلی
 ما برای تغییر دادن مناسبات اقتصادی است. این
 مبارزه در هر کجا که متوقف شود، آنوقت فساد در شخصیت
 "انسان سوسیالیست" هم ظاهر میگردد. مثلا تنگ نظری
 های ناسیونالیستی ای که در سیمای سوسیالیستهای
 ادعائی فلان کشور سوسیالیستی مینیمیم، باید بگردیم
 و ریشه اقتصادیش را پیدا کنیم. آنها آدم های بیترینسی
 نیستند، بلکه تربیت بورژوازی دارند.

اما اگر چه گفته رقتا در هر صورت درست نیست،
 ولی از حقیقتی نیز متأثر است و آن اینکه در سالهای
 حکومت استالین به مبارزات فرهنگی و شرکت دادن وسیع
 نموده ها در مبارزه بر ضد بقایای فرهنگ بورژوازی کم بها
 داده شد و این امر در شکست مبارزات اقتصادی تأثیر
 کما بیش تعیین کننده داشت.

یکی دیگر از علت هائی که رقتا برای ظهور ریزینویزم

در دنیا له این سخنان رقتا میگویند، بی توجهی به عامل انسان آگاه، این سخن رقتا را ما کم بهیمن دان حزب به تجهیز ذهنی توده ها تعبیر میکنیم و آن را میزدیم.

ضنا آنچه رقتا: "شخصیت" میمانند منظور همان کیش شخصیت است. برخی پرستش شخصیت را به عنوان يك عامل اصلی و تعیین کننده انحطاط در جامعه سوسیالیستی به حساب میآورند و با انزجار خاصی از آن یاد میکنند. واقعیت این است که پرستش شخصیت يك عارضه فرعی و رینفاقی است که در جریان انقلاب و در جامعه سوسیالیستی پدید می آید و علت آن هم شرکت وسیع توده های کم آگاه در مبارزه است. در جوامعی که سطح فرهنگ توده ها پایین تر است این پدیده نیز نیروی تری میابد. البته در جریان انقلاب و در طریقی ساختمان سوسیالیزم، پرستش شخصیت همیشه با يك شدت نیست، زمانی که خطر بورژوازی داخلی و خارجی از طریق رخنه در حزب و دولت و فریختن توده ها بیشتر میشود، پرستش شخصیت هم برای مقابله با آن شدت بیشتر میگیرد.

توده ها، جناح ها و اشخاص مورد حمایت خود را در حزب و دولت بطوری افسانه ای بزرگ میکنند تا در مقابل دشمنان شان که ظاهرا رنگ انقلابی به زده اند قسرا ر دهند. مثلا یوخارین مخالف مبارزه با کولاک ها در جریان اشتراکی کردن کشاورزی بود و استدلال تئوریک هم میکرد و خود را مارکسیست - لنینیست هم میدانست، استالین طرفدار مصادره املاک کولاک ها بوده، او هم خود

جناح شرقی حزب کمونیست اتحاد شوروی، سلما سبب تکرار این اشتباهات و ظهور مجدد ریزینیزم در سایر کشورهای سوسیالیستی در آینده خواهد شد.

اما در مورد اینکه رقتا می نویسند: "بوروکراتیسم ناشی از آن"، یعنی بوروکراتیسم ناشی از روابط عقب مانده جامعه پیشین. در این مورد هم باید بگوئیم که بوروکراتیسم مورد نظر رقتا که عبارت از بوروکراتیسم حزبی و دولتی در جامعه شوروی است، باز يك بوروکراتیسم نوع جدید است که از درون مدونترسمین ساختمان اداری تاریخ، یعنی در درون شوراها و سائترالیسم دموکراتیک حزب پدید آمد که از نظر مایه تئوریک ناشی از دورنگر - دن عمیق فرمول معروف لنین: "مسئولیت مستقیم بوروکراسی در مقابل مردم" بود. اما علت اجتماعی این پدیده بی توجری تاریخی حزب و دولت شوروی در حل مسائل اداری بود و ارتباطی با عقب ماندگی جامعه پیشین روسیه ندارد. زیرا در این بوروکراسی بیشتر عناصر بورژوازی وجود داشت تا ثودالی (امید داریم مسئله بوروکراسی با مسئله کیش شخصیت آمیخته نشود).

توجه به این علت اخیری که رقتا برای پیدایش ریزینیزم در جامعه شوروی ذکر کرده اند و ذکر اشتباهات آن از این نظر اهمیت دارد که اگر چه از روی حسن نیت است و حرف حساب شده ای هم نیست، ولی بهر حال ممکن است ناخواسته به "اولوسینیزم عامیانه" ای کسه سوسیالیست های راست و میلغان بورژوازی عرضه میکنند و بر بنای آن سوسیالیزم را قابل پیاده شدن در جوامع عقب مانده نی دانند منجر شود.

انقلاب فرهنگی و قیام بر علیه اکثریت کمیته مرکزی، پرستش مائو باوج رسید، ولی اکنون موج آن فروکش گسوده است. توده ها بر اساس منافع عینی و ملموس خود از رهبران مورد تأیید خود شخصیت های افسانه ای میسازند. این شخصیت های افسانه ای همانطور که خیلی سریع ساخته می شوند، می توانند خیلی سریع هم از چشم توده ها بپراقتند و شخصیت های دیگری جای آنها را بگیرند.

سرنجام، رفقا آخرین علت "انحراف و رویزونیسم" در جامعه شوروی را چنین ذکر می کنند:

اعمال قدرت جناح خاصی از حزب
و قلع و قمع غیر دموکراتیک جناحهای دیگر

در این مورد نیز روشن نیست که رفقا، این قلع و قمع را از اساس قبول ندارند یا اینکه به غیر دموکراتیک بودن آن اعتراض دارند. اگر خود این قلع و قمع را قبول ندارند که باید بگوئیم مبارزات درونی حزب انعکاسی از مبارزات طبقاتی جامعه است. این مبارزه شدید و قاطع و بیرحمانه است. در یک جامعه طبقاتی، در مرحله ای که مبارزه بین طبقات باوج شدت خود رسیده است، چگونه ممکن است که در درون حزب تضادی بین جناحهای مختلف وجود نداشته باشد و نیز این تضادها حاد و شدید نباشد. کافی است که به محتوای این اختلافات نگاه کنیم و ببینیم جناحهای مختلف حزب بر سر چه چیزهایی با یکدیگر نزاع داشته اند. اگر ما این اختلافات را ناشی از برخورد های شخصی بین رهبران، طاخواهی

مارکسیست - لنینیست میدانست. توده ی دهقانان بی زمین و میانه حال بدون اینکه بتوانند حرفهای بخارین را تجزیه و تحلیل کنند و ماهیت ضد مارکسیست - لنینیستی آن را بر ملا سازند، تحت نام استالین، امواج کولاک ها را صادره میگردند، آنها را از روستا بیرون میگردند و حتی می کشند. در جریان اشتراکسی کردن کشاورزی در چین همین موضوع در مورد لیوشائوچی اتفاق افتاد. حتی بر علیه سیاست کشاورزی لیوشائوچی مقالاتی در نشریات چین چاپ شده که سرتاپا محرمه لیوشائوچی و تجلیل مائو با استمدال بسیار صمیمی تئوریک است، ولی دارای جهت تفرقی توده ای مورد پذیرش حسی توده ها است. به دیگر سخن، یک دهقان چینی میتواند بفهمد که این مقاله درست است چون با زندگی عینی او و مبارزه طبقاتی او دقیقاً قابل تطبیق است ولی روشنفکر دانشمند فرانسوی نمیتواند این را بفهمد. اولن مقاله به مذاقتش خوش نمی آید. پرستش شخصیت البته چیز بدی است و بایست حتی الامکان با آن مبارزه کرد، ولی بایست بسیار داشت که یک پدیده ناگزیر در انقلاب و جامعه سوسیالیستی است و فقط به میزان محدودی میتوان با آن مبارزه کرد. از طرفی مبارزه با کینر شخصیت نباید خیلی مهم و اساسی تلقی گردد، زیرا یک بزرگ جراح نمیتواند عمل جراحی را رها سازد تا لکه خون را از لباس بیابا پاک کند. بر خلاف تصور روشنفکران لیبرال، پرستش شخصیت نه آنچنان بالای عظیمی است که جامعه را با انحطاط بکشانند و نه عارضه های دائمی است. مثلاً در چین، در جریان

و چیزهایی از این قبیل بدانیم ، در واقع بتاریخ از دیدگاه ایده آلستی نگاه کرده ایم . در حالیکه اگر هم ظاهر یک اختلافات بین دو شخصیت سیاسی و حتی اختلافات رای سیاسی بین دو فرد معمولی بر سر اختلافات شخصی باشد ، باز محتسبای اختلاف نظر آنها ناشی از تضاد بین ایده‌ئولوژی و طبقات است . البته برای هر شخص انتخاب ایده‌ئولوژی و جهت‌گیری سیاسی یک مسئله فردی است ، ولی سرخورد ایده‌ئولوژی ها و خط مشی های سیاسی در جامعه و یک مبارزه طبقاتی است که همواره دو جهت بیشتر ندارد . حتی در یک اختلاف نظر در روی یک مسئله شخص سیاسی نیز تضاد طبقاتی نهفته است و دو شخصیت مختلف النظر بطور خود آگاه یا ناخوشاگاه از ایده‌ئولوژی و طبقه مختلف سخن می گویند ، آنوقت چگونه ممکن است که یک مبارزه خونین و آشتی ناپذیر بین دو جناح حزب ، مبارزه طبقاتی نباشد و با انتقاد ما فیصله یابد . چرا مسئله را از دیدگاه ماتریالیزم دیالکتیک حل نکنیم ؟ چرا با زبان مارکسیزم سخن نگوئیم و معلوم نکنیم که آن جناح قطع و قطع کننده نمایند ؟ چه طبقه ای بود و آن جناح قطع و قطع شده نمایند ؟ چه طبقه ای ؟ آیا ما میتوانیم اختلاف و آتم اختلاف آشتی ناپذیر بین جناحهای مختلف حزب کونیست شوروی را ناساتسی از دعوی خصوصی آدم های منفرد بدانیم ؟ و آیا بجز این است که این کار ، به معنی ناسایده گرفتن مشا طبقاتی ایده‌ئولوژی است .

اما اگر رفا به غیر دموکراتیک بودن این فلسف

* * *

در مورد چین نیز رفا می گویند :

"گرچه این روابط را هنوز نمیتوان سوسیالیزم نامید و بسیاری از جلوه های نظام های پیشین و متجمله سرمایه داری در آن وجود دارد ."

لازم به یاد آوری است که در جامعه سوسیالیستی طبقات از بین نمیروند ، بلکه فقط جای خود را عوض میکنند . وقتی دیکتاتوری بورژوازی بوسیله دیکتاتوری پرولتاریا در مسیر نابودی قرار میگیرد ، نابودی که به معنی نابودی طبقات مانی و دولت نیز هست ، در جامعه به خراج میرسد . در مورد اینکه رفا گفته اند "چلنهای از نظام های پیشین" ، یعنی علاوه بر بقایای نظام سرمایه داری ، بقایایی از نظامهای دیگر هم در چین برجای مانده است ، نیز بایست فقط بگوئیم که در چین چنین بقایایی وجود ندارد . چریکهای فدائی خلق

استالینیسیم و مسئله بوروکراسی

در جامعه سوسیالیستی

www.iran-archive.com

سازمان چریکهای فدائیی خلق

استالینیزم مسئله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی

خود سبب میشود که ما حتی در اصلت هومانیزم بورژوازی آنان نیز شک کنیم و ماهیت رویونیسم جدید نیز نشان میدهد که حمله رویونیستهای خروشنجی آغاز و نقطه شروع ارتداد آنان نسبت به مارکسیزم - لنینیزم است ولی باز این سؤال باقی میماند که استالین کیست و استالینیزم چیست؟

استالین یکی از رهبران انقلاب اکبر و پیک مارکسیست - لنینیست بزرگ است. او نمونه پیک انقلابی صادق و یک مبارز محکم و سرسخت است که در میان مبارزات توده ها آبدیده شده است. او در یک خانواده کارگری - دهقانی بد دنیا آمد (۱۸۷۹) و پدرش ابتدا یک کفشدوز پیشه و رو - سپس کارگر کارخانه کاشی بود. استالین را از آغاز به دبستان علوم دینی و سپس به دبیرستان علوم دینی فرستادند. اعتراض نسبت به مدرسه علوم دینی نخستین سنگ بنای شخصیت انقلابی - استالین بود. او در پانزده سالگی به مارکسیزم گروید (۱۸۹۴) و چنانکه خود در این باره میگوید:

"از سن پانزده سالگی، یعنی از همان هنگامیکه با گروههای مخفی مارکسیستهای روس که در آن موقع در روای قفقاز زندگی میکردند ارتباط پیدا کردم داخل جنبش انقلابی شدم. این گروهها در من تاثیر عمیق داشتند و طعم ادبیات مخفیست مارکسیستی را به من چشاندند."^۱

استالین هدف درجه اول حملات سوسیالیست های راست و مبلغان بورژوازی علیه کمونیست است. آنان از استالین شیخ هولناکی ساخته اند و در باره اصطلاح دیکتاتوری های او، کتابها و مقاله های بسیار نوشته اند و حتی او را "خودکامه" سنگدل و دیوانه^۲ لقب داده اند و با هیتر و دیکتاتورهای دیگر مقایسه کرده اند. آنها با تاثیر و تاسف از زندانها، اردوگاه های کار اجباری، دادگاهها و اعدامهای زمان استالین یاد میکنند و میگویند این همه ناشی از شخصیت خودکامه استالین است. برخی از اینها حتی شکیجه گاه استالین هم اختراع کرده اند و دروغ پردازی را به جایی رسانده اند که حتی مرک سورولف راهم به استالین نسبت میدهند^۳ و تیهکاران قاتل ماکسیم گورکی را که ماهیت شان کاملا شناخته گردید و وابسته به او میدانند^۴ پس از پیدا شدن رویونیسم جدید در رویونیسم خروشنجی نیز حزب کمونیست اتحاد شوروی و بسیاری از احزاب کمونیست رویونیست جهان، همزمان با سوسیالیستهای راست و مبلغان بورژوازی به تکفیر استالین پرداختند و او را مطلقا رد کردند. اگر چه در روسهازی سوسیالیست های راست و مبلغان بورژوازی

۱ - اندیشه و هنر، سال ۵۱، شماره ۶، ص ۳۰

۲ - "لندن، ۱۹۷۰ (به نقل از اندیشه و هنر، همان ۳۰) - گتمیک روشنفکر بورژوازمعنا

۱ - ای ۵۰، استالین، مصاحبه با امیل لود و یگور سوند آلمانی در سال ۱۹۴۸ صفحه ۶ (بمقتل از شرح حال - مختصر یوسف و پسرانویج استالین).

را غیا با به عضویت کمیته مرکزی حزب و ریاست دفتر کمیته مرکزی روسیه انتخاب نمود. در این موقع استالین در تبعید بود و لنین دستور داد که مسائل فرار او را فراهم کنند. استالین همواره به خط مشی لنین در حزب سوسیال دموکرات روسیه وفادار بود و همواره در راه آن سرسختانه مبارزه می کرد. او همیشه یک بلشویک مبارز بود و بر خلاف بسیاری از رهبران حزب هرگز به فراکسیونهای دیگر حزب سوسیال دموکرات کوچکترین گرایش نشان نداد. استالین در زمان لنین به دبیر کلی حزب کمونیست اتحاد شوروی انتخاب شد و از سال ۱۹۱۷ تا هنگام مرگ لنین همواره مهمترین وظایف حزبی و دولتی اتحاد شوروی را به عهده داشت. پس از مرگ لنین نیز بزرگترین ادامه دهنده راه او و بزرگترین سازنده سوسیالیسم در اتحاد شوروی بود. او پس از مرگ لنین ۲۹ سال زمام امور شوروی را در دست داشت و در این مدت با نابود کردن کامس تولید خصوصی (بورژوازی و خود بورژوازی) و صنعتی کردن اعجاب انگیز کشور شوروی، مرحله انقلاب نو سالیستی را به انجام رساند. در زمان استالین اقتصاد شهری (صنعت و بازرگانی و امور مالی) از دست بورژوازی بکلی خارج شد و گامز پرولتاریه گردید و در اقتصاد روستای کولک هاعموما ناپسند شدند و تولید مستقل به کلی از بین رفت و اقتصاد اشتراکی (کالخوز) و مالکیت تمام خلق (ساوخوز) غیره (جای آن را گزنت، در زمینه شناسایی و

در هیجده سالگی استالین در راس محفلهای مارکسیستی در بیروستان علوم این قرار گرفت و در نوزده سالگی به حزب سوسیال دموکرات روسیه در تفلیس پیوست (۱۸۹۸). او بر خلاف بسیاری از رهبران انقلاب اکبر هرگز راهی مهاجرت نشد و همواره در داخل جامعه مبارزه کرد. خود او در این باره میگوید: «من سال ۱۸۹۸ را به خاطر میآورم، هنگامی که برای اولین بار محفلی از کارگران تعمیر کاهها در آه‌ن راه من واگذار نمودند. اینجا، در محیطی رفقا برای اولین بار تعمیر جنگی انقلابی دیدم. کارگران تفلیس اولین معلمین من بودند.»^۱ استالین سالها در زمینهای روستا فعالیت غیرفعال در مبارزات توده هاشرکت داشت و چندین روزنامه محلی را میگرداند، تا اینکه در سال ۱۹۱۲ بنا به پیشنهاد لنین به ریاست دفتر کمیته مرکزی روسیه انتخاب شد و بدین ترتیب روزنامه پرواداد رشتی بزرگ را به عهده گرفت و به صورت یکی از رهبران حزب درآمد. استالین از سال ۱۹۰۱ تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ به صورت مخفی زندگی میکرد و صرفاً یک انقلابی حریفه ای بود. در این مدت او ۷ بار بازداشت گردید و ۶ بار او را به سبیری تبعید کردند که بارشرا از تبعید گریخت. شخصیت و اندیشه انقلابی استالین همواره مورد توجه لنین بود و بنا به پیشنهاد لنین کفرانس حزب سوسیال دموکراتی روسیه در برک او - روزنامه پرواداد شماره ۶، ۱۳۶ از ژوئن سال ۱۹۲۶ به نقل از شرح حال مختصر... پیشین ۱.

ایدئولوژیک استالین به نبرد سختی با انحرافات سیاسی چپ و راست بورژوازی درون پرداخت و در این نبرد اگرچه حد اعلای خشونت را بکار برد و پیروزیهای بزرگی به دست آورده ولی سرانجام سالها پس از مرگش از دست آنان شکست خورد و انحرافات بورژوازی روزیونینم جدید (روزیونینم خورشیدی) بر استالین پیروز شد. علت اصلی شکست استالین اشتباه او در شناخت ماهیت این انحرافات و نیز روش نادرست او در مبارزه با منحرفین بود و این موضوع را ما چند سطر پایین تر روشن خواهیم ساخت. از نظر سیاست خارجی نیز استالین بزرگترین شکست دهند فاشیسم هیتلری بود. او سهم عظیمی در قلع و قمع آلمان هیتلری و رهایی طبقه کارگر کشورهای اروپای شرقی دارد. واقع بینی استالین در استفاده از سه تضاد بین امپریالیستها و تشکیل جبهه متفقین با آمریکا و انگلستان و در عین حال آگاهی بر ماهیت سوداگری آنان و اشغال بوقع سرزمین های اروپای شرقی، سهم او را در پیروزی طبقه کارگر شوروی و اروپای شرقی و نیز پیروزی تمام خلقهای جهان بر فاشیسم بیشتر میکند. استالین تجسم اراده آهنین پرولتاریای رزمنده اتحاد شوروی بود.

اما استالینیم چیست؟ سوسیالیستهای راست و مبلغان بورژوازی استالینیم را ناشی از اصطلاح استبداد و قلدربمایی شخص استالین می دانند. روزیونیسهای جدید نیز خود توجیهی مشخص از استالینیم ندارند و در این مورد تقریباً

سخنان سوسیالیستهای راست و مبلغان بورژوازی را تقلید میکنند. تصور اینان با درک ماتریالیستی - دیالکتیکی تاریخ کاملاً مخالف است. استالینیم یک جریان تاریخی - اجتماعی است. استالین مجموعاً در حدود ۵۵ سال فعالیت حزبی داشته است. از این مدت یازده سال رهبری مبارزات - انقلابی باکوه تغلیس و غیره را به عهده داشته، از شش سال قبل از انقلاب اکتبر در شمار رهبران درجه اول حزب و انقلاب شوروی بوده و پس از انقلاب تا زمان مرگ لنین مهمترین مسئولیت های حزب بس و دولتی را به عهده داشته و پس از مرگ لنین ۲۹ - سال رهبر حزب و دولت اتحاد شوروی بوده. اگر بپذیریم که ویژگی های شخصیت استالین سبب شده تا او چنین موقعیت هایی داشته باشد، صرف نظر از علت وجودی این ویژگی ها، این سؤال باقی میماند که چه چیز امکان پیروزی او را به چنین شخصیتی داده؟ آیا در هر زمانی و در هر مکانی این تیب شخصیت میتواند چنین موقعیتهایی را بدست آورد؟ مسلماً تنها چیزی که امکان رو آمدن و ابراز وجود به استالین داده ضرورت های مشخص اجتماعی است. پس استالینیم یک جریان مشخص تاریخی - اجتماعی است. در زمانی که شخصیت سیاسی استالین نشو و نما مییافت و به رهبری حزب و دولت میرسید، عظیم ترین نبرد اندیشه های تاریخ و عظیم ترین مبارزات طبقاتی تاریخ، در زمان او در حول و حوش او جریان داشت. در خود

کشاورزی) و محو کامل فعالیت های مستقل (غیر دولتی) مالی و یا بازرگانی در جامعه، دیگر بورژوازی کاملا سرنگون شده است و دیگر در جامعه طبقات متضاد وجود ندارد و تنها خطری که می تواند جامعه شوروی را تهدید کند، خطر هجوم مسلمانان امپریالیزم جهانی است. همین اشتباه سبب می شد که ماهیت طبقاتی منحرفان حزب روشن نگردد و استالینیست ها اغلب آنها را جاسوسان خارجی و غیره مینداشتند. در حالی که جامعه شوروی سوسیالیستی پیماز محو کامل تولید بازرگانی و فعالیت مالی بورژوازی در شهر و روستا، باز بقایای بورژوازی از چند طریق می تواند وجود داشته باشد و یا احیا شود، یکی از طریق قشر ممتاز جامعه سوسیالیستی. این قشر ممتاز تشکیل شده است از قشر بالای روشنفکران و متخصصان عالی که کادری های حزب، اداری و مدیریت مراکز مختلف تولیدی و غیره را اشغال کرده اند. در جامعه سوسیالیستی اگر دیکتاتوری پرولتاریا هشیار نباشد، همیشه امکان دارد که این قشر ممتاز با افزایش تدریجی امتیازات خویش تعیین حقوقهای زیاد برای خود، به نوع خاصی از بورژوازی تبدیل شود که به آن بورژوازی بوروکراتیک می توان گفت. این قشر ممتاز در جریان رشد خود، اگر با آن مبارزه نشود، سرانجام سوسیالیزم را به کاپیتالیزم تبدیل خواهد کرد و طبیعا در کنار آن سرمایه داری در باره کمونیزم کاذب و خرافات و آموزش های آن برای جهان، از روزنامه های ژین من ژیاو و خون جی و نسخه دست، صفحه ۱۹.

روسیه و در جریان مبارزات انقلاب، غولهای چون پلخانف، زاسولچ، مارتف، بوخارین، تروتسکی و غیره وجود داشتند. در این میان چه چیزی سبب شد که استالین به اوج برسد؟ مسلما همان چیزی که فرمان انول شخصیت عظیمی چون پلخانف را صادر کرد، یعنی ضرورت های اجتماعی. اما باز به این سؤال پاسخ نداده ایم که استالینیسم چیست. میتوان گفت اگر لنینیم، مارکسیسم-لنینیم عصر دیکتاتوری پرولتاریا و ساختن سوسیالیزم در اتحاد شوروی است (ویژگی جریانات و مبارزات اجتماعی این دوران دقیقا در استالینیسم منعکس است. استالینیسم خط مشی و ایدئولوژی دوره ای از مبارزات تاریخی پرولتاریای شوروی است که خلسق شوروی در دو جبهه مختلف میچنگید، یکی در جبهه داخلی علیه کولاک ها و بقایای بورژوازی در جامعه شوروی و یکی دیگر در جبهه جهانی علیه دولتهای امپریالیستی. خشونت پرولتاریای شوروی در تنگای این مبارزات سخت و بی امان است و اشتباهات استالینیسم، اشتباهات تاریخی پرولتاریا است که بر اساس قوانین ماتریالیستی دیالکتیکی شناخت، هیچ گیزی هم از آن نمیتوانسته است باشد.

اما اشتباهات استالینیسم چیست؟ اشتباهات استالینیسم اساسا در مورد برخورد با منحرفان داخل حزب بود. استالین در برخورد با آنان دچار اشتباه مهم کردید، یکی اینکه او تصور میکرد پس از محو کامل تولید بورژوازی بچه در صنعت و چقدر

مسئولیت مستقیم پروکراسی در مقابل توده ها
 افشاگری زندگی خصوصی روشنفکران و کادرها، جلو
 گیری از حرفه ای شدن کامل کارهای سیاسی و هنری
 مشارکت وسیع و هرچه بیشتر توده ها در همه امور
 دولتی و حزبی، طرح وسیع اختلاف نظرهای حزبی
 در میان توده ها و ایجاد بحث عمومی در اطراف
 آن و سرانجام انقلابهای مکرر فرهنگی، لازم به
 یاد آوری است که پشتوانه و ضامن درستی تمام
 روشهای یاد شده، بسیج بی پروای توده ها است.
 باید در تمام امور، توده ها را همواره بسیج کرد و
 از این کار هیچگونه هراسی بدل راه نداد؛ باید
 توده ها حق داشته باشند در امور نظارت کنند،
 قضاوت کنند و تصمیم بگیرند. البته ممکن است
 توده ها اشتباه کنند، ولی در جریان عمل خواهند
 آموخت و اشتباهات خود را تصحیح خواهند کرد.
 یکی دیگر از اشتباهات استالینیزم، در شیوه
 مبارزه او با منحرفان حزب بود. این اشتباه اساسا
 از اشتباه اول برمیخیزد. به عبارت دیگر، استالین
 چون درست نمیدانست که مبارزه او با منحرفان
 مبارزه ای طبقاتی است و در نتیجه درست نمایی
 دانست که چه طبقه ای باید با چه طبقه ای بجنگد
 بدینجهت در این مبارزه به اندازه کافی به بسیج
 توده ها تمهید نداشت. او در این مبارزه خسرو
 بیشتر به پروکراسی متوسل میشد. مثلا چند نفر از
 منحرفان حزب که در شمار رهبران درجه اول حزب
 بودند، یعنی کامنف، زینوویف، بوخارین و غیره

طرق ادامه وجود و احیای بورژوازی در جامعه
 سوسیالیستی، تولید و معاملات قاچاق است. در
 اتحاد شوروی امروز و در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی، اکنون کارگاههای کوچک
 مخفی ای وجود دارد که به تولید لباس و اشیای
 لوکس و غیره میپردازند و آن را مخفیانه در بازار
 سیاه میفروشند. علاوه بر این، دزدی، باند و بست
 و استفاده های نامشروع از اموال دولتی نیز رایج
 است. این نیز نوع خاصی از بورژوازی در جامعه
 سوسیالیستی است که اگر با آن مبارزه نشود، بورژوازی
 رشد میکند و توسعه می یابد و سبب احیای سرمایه
 داری در جامعه میگردد. این دسته از بورژواها با
 افراد قشر ممتاز یاد شده رابطه برقرار میکنند، به
 آنان رشوه میدهند، آنان را میخرند و در نتیجه
 از موقعیتهای استفاده می نمایند. یکی دیگر از
 بقایای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی، ایدئولوژی
 و نیروی عادت بورژوازی و خرد و بورژوازی است که
 بقول لنین: "از همه جوانب پرولتاریا را محاصره
 میکند و آن را به تحلیل میبرد." روشن است که
 حزب باید توده ها را در مبارزه با این سه دسته
 بقایای بورژوازی عمقا و وسیعا مجهز کند. طبعاً
 برای مبارزه با هر یک از این سه پدیده راهها و
 روشهایی وجود دارد که حزب باید با اتکا بر
 توده ها از این روشها استفاده کند. مثلا مبارزه
 با امتیازات و حقوقهای بالا، تلفیق نسبی کارگری و بدنی
 ۱- تلفیق کامل کارگری و بدنی فقط در جامعه کمونیستی
 ممکن است.

البته تبلیغات زیادی هم علیه آنان شده بود، ولی - هرگز يك مبارزه وسیع توده ای بر علیه افکار آنان انجام نگرفته بود و مردم در مبارزه با انحرافات فکری آنان وسیعاً شرکت نداشتند و در نتیجه کارگر ساده شوروی به خوبی نمیدانست که بوخارین چه میگوید و انحرافات ایدئولوژیکی او از کجا سرچشمه میگردد. البته گاهی بحث وسیع حزبی در سطح کارها در مورد این انحرافات در میگرفت و توده ها هم وسیعاً از استالین حمایت میکردند. مثلاً در بحثی که به پیشنهاد زینوویف و تروتسکی دو ماه قبل از تشکیل کنفرانس پانزدهم حزب (۱۹۲۷) در گرفت، ۷۲۴ هزار تن از افراد حزب زینوویف و تروتسکی را محکوم کردند و فقط ۴ هزار تن به آنان رای مثبت دادند. ولی این بحثها بیبجوهه کافی نبود. میبایست انگای اصلی در مبارزه با انحرافات پروری همین بحثها باشد، نه مجازاتهای حزبی و دولتی، مثلاً در حزب کمونیست چین، نظر لیوشائوچی در مورد مخالفت با اشتراکی کردن کشاورزی و دفاع از تولید کنندگان مستقل و کولاک ها شباهت به نظر بوخارین در این مورد دارد. با این تفاوت که بوخارین در کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی دارای اقلیت کوچکی بود، در حالی که لیوشائوچی در کمیته مرکزی حزب کمونیست چین دارای اکثریت بود. اقلیت مائو به توده های حزبی روی آورد و با بسیج وسیع توده ها، به مبارزه با نظریات لیوشائوچی پرداخت. لیوشائوچی در حالی که در رأس قدرت بود، از نظر

را که از احزاب خارج شده بودند، بدادگاه سپرد و دادگاه آنان را به اعدام محکوم ساخت. البته اینان مرتکب جنایت شده بودند و چنانکه خودشان پس از اثبات قضیه بدان اعتراف کردند، در ماجرای قتل گیروف کمونیست برجسته اتحاد شوروی و کارهای مشابه دیگر دست داشتند. با این حال نباید مانند جنایتکاران ساده با آنها رفتار میشد و مجازات آنان به دستگاه پرورکراسی واگذار میگردد. آنان میبایست از نظر سیاسی میزدند. مثلاً زینوویف کسی بود که با لنین کتاب مشترک نوشته بود و چنین شخصی را فقط با یک اعدام ساده نمیتوان کشت. اینان میبایست عمیقاً انشأ میشدند و برای مبارزه با آنها توده ها وسیعاً بسیج میگرددند. این از نظر تاریخی اهمیت دارد. توده ها در طی يك مبارزه وسیع ضد زینوویف در واقع يك مرحله تکاملی را میگذرانند. اگر هم فرض کنیم که قتل گیروف يك عمل صرفاً جنائی است و در اوردته یاد شده، هیچ توجیه سیاسی بی برای آن نداشته اند، باز این مسئله مطرح است که اینان قبل از قتل گیروف به اندازه کافی انحرافاتشان آشکار گشته بود و به اندازه کافی خیانت کرده بودند. بارها حزب به آنها اخطار کرده بود و بارها توبه کرده بودند، حتی آنان سالها قبل از گیروف از حزب اخراج گشتند.

۱- حتی در زمان حیات لنین و در آستانه انقلاب اکبر، زینوویف و کامنف به بیانه مخالفت خود، نقشه قیام مسلحانه را ز پیش در یک روزنامه منشویکی فاش ساختند.

توده ای مبارزه میکردید • خود نهم میبایست میماند و حرف هایش را میزد و حتی بیشتر از گذشته از توده ها تودهنی میخورد • بهترین فایده این کار این بود که توده ها تکامل سیاسی بیشتری می یافتند و در مبارزه با دشمنان خود کارکننده ترمی شدند • اخراج تروتسکی از شوروی هیچ سودی نمیتوانست داشته باشد • باید به استقبال مبارزه شتافت نه اینکه از آن گریخت • البته استالین کسی نبود که از مبارزه ای بگریزد و این نقطه اشتباه تاریخی او در درک ماهیت طبقاتی دشمن و انتخاب روش درست مبارزه بود • او به جای مدد گرفتن از توده ها از بوروکراسی حزب و دولت مدد میگرفت که این کار اساساً نادرست بود • اگر چه بوروکراسی زمان استالین در مجموع خدمت گزار توده ها بود و هنوز از آنان فاصله طبقاتی نگرفته بود، ولی باید به یاد داشت که بوروکراسی حزب و دولت در جمعا سوسیالیستی یکی از منشا های احیای بورژوازی و خرد بورژوازی است • بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی باید طبق وصیت لنین تحت نظارت و نیز پاسخگویی مستقیم توده ها باشد و نمیتوان در یک مبارزه درون خلقی به آن اتکای اساسی داشت • کاری که دادگاههای استالین میکردند، میبایست میتینگ ها، تظاهرات و جلسات وسیع توده ها بکند • البته ممکن است مسئله ای را که احتیاج به سالها مبارزات توده ای و بحث عمومی در سطح وسیع تمام کارهای حزبی دارد با یک دستور کمیته

سیاسی کاملاً مرد تا اینکه در کنگره بعدی (کنگرم نهم) از نظر خزین هم دچار شکست قاطع گردید • یا مثلاً در مورد تروتسکی • او را که در کنگره پانزدهم از حزب اخراج کرده بودند (۱۹۲۷)، در سال ۱۹۲۹ کمیته مرکزی حزب، او را به جرم اینکه فعالیت سیاسی غیر قانونی میکند، از کشور شوروی اخراج کرد • این کار در واقع حل بوروکراتیک مسئله بود • تروتسکی میتواند در شوروی بماند و در همانجا بپوسد • او حتی در زمانی که در حزب دارای قدرت بود در کنگره و کمیته مرکزی از یک اقلیت کوچک برخوردار بود، از نظر توده ای نیز، او در تمام مباحثات توده ای حزبی شکست فاحش میخورد، مثلاً در مباحثه ای که قبل از کنگره دهم در زمان حیات لنین در گرفت (۱۹۲۱)، با در مباحثه ای که قبل از کنگره سیزدهم در زمان بیماری لنین (۱۹۲۴) در گرفت دچار شکست وحشتناک شد • فقط عده کمی از روشنفکران حوزه های حزبی دانشگاه و حوزه های کارندی به نفع نظر او رای دادند، با در مباحثه ای که در ماه قبل از کنگره پانزدهم (۱۹۲۷) در گرفت، چنانکه قبلاً هم گفتم، کمتر از یک درصد افراد حزب (۴ هزار نفر) به نفع او رای دادند و بیشتر از ۹۹ درصد افراد حزب (۷۲۴ هزار نفر) او را متحدانش را محکوم کردند • تازه این همه قبل از مرگ سیاسی تروتسکی بوده است • به هر حال او میباید هر چه بیشتر افشا میشد و با نظریات سیاسی او وسیعاً در سطح

بدون استثنا انتخاب شدند و این شکست انگیزترین پیوندی است که بین حزب (دولت) و خلق میتواند وجود داشته باشد. حمایتی بالاتر از این ممکن نبود تا توده ها از استالین بشکند، این کار یکسال پس از اعدام رهبران بزرگ منحرقان ۸ سال پس از اخراج تروتسکی انجام گرفت. در واقع توده ها زیر احکام اعدام را مصمانه امضا کردند. درست بدین جهت است که اشتباهات استالین را باید اشتباهات درجه دوم نامید. به هر حال، کوتاه سخن اینکه استالین در مبارزات خود علیه منحرقان، از دستگاه بوروکراسی زیاد استفاده کرد، البته دستگاه بوروکراسی در زمان او مورد حمایت شدید توده ها بود، ولی راه او اساسا اشتباه بود، زیرا او نتوانست سنت مبارزه اصولی درون خلق را ایجاد نماید و بدین جهت سالها پس از مرگ او بوروکراسی حزب و دولت جامعه سوسیالیستی شوروی که از توده ها فاصله گرفته بود از درون خود روینویزیم جدید را زائیت و خط مشی پرولتاریائی استالین به دلیل بی تجربگی و اشتباه تاریخی اش از آن شکست خورد.

" سازمان چریکهای فدائی خلق "

مرکزی حل کرد، ولی نتیجه کار چه میشود؟ اولاً چه چیزی درستی این راه حل را تضمین میکند؟ مسئله فقط در مورد خاص حل میشود و دوباره به شکلی دیگر در زمانی دیگر قابل احیا است و سوما توده ها تربیت نمیشوند. این اصل است. مبارزه مال توده ها است، نمیتوان فقط با نمایندگی از جانب آنان و بدون شرکت خودشان مبارزه کرد. توده ها باید همیشه حق داشته باشند سازمان حزب و دولت را در هر سطحی بازرسی کنند و تجدید سازمان دهند. توده ها حق دارند حتی علیه کمیته مرکزی و نیز کنگره حزب مبارزه کنند البته چنانکه باز هم گفتیم، به این نکته نیز باید توجه داشت که بوروکراسی زمان استالین هنوز از توده ها جدا نشده بود و شدیدا مورد حمایت توده ها بود. مثلا در سال ۱۹۳۷ یعنی یکسال پس از اعدام زینوویف، کامنفرم و غیره که همه در گذشته از رهبران معروف حزب بودند و نیز سالها پس از تبعید تروتسکی، در انتخابات شورای عالی اتحاد شوروی از ۱۴ میلیون نفر دارندگان حق رأی در اتحاد شوروی، ۱۱ میلیون نفر یعنی ۸۱/۸ درصد آنان در انتخابات شرکت کردند و از این عده ۸۹ میلیون و ۸۴۴ هزار نفر یعنی ۹۸/۶ درصد آنان به نامزد های جبهه ائتلافی حزب کمونیست و غیر حزبین ها رأی دادند و تنها ۶۳۲ هزار نفر به نامزد های دیگر رأی دادند، بطوری که همه نامزد های جبهه ائتلافی کمونیست ها و غیر حزبینها

پاداشت

گروهی از رفقا در انتقاد به مقاله
 "استالینیم و مسئله پرورگراسی در
 جامعه سوسیالیستی" که توسط سازمان
 ما نوشته شده است، مطلبی نوشته اند
 به نام "خطوطی در طرح مسئله"
 استالین. در اینجا ما نخست اصل
 مطلب رفقا را می آوریم و سپس خود به آن
 جواب می گوییم.

"سازمان چریکهای فدائی خلق"

۱- اصل انتقاد رفقا:

خطوطی در طرح مسئله استالین

روزیونیستها و تروتسکیستها در حمله به
 استالین و نفی کامل تمام اقدامات او همزمان
 امپریالیستها هستند. امپریالیستها ملغمه ای
 با اسم استالینیم ساخته و هر نوع انحراف و کژی
 اندیشی را با هر نوع تصور بدمنشی و سبعیت در
 آمیخته و در ظاهر با اسم رد استالینیم ولی در
 باطن بخاطر نفی کمونیم از جهات مختلف به آن
 حمله میکنند. امپریالیستها اول استالین را سبیل
 کمونیم شمرده و سپس با حمله به او و انگشت
 گذاردن بر ننگاتی و بسزرگ کردن آنها،

کمونیم را بسی اعتبار می سازند. وظیفه هر کمونیست
 صادق دفاع از استالین در مقابل این توطئه گرانی
 است که از جهات مختلف وارد میشوند. کمونیستها
 در مقابل امپریالیستهایی که خود دشمنان تافرفق
 در خون انقلابیون جهان فرو رفته است و با کارانه
 هنگام حمله با استالین چهره بشردوستانه بخود
 میگیرند، از استالین دفاع میکنند. مواضع رباکاران و
 ظل و انگیزه های واقعی حملات آنان را بازگو میکنند.
 کمونیستها با تروتسکیستهایی که از جهت اصلی کار که
 افشاگری امپریالیسم و ارتجاع و مبارزه با آنان باشد
 منحرف شده و حمله به استالین و استالینیم را کلید
 حل مشکلاتی پندارند، مبارزه میکنند. کمونیست در
 مقابل سوسیال دموکراتهای راست و رباکار و روزیونی-

چگونه آنرا بصورتی که مغانضای مرحله‌ای جنبش
 نباشد در خارج طرح کنیم .

اگر تنها کمونیست‌های ایران ما بودیم ، شاید
 ضرورت طرح فوری این مسائل کثربود . ولی خود
 میدانیم که تنها ما نیستیم که بعنوان کمونیست
 فعالیت میکنیم . دیگران هستند که تحت همین
 نام فعالیت دارند ، خطوطی را پیاده میکنند که
 صرفنظر از اینکه خود بر سر پیاده کردن این خط
 تفکر کافی کرده یا نکرد باشند ، بهرحال این خطها
 و این شوه ها پیاده میشوند و اگر بسا بیسای
 مبارزه عملی ، مبارزه تئوریک با آنها نشود جنبش
 را به انحراف یا اتخاذ شیوه های نادرست خواهند
 کشانید . با این دلیل است که ما باید به پارهای از مسائل
 از همان ابتدا برخورد کنیم ، گوا اینکه اگر خود ما
 تنها بودیم ، که هیچوقت ممکن نیست ، حل آنها
 را بعهده مرحله ای دیگر میگذاشتم .

بهرحال در مورد کارهای مختلف استالینس
 چند برخورد میتوان کرد :

- ۱- تائید مطلق تمام کارها و شیوه های او .
- ۲- رد مطلق تمام کارها و شیوه های او .
- ۳- تحلیل اقدامات او نشان دادن محاسن
 و معایب با گرایش به توجیه تاریخ آنها .
- ۴- تحلیل اقدامات او نشان دادن محاسن
 و معایب با گرایش به عدم توجه به شرایط
 تاریخی آنها .
- ۵- تحلیل اقدامات او نشان دادن محاسن و معایب

نیست های بزدل و نگار از استالین دفاع میکند . در یک
 کلام کمونیست در مقابل منحرفین اصولی نیز مرتجعین
 جهانی ، خود را در موضع دفاع از استالین میبینند و به
 مبارزه اولیای این طیف رنگارنگ مخالفین منحرف بسا
 ارتجاعی صحنه میگذارد .

ولی ، وظیفه یاشکمونیست صدق در همین حد محده
 ود نمیباشد . کمونیست صادق از این حد فراتر میرود .
 از حد مقابلها مخالفین خارج شده و بمسائل درونی
 خود را ، مسائل درونی جنبش کمونیستی جهان را
 میبیند ، با آن برخورد میکند ، ریشه ها و علل آنرا در می
 یابد ، راه مبارزه با آنها و حل آنها را پیدا میکند . ما
 قسمت اول کار خود را که دفاع از استالین در مقابل
 مخالفین منحرف یا ارتجاعیست انجام دادیم .
 داده و میدهیم . اکنون بنظر میرسد که سطح جنبش
 ما به آن حد رسیده است که بتوانیم قسمت دوم وظیفه
 خود را لااقل در مورد پروپلماتیک هائی که عدم
 حل آنها ، خود منجر به بروز انحرافات جدی
 خواهد شد ، انجام دهیم . این امر با کوشش
 در جهت طرح مسئله آغاز میشود و طی یک سری
 برخورد خلاق در داخل جنبش کمونیستی منجر به
حل تئوریک آن میشود فقط آنگاه است ، یعنی
 فقط پس از درست داشتن حل تئوریک مسئله
 است که خواهیم توانست حل سیاسی ، یا مواضع
 سیاسی متناسب با مرحله خاص جنبش خلقها یمان
 را پیدا کنیم . بعبارت ساده تر اول باید خودمان
 مسئله را کاملا درک کنیم و آنگاه تصمیم بگیریم که

با در نظر گرفتن شرایط تاریخی و نیز شرایط خاص
یعنی نقش رهبری (عامل ذهنی) .

بنظر ما تنها این آخرین نوع برخورد یک برخورد
علی است . توجه به شرایط تاریخی یعنی جدا
کردن اجتناب پذیر از اجتناب ناپذیر . برای سبب
آوردن معیاری جهت کشیدن این خط تمایز بدینگونه
برخورد میکنم :

استالین حدود ۳۰ سال در راس امور حزبی
و حکومتی قرار داشت . ساختن جامعه را بطور
عده و اطراحی کرد ، رهبری جنبش کمونیستی جهان
را بدست داشت . این ساختمان و این رهبری
محکم و معاینی داشت . اینها چه بوده اند ؟
محاسن و دستاوردهای استالین چه بوده است ؟
سهم گرانبهای او در مبارزه علیه تزارسم
قاطمیت در مبارزه با دشمنان خارجی و داخلی
مبارزه حماسه آمیزین در جنگ بین الملل دوم
ساختن زیر بنای مستحکم صنعتی (ولو آنکه به
صورت شورش نبود) .

بالا بردن سطح زندگی کارگران و دهقانان
که به احزاب کمونیست جهان (ولو آنکه کمتر از
حد ضروری و ناپیکور بود)

مبارزه با امپریالیسم ژاپن و فاشیسم
که به انقلاب چین

کک معنوی به مبارزین هند و چین

.....

ا تا عیوب کار چه بودند ؟

جامعه شوروی چنان جامعه ای بود که پس از
۳۵ سال از بدست گرفتن قدرت توسط حزب کمونیست
و ساختمان سوسیالیسم ، عده ای خائس و مسرتند
توانستند بدون هیچگونه واکنش مهم ، روزیونیسیم
را با وضوح کامل بر آن حاکم کنند . حزب ، طبقه
کارگر ، توده های خلق چنان بار آمده بودند ، چنان
عادت کرده بودند که در مقابل چنین تظاهر تهاجم
ارتجاعی ، کوچکترین واکنشی از خود نشان ندادند .
چرا ؟ آیا در یک جامعه سوسیالیستی میشود بدون
ایجاد واکنش کودتاکرد ؟ آیا در جامعه ای کسسه
حزب کمونیست ۳۵ سال قدرت کامل را داشته
باشد ، دیکتاتوری پرولتاریا حاکم باشد ، که مردم
بوسر روشنتشان حکومت کنند ، قابل قبول است که
کودتائی بشود و آنوقت هیچیک از این نیرو هسنا ی
حزب و طبقه ، مردم ، بهبازره آشکار برنخیزند ؟
روزیونیسیم با خیال راحت هر روز بیش از روز پیش
چهره ارتجاعی خود را بنمایاند ؟ نه ! همه باید
اعتراف کنیم که عیب اساسی ، عیوب بسیار مهم ،
عیب حیاتی در کار ساختمان این جامعه بسود .
است . آیا وجود این عیوب باقی ماندن آنها ،
اجتناب ناپذیر بوده اند ؟ آیا شرایط اقتصادی و
اجتماعی جامعه حکم میکند که صرف نظر از
شیوه ای که در رهبری جامعه اتخاذ میشود این
عیوب وجود داشته باشد ؟ اگر باین سؤال جواب مثبت
دهیم و در حقیقت گفته ایم ، که هدف سوسیالیستی
انقلاب اکثریتز ابتدا محکم به شکست بود . چرا

جامعه چنین میطلبند و پس هرکاری شده بهکسب آنکه عملی شده، اجتناب ناپذیر بود، است. و این بوضوح نادرست است. ما هم معتقدیم که در شرایط واحد میتوان سیاست های متفاوت را اتخاذ کرد و صحت و عدم صحت این سیاست ها مربوط بسه تعیین کننده سیاست، یعنی رهبری و عامل آگاهی است. شرایط جامعه مجموعه واحدی است که میشود آنرا هنگام چنین مقایسه ای بسهولت از دو طرف معادله برداشت.

در چنین اوضاعی باید با قاطعیت انقلابی و روشنگارانانه به معاینی که در امر رهبری حزب کومنیست شوروی و رهبری جنبش کومنیستی جهان در دوران استالین وجود دارد برخورد نمود، باید از خود پرسید که آیا ما همه افعال زیر را صحیح و غیر قابل اجتناب میدانیم و یا نه؟

آیا تصفیه های استالین که شامل بسیاری از کومنیست های اصیل مردم بیگانه هم شد مورد تائید

ماست؟ و غیر قابل اجتناب بود؟

آیا جانشین کردن خروشچفها و برژنفها در حزب بجای رهبران اصلی انقلاب شوروی مورد تائید ماست و غیر قابل اجتناب بود؟

آیا ساختمان جامعه ای بدت ۳۵ سال پنحوی که پس از استالین، خروشچف قادر باشد یکشبهه "گودتا" کند مورد تائید ماست؟ و ...

آیا خشونت زائد الوصف استالین مورد تائید ماست؟

آیا ایجاد روابط نابرابر با احزاب کومنیست جهان مورد تائید ماست؟

که جنبش کومنیستی بالغ نبود، چراکه شرایط جامعه آماده نبود، چراکه نواقص جامعه چنین میطلبید. چراکه جامعه چنین رهبری را میپذیرفت و بسه آن مجال رشد میداد. در حقیقت اجتناب ناپذیر تلقی کردن این عیوب یعنی حکم شکست اجتناب ناپذیر هدف سوسیالیستی انقلاب اکثری را دادن. و این بنظر ما درست نیست.

یک جامعه بر حسب شرایط خاص خود میتواند لطیف و وسیعی از افراد، احزاب، حکومتها، و رهبری هارا بپذیرد. یک جامعه فقط حکم بسجود نوع خاص از رهبری نمیدهد. در یک جامعه واحد میتواند لنین، استالین، تروتسکی، خروشچف و صد ها فرد دیگر رهبری را بدست گیرند که هر یک با دیگری تفاوت بسیار دارند. اینکجه چه فرد واحدی رهبری را از این مجموعه بدست میگیرد، فرایند شرایط جامعه باضافه حوادث و اتفاقات، باضافه خصوصیات فردی باضافه حوادث بین المللی، باضافه جنگ و جدالها، باضافه سیاست بازی، باضافه زیرکی و هزاران هزار عامل دیگر است. اگر جز این بود میگفتیم شرایط یک جامعه فلان رهبری خاصرا بوجود آورده و فقط و فقط این رهبری صدق تاریخی دارد. در حالیکه میدانیم در همین جامعه، رهبری دیگری میتوانست وجود داشته باشد با سیاست و خط مشی و شیوه عملی متفاوت. اگر جز این باشد بکلی نقض رهبری و عامل آگاه را نفی کرده ایم و گفته ایم که

مانند خروشچفها میشود که حاضرند بهر سازن به
 رقصند مورد تائید ماست ؟
 آیا انحلال کمینترن مورد تائید ماست ؟
 آیا تائید حکومت رضاخان مورد تائید ماست ؟
 آیا اعمال فتنار برای گرفتن امتیاز نفت شمال مورد تائید ما^{ست} ؟
 آیا اعمال فشار اقتصادی به حکومت مصدق، نخریدن
 نفت، عدم بازپرداخت طلاهای ایران به مصدق و
 خلاصه خصومت با حکومت او مورد تائید ماست ؟
 آیا تصفیه کمونیستهای بزرگی مانند سلطانزاده و
 پیشه‌وری مورد تائید ماست ؟
 آیا اشغال آذربایجان مورد تائید ماست ؟
 آیا کمک قاطع به بوجود آوردن دولت صهیونیستی
 اسرائیل مورد تائید ماست ؟
 آیا تحریف تاریخ انقلاب اکبر و حزب کمونیست شوروی
 مورد تائید ماست ؟
 آیا عدم انتشار نوشته‌های مارکس که مغایر تصورات
 نوشته‌های استالین بود مورد تائید ماست ؟
 آیا تز سوسیالیسم در یک کشور مورد تائید ماست ؟
 آیا این لیست را که میتواند بسیار طولانی شود شامل
 عدم عدم واکش حزب و طبقه و مردم نسبت به
 رویزیونیسم خروشچف می‌دانیم یا نه ؟ آیا اینها را
 عامل گرایش همه احزاب کمونیست جهان پس از مرگ
 استالین (بجز آنها که استقلال رای و عمل خود را
 نگاه داشته بودند) بطرف رویزیونیسم میدانیم یا
 نه ؟
 اگر اینها عوامل عمده نیستند، اگر غفلت فیر قابل

آیا توصیه‌های نادرست به احزاب کمونیست جهان
 (منجمله حزب کمونیست چین) مورد تائید ماست ؟
 آیا دستور انحلال احزاب کمونیست سراسر جهان
 (چیزی که مانع بدترشی از انجام آن سر باز زد)
 مورد تائید ماست ؟
 آیا بیروکراسی عظیم شوروی مورد تائید ماست ؟
 آیا عدم تمایز بر شیوه مبارزه درون خلقی و برون -
 خلقی مورد تائید ماست ؟
 آیا کیش شخصیت مورد تائید ماست ؟
 آیا جدا شدن از ماتریالیسم دیالکتیک و لغزش به
 طرف متافیزیک و ذهنی‌گری و دوری از واقعیت
 و توده‌ها (بدانطریق که حتی حزب کمونیست -
 چین اظهار کرده است) مورد تائید ماست ؟
 آیا عدم انجام دستور العمل‌نشین در گداز سرمایه
 داری دولتی به سوسیالیسم مورد تائید ماست ؟
 آیا بیش‌تک خطی او بدانجهان که در تفسیر ماتریا -
 لیسم تاریخی او تجلی مینماید مورد تائید ماست ؟
 آیا تحمل‌هایی که به حزب کمونیست شوروی بعنوان
 اعمال نظر شخصی میکرد و عدم توجه به سانترالیزم
 دموکراتیک پرولتاریائی و نقض آن مورد تائید ماست ؟
 آیا آنها «شوراها» (چیزی که اصل و اساس شوروی بود)
 مورد تائید ماست ؟
 آیا بوجود آوردن محیطی که کسی، و حتی کمونیستها
 صدیق، جرات ابراز مخالفت با نظریات او را نداشته
 باشند مورد تائید ماست ؟
 آیا چنین شیوه‌ای که صرفاً منجر به رشد عناصر متقلبی

و نیز کمی با آنچه که معلمین کبیر بشریت داشته اند تفاوت بود، کمبود های بزرگ و اساسی داشت، کمبود هایی که بعهد و جنبش نوین کمونیستی جهان است که آنها را بشناسد و بشناساند و در رفع آنها بطور خلاق بکوشد.

بعقیده ما هوشی مین، مائوتسه دون، چنگوارا و سایر کمونیستها همه در عمل تا حد زیادی این به سازی را کرده اند و عمل آنها نشان دهنده احتراز از پاره ای از اشتباهات اجتناب پذیر استالین بود، است. ولی بلافاصله متوجه میشوم که پاره ای از این رهبران یا وجود آن بطور علنی از استالین دفاع کرده اند. مائیزد صورتی که علل و انگیزه های سیاسی غیر قابل اجتناب وجود داشته باشد تا آنجا که مغایر اعتقاد اتمان نباشد این کار را خواهیم کرد. ولی همانطور که گفته شد اول باید مسئله را از نظر تئوریک یا بهتر بگویم بینشی و ایدئولوژیک حل کنیم، بعد ببینیم در شرایط خاص چگونه باید موضوع علنی گرفت که هر درجهت اعتقادات و اصولمان،

یعنی منافع استراتژیک جنبش باشد، و هم درجهت منافع آنی آن.

بهر حال چون همه موافقم که قبل از حل کامل مسئله نباید موضع بگیریم (البته بشرطی که شرایط خاص ما را مجبور نکند) بنابراین باید از طرح مسائلی که القا شبیه جهت و موضع گرفتن را بکند اجتناب کنیم. باید بگوئیم که این مسئله و مسائل دیگر جنبش کمونیستی را تا حدی که مانع فعالیتها بیان نشد مورد بررسی روشنفکرانه و آکادمیک نشود مطرح نموده و در حل آنها به سهم خود بکوشیم.

اجتنابی عامل عمد، یوده اند، پس باید بگوئیم که راهی بجز شکست ساختمان سوسیالیسم در شوروی و کشور های دیگر نبود، که راهی بجز انحراف احزاب کمونیست جهان نبود. غیر قابل اجتناب یعنی این: واگر قابل اجتناب بود، گناه عدم اجتناب بعهد و کیست؟ آیا بجز رهبری، بجز سیاست های اتخاذ شده از طرف رهبری شکی دیگری هم وجود دارد؟ ما همانطور که اعتبار اقدامات انجام شده و درست را به استالین میدیم لیبخاطر اینکه اوبه تنهایی اینکارها را کرده، چه شرایط جامعه و کوشش تک تک افراد کمونیست در دست آوردن آن موفقیت هسا در حالت داشتند، بلکه بخاطر اینکه او رهبری کار را به عهد و داشت. بهمین دلیل هم گناه اقداماتس که انجام نشد و میبایست انجام شود را (باز هم با در نظر گرفتن شرایط جامعه و کوشش همه کمونیستها) به عهد و او میدانیم. هر قضاوتی بجز این منبعت از برخورد عاطفی است.

بهر حال، بخاطر این محاسن و این معایب، ما به پیچوجه استالین را هم طراز و هم سنگ مارکس و انگلس و لنین نمیبینیم. ما آن رهبران بزرگ بشرت را (با وجود بکه به اعتراف خود خطاهائی مرتکب شده اند) عاری از اشتباه اصولی و اساسی، عاری از اشتباه ایدئولوژیک میدانیم. ولی در مورد استالین چنین قضاوتی نمیکیم. استالین کمونیستی بود که میکوشید به اندازه درک و توانائی خود به کمونیسم خدمت کند ولی این درک و توانائی از لحاظ فکری

جواب به

خطوطی در طرح مسئله استالین

www.iran-archive.com

سازمان چریک‌های فدایی خلق

« استالینیزم و مسئله پرورگراسی »

« در جامعه سوسیالیستی »

« سازمان چریکهای فدائی خلق »

مسئله برگرداند، به تصورماناد درست است، رفقا
 نخست پنج شیوه برخورد با استالین را شمرده اند و آن
 گاه چهار شیوه را ناد رستند است و شیوه پنجم را به
 عنوان شیوه برخورد درست پذیرفته اند. متأسفانه
 رفقا شیوه برخورد علمی با این پدیده را که با بیان
 خود از قاطعیتش گامی اند، جز چهار شیوه غلط
 نامیده اند و شیوه برخوردی را که خود درست پند
 ساخته اند مبتنی بر "رضیة عاملها" و در نتیجه
 اید و آلیستی است.

در جز "چهار شیوه" یاد شده، رفقا میگویند که
 شیوه برخورد زیر با استالین غلط است:

"تحلیل اقدامات او نشان دادن محاسن
 و معایب، با گرایش به توجیه تاریخی آنها".

۲- جواب ما به

"خطوطی در طرح مسئله استالین"

نوشته رفقا زیر نام "خطوطی در طرح مسئله
 استالین" در انتقاد به مقاله "استالینیزم و مسئله
 پرورگراسی در جامعه سوسیالیستی" است.
 ۱- نخست رفقا ضرورت برخورد علمی با مسئله
 استالین، تأیید استالین و دفاع از آن در مقابل
 رویزیونیستها، تروتسکیستها، سوسیالیستهای راست
 و مبلغان بورژوازی و نیز ضرورت انتقاد از استالین به
 عنوان یک مسئله درونی جنبش کمونیستی را بد رستی
 تشریح کرده اند ولی شیوه ای که برای برخورد با این

استعداد شگم باشد و این ناشی از یک عیب بیولوژیک باشد ، تاریخ هرگز اجازه میدهد که این امر قانونمندی تکامل جامعه را نقض کند ، خیلی بسادگی مسئله را حل میکند ، او را میفرستد تا پایان شود ، و دیگر در اس انقلاب اکبر نمیگذارد . اما اگر تاریخ به استعداد ، لیاقت و غیره نیاز داشته باشد ، خیلی بسادگی میتواند از گوشه و کنار جامعه افراد مورد نیاز خود را پیدا کند . استعداد و لیاقتی که در صورت عدم احتیاج تاریخ بس ترمیم یابد و یا در محدوده کوچکی موثر می افتاد . اگر تاریخ نیاز به خشنونت ، قاطعیت و خلاصه سجا یا ی شخص استالین نداشت ، این خشنونت و قاطعیت میتوانست در محدوده یک کارگاه کوچک ریسنک کی ، یک کلاس درس (به عنوان یک معلم خشن و قاطع) یا یک خانواده محدود شود . پس تاثیر سجا یا ی فردی یک رهبر بر تاریخ ، خود جز "قانونمندی تاریخ است" . اگر استالین نبود ، تاریخ میتوانست برای سرکوب خرد و بورژوازی نپرونده روسیه^۲ و برای مقابله با اژدها - زخم خوردن امپریالیزم هزارها استالین دیگر از گوشه و کنار جامعه پیدا کند و یا از میان رهبران موجود خود تربیت نماید . پس مسئله نقش شخصیت استالین در

باید بگوئیم که عبارت "گرایش به" را کسه از - قاطعیت جمله یاد شده میگذارد از آن حذف کنیم ، این تنها شیوه برخورد علمی با مسئله استالین است البته باید گفت که عبارت نشان دادن محاسن و معایب هم اضافی است ، ولی چون ما از کلیات جهان بینی یکدیگر با خبریم ، در نتیجه این عبارت نمیتواند مفهوم را تباه سازد ، در غیر این صورت عبارت "محاسن و معایب کلی حرف بر میدارد" آری از دیدگاه - مارکسیزم با مسئله استالین دقیقاً باید چنین برخورد کرد ، تحلیل اقدامات او ، با توجه به تاریخ آنهسا . مارکسیزم راه دیگری برای حل این مسئله نمیشناسد ، زیرا هر یک از اجتماعات دارای توجیه تاریخی است استثناً مانند هر حقیقت دیگری یک حقیقت نسبی است^۳ به عبارت دیگر وقتی میگوئیم فلان پدیده استثنائی است ، این بدان معنی است که آن پدیده نسبت بقانونمندی مشخص استثنائی است ، و گرنه استثناء بطور مطلق از نظر ماتریالیزم دیاکتیک معنی ندارد . در مورد مطالعه یک قانونمندی مشخص و مدت آن میتوانیم بگوئیم فلان پدیده استثنائی است . اما در مورد توجیه تاریخی مسائل نمیتوانیم بگوئیم فلان موضوع یا فلان پدیده استثنائی است و از نظر تاریخی قابل توجیه نیست ، جامعه عالی ترین شکل حرکت ماده است و قانونمندی حاکم بر این حرکت را نمیتواند لب شکر ، دماغ قلسی و بزرگی مغز یک فرد نقره کند . به عبارت علمی ، قانونمندی حاکم بر طبیعت نمیتواند در حسره قانونمندی تکامل جامعه استثناء ایجاد کند . اگر کسی

۱- لازم به یاد آوری است که این چاره اندیشی - محدود به امکانات علمی فعلی بشر است .
 ۲- قبل از انقلاب اکبر لنین روسیه را کشور خرد و بورژوازی نامیده است (گویا در کتاب دو تا کینت) .

انتزاع ذهن ما است. بعبارت دیگر ما چهره ای از بدیده را منتزع می‌کنیم تا بهتر توانیم آن را مطالعه نمایم و بدینجهت است که هر لحظه باید به خودمان هشدار بدیم که عامل ذهنی چیز مستقلی نیست. تا دچار ایده آلینم نشویم. مثالی بزنم تا موضوع روشن‌تر شود: در علم هندسه مادر تعریف سطح می‌گویم دو بعد دارد، یعنی اگر به شکل مربع مستطیل باشد نقطه دارای درازا و پهنا است. این صرفاً محصول انتزاع ذهن ما است، و گرنه چنین چیزی در طبیعت نمی‌تواند وجود داشته باشد. تنها چیزی وجود دارد که چهار بعد داشته باشد (در مکتب مستطیل درازا و پهنا، ضخامت و بعد زمان). یعنی ما آمده ایم و نمودن یکجانبه از حجم را منتزع کرده‌ایم تا بتوانیم آنرا مطالعه کنیم، ولی در حین مطالعه همواره باید بیاد داشته باشیم که چیزی به نام سطح وجود خارجی ندارد.

پس نمی‌توانیم عامل ذهنی را بطور مطلق منتزع کنیم و آن را بعنوان یک عامل قائم بذات در تکامل تاریخ در نظر بگیریم و به این نتیجه برسیم که "شرایط جامعه مجموعه" واحدی است که میشود آن را هنگام چنین مقایسه‌ای به سهولت از طرف معادله برداشت. "آری ما میدانیم که عامل آگاهی نقش تعیین کننده دارد، ولی سرعت تیری هم که از گمان رد و قلب هدف را سوراخ میکند، نقش تعیین کننده دارد. مثالی بزنم، انتقاد یک رفیق در تصحیح خط می رفیق دیگر نقش تعیین کننده دارد، ولی کسی

که تاریخ را مطالعه میکند، باید خود شیوه انتقاد بطور کلی و انتقاد صریح یک رفیق از رفیق دیگر حتی تمام محتوای آن انتقاد مشخص را دقیقاً ناشی از شرایط مشخص اجتماعی و تاریخی بدانند. مثالی دیگر: فرض کنیم سازمان مادر مورد یک مسئله مشخص است مشخص الف را در نظر گرفته است، رفیق معتقد است که این سیاست غلط است و باید سیاست مشخص ب را بجای آن برگزید. طبیعاً انتقاد کلی رفیق چنینی است که در شرایط موجود، هم امکان پذیر سیاست مشخص الف وجود دارد و هم امکان پذیر سیاست مشخص ب. منتهی چون سیاست مشخص الف غلط است، او برای پذیرش سیاست مشخص ب مبارزه میکند. روشن است که این یک انتزاع درست علمی است که رفیق انجام داده است تا نقش خود را بعنوان جزئی از شرایط موجود بازی کند. این انتزاع فقط برای یک نتیجه گیری مشخص دارای اعتبار است و آنرا نمیتوان بصورت یک فرمول تاریخی درآورد و چنین گفت که در شرایط مشخص هم امکان پذیر سیاست مشخص الف وجود دارد، هم امکان پذیر سیاست مشخص ب. این ناشی از این است که رفیق انتقاد کننده، خودش راز تاریخ حذف کرده است و اگر آن حرف یک تاریخ نگار هنگام مطالعه تاریخ بگوید، به معنی این است که او میخواهد خود شراد رواقع تاریخی مورد بحث به عنوان یکی از شرکت کنندگان و داخل کند. اما از سوی دیگر آیا این رفیق انتقاد کننده کیست؟ از آسمان آمده است یا خودش محصول

تاریخ چنین باید توجیه کرد:

۱- سجایای شخصی استالین نمیتوانسته نقش قاطع و تعیین کننده ای در تاریخ سی ساله موسیالین در شوروی داشته باشد ولی بر این دوره تاثیر قابل توجه داشته است.

۲- تاثیر سجایای شخصی استالین بر دوره سی ساله موسیالین در شوروی، خواست مشخص و دقیق قانومندی تاریخ است. وقتی که ما برای تراشیدن مدادمان چاقوی تیزی پیدا میکنیم، در اینجا نقشی تعیین کننده را در خوب تراشیده شدن مداد، خواست شخص ماداشته است. بویژه اگر تصمیم ما برای خوب تراشیده شدن مداد قاطع باشد و امکاناتمان برای تهیه چاقوهای مختلف نیز زیاد باشد. تاریخ هر دو شرایط را به اندازه کافی دارد. هم درخواست خود کاملاً مصمم است و هم طیف وسیعی از سجایای شخصی های گوناگون در اختیار دارد و نیز میتواند تربیت کند. این اصل در هر اشاید در قالب بیت زیر بتوان بیان کرد:

تیر چون از کمان هم گذرد

از کماندار بینه اهل خرد
اما شیوه ای که رفقا برای برخورد با مسئله برگزیده ما
چنین است:

"تحلیل اقدامات و نشان دادن محاسن و معایب، یاد نظر گرفتن شرایط تاریخی و نیز شرایط خاص یعنی نقش رهبری (عامل نهی)؛ در اینجا "شرایط تاریخی" یا "شرایط خاص"

بعنوان دو عامل متوازی در تکامل تاریخ آمده است. و این "شرایط خاص"، عامل نهی است. پایه فلسفی این گفته "رفقا آشکارا" دو الینیم "کانت و دکارت است که خیال آشتی ماتریالیزم و آید و الینیم را دارد. دو الینیم بهیچوجه قادر به توجیه مستقل پدیده ها نیست و در قضاوت های خود بین مونیسم ماتریالیستی و مونیسم آید و الینیتی در نوسان است و درست بدین جهت است که رفقا در اواسط نوشته خود کاملاً به آید و الینیم رسیده اند و در مورد نقش شخصیت در تاریخ چنین گفته اند:

"ما هم معتقدیم که در شرایط واحد، میتوان سیاستهای متفاوت را اتخاذ کرد و صحت و عدم صحت این سیاستها مربوط به تعیین کننده سیاست، یعنی رهبری و عامل آگاهی است. شرایط جامعه مجموعه واحدی است که میشود آنرا هنگام چنین مقایسه ای بسپولت از دو طرف معادله برداشت."

فکر میکنیم نیاز به اثبات نداشته باشد که رفقا در این نظر خود، در واقع فقط تیر و کمان را دیده اند. و کماندار را ندیده اند. در شرایط واحد چگونه میتوان سیاستهای متفاوت اتخاذ کرد؟ همین امر ناشی از این است که رفقا شرایط مادی را بطور مکانیکی در نظر گرفته اند و شرایط نهی را نیز به عنوان چیزی جدا از آن، و همین منشا "دو آلیستی قضاوت آنان است که بعد به راحتی به مونیسم آید و الینیتی گذر کرده است. وقتی ما نیکویشم عامل نهی و از جمله نقش رهبری در تکامل تاریخ موثر است، این حاصل

و برود، شرایط اجتماعی است. اگر تاریخ را از دیدگاه مونیزم ماتریالیستی مطالعه کنیم میبینیم که وجود آن رفیق و نوع فعالیتش برای تغییر سیاست سازمان جز غیر قابل اجتناب شرایط است و اگر ما این رفیق را نماندیم میگوییم به این معنی نیست که بگوئیم ای کاش...
 و تا از این رفیق هاداشتم و اگر قرار داد میگویم به این معنی نیست که بگوئیم ای کاش این رفیق نمیبود. بلکه رد یا قبول رفیق از جانب ما به معنی این است که خودمان در تغییر جهان بیشتر و بیشتر دخالت کنیم. در واقع اگر کسی بعد از ما تاریخ ما را مطالعه کند باید درسی را که ما از وجود آن رفیق گرفته ایم نیز یک ضرورت اجتناب ناپذیر بداند، چیزی که بتصور خود ما اختیار است.
 پس از نظر علم ما باید معتقد باشیم که طبیعت و جامعه دارای قانونمندی است و چه در طبیعت و چه در جامعه دقیقاً و بی‌موجو هر آنچه که باید اتفاق بیفتد، اتفاق می‌افتد و دره ای گریز از آن نیست، اما از نظر سیاست علمی، ما باید منتهای توانمان برای تغییر طبیعت و اجتماع کوشش کنیم و تلاش‌های ناممکن که خواست خود را بر آوریم. اما این دو عقیده بسیار یکدیگر نام سازگار نیستند؟ میگوئیم نه، نیست. زیرا وجود ما و خواست ما و تلاش ما خود جزئی از شرایط برای تکامل طبیعت و جامعه است که خود محصول شرایط قبلی است. همین کلمه "باید" همراهِ کلمه ما میگوئیم خود دقیقاً ناشی از شرایط است. به عبارتی دیگر از نظر ماتریالیسم دیاکتیک، جبر و اختیار تضاد

مطلق با یکدیگر نیستند. اختیار حالت خاصی از جبر است. اختیار عبارت است از تشخیص جبر. وقتی کسی میزند باید چریک شود، می‌آید و میشود (لازم به یاد آوری است که پذیرش منطقی صرف منظور نیست، منظور پذیرش منطقی و عاطفی است، زیرا که شناخت منطقی قسمت عمده ای از شناخت هست، ولی تمام آن نیست، قسمت دیگر شناخت، شناخت عاطفی است). پس چریک شدن یک فرد، ممکن است از نظر او اختیار باشد، ولی از نظر مطالعه کنندگان تاریخ جبر است. ولی رفقا دانسته اختیار انسانی را چنان وسعت میدهند که نتیجه میگیرند "در شرایط واحد، میتوان سیاستهای متفاوت را اتخاذ کرد" و بعد میگویند که میتوان شرایط جامعه را "بسیار تسهیل از دو طرف معادله برداشت". مثلاً شافیه، این چیزی به جز مونیزم ایده‌آلیستی نیست. رفقا نخست با کمک دوالیسم، مونیزم ماتریالیستی را رد میکنند و عاملی ذهنی را در موازات شرایط اجتماعی قرار میدهند، سپس شرایط اجتماعی را "از طرفین معادله حذف میکنند و به مونیزم ایده‌آلیستی میرسند.
 بهرحال، این در مورد منشا فلسفی نظر زیاد شد. رفقا، حال از نظر جامعه شناسی گفته رفقا را مورد گفتگو قرار دادیم، پیش از این گفتیم که نظر رفقا در این مورد مبتنی بر فرضیه "عامل ها" است. حال به شرح بیشترین قضیه پردازیم. ماتریالیسم تاریخی قبول دارد که در پیدایش هر واقعه تاریخی عواملهای مختلفی موثر است، اما در اینجا

برای تشریح بیشترین مطلب ناچارم باز به سراغ فلسفه بروم، ماتریالیزم دیالکتیک معتقد است که تمام پدیده‌های گوناگون طبیعت، جامعه و تفکر انسانی پایه اصطلاح مادی و معنوی، همه جلوه‌ها از حرکت ماده هستند. بنابراین منشا وجود ماده است. (مونیزم ماتریالیستی) روح وجود دارد، ولی شکلی از حرکت ماده است. احترام خاص فرزند به پدر در جامعه، نقیض الی وجود دارد ولی شکلی از حرکت ماده است. از نظر ماتریالیزم دیالکتیک، اشکال حرکت ماده، به درجات، از هست تاغالی، تقسیم میشود. حیات حرکت بیولوژیکی ماده است که از حرکت مکانیکی ماده عالی تر پیچیده تر است. جامعه عالی ترین شکل حرکت ماده است. راستای مسیر این حرکت، تولید فرآورده‌های مادی است. بزبان ساده، جامعه برای تولید است. پر جامعه در این مسیر، یعنی مسیر تولید فرآورده‌های مادی حرکت میکند و تکاملش در این مسیر است. به عبارت دیگر منشا مادی جامعه تولید است و روابط مختلف اجتماعی همه اشکالی و ترکیب‌هایی از حرکت انسانها برای تولید و توزیع مصرف آن است. در اینجا مصداق خاص مونیزم ماتریالیستی که میگوید منشا تمام پدیده‌های گوناگون طبیعت و جامعه و تفکر انسانی وجود مادی است، چنین است که منشا تمام پدیده‌های اجتماع اقتصاد است. بحبارت دیگر ما تمام پدیده‌های اجتماعی، اقتصاد است و عوامل دیگر همه شاخ و برگ آن هستند که اگر هر کدام از این عوامل را بگیریم و

با پیروان فرغیه "عالمها" مخالف است که ماتریالیزم تاریخی تمام این عاملها را ناشی از یک عامل میدانند و آنهم عامل اقتصادی است. در حالی که پیروان فرغیه "عالمها"، این عاملها را قائم به ذات میدانند.

ماتریالیزم تاریخی معتقد است که علت پدیدایش جامعه، ضرورت تولید است، یا به بیان دیگر جامعه به منظور تولید بوجود آمده است. پس روابط بین انسانها در تولید و توزیع و مصرف فرآورده‌های تولیدی، یعنی اقتصاد، تنها عامل تکامل جامعه است. ماتریالیزم تاریخی، تاثیر عوامل مختلف را در هرواقعه تاریخی، تنها به صورتی میباید دید که در تحلیل علت پدیدایش هر یک از آن عوامل، در آخرین تحلیل به عامل اقتصادی برسم. مثلاً ریاچ این سؤال که آیا عامل مذہب بود، هاد ریشبرد هدنفاً ماتا ثیر مثبت و منفی بتواند داشته باشد یا ماتریالیزم تاریخی پاسخ میدهد که عامل مذہب بود، هسا در ریشبرد تاکتیکهای ما میتواند اثر مثبت و یا منفی داشته باشد، ولی در ریشبرد استراتژی ماتا ثیری نندارد، زیرا حمایت نوده هاز استراتژی مارا حاصل اقتصاد تعیین میکند که مادر عامل مذہب است. در پاسخ این سؤال که آیا عامل رهبری در ریشبرد انقلاب موثر است یا نه؟ ماتریالیزم تاریخی پاسخ می دهد که آری موثر است، ولی عامل رهبری خود ناشی از عوامل دیگری است و سرانجام آن عوامل خود در آخرین تحلیل از عامل اقتصادی ناشی شده اند.

که گویا منظورشان عامل اقتصاد است) و موازی با آن قرارداد ه اند. مثلا این گفته رفقا:

"یک جامعه فقط حکم به وجود نوع خاصی از رهبری نمیدهد؛ در یک جامعه واحد می توانند نشین، استالین، تروتسکی، خروشچف و صد هافرند دیگر رهبری را بدستگیرند که هر یک با دیگری متفاوت و بسیار ارزنده است. اینکه چه فرد واحدی رهبری را از این مجموعه بدست میگیرد، فرایند شرایط جامعه باضافه حوادث و اتفاقات، با اضافه خصوصیات فرد با اضافه حوادث بین المللی، با اضافه جنگ و جدالها، با اضافه سیاست بازی با اضافه زیرکی هزاران هزار عامل دیگر است".

در این گفته رفقا مبتنی بر فرضیه عامل ها و بقول خود شان "هزاران هزار عامل" است نمی نیست، ولی چیزی که مهم به نظر میرسد و تذکره درباره آن قبیل از تشریح مطلب اصلی لازم است، این است که عبارت "شرایط جامعه" در گفته رفقا از این معنی مشخص نیست. با توجه به اینکه رفقا از سوی "جبهه وجدالها" و از سوی دیگر حوادث بین المللی "غیرمراه موازی" با آن قرارداد ه اند، باید گفت منظور رفقا از "شرایط اجتماعی" "شرایط اقتصادی داخلی" است.

بهر حال، برخلاف گفته رفقا، یک جامعه در یک شرایط مشخص فقط حکم به وجود نوع خاصی از رهبری را میدهد. انکار این امر به معنی انکار ماتریالیسم تاریخی است و در این مورد به اندازه کافی سخن گفته ایم. اما در مورد اظهار نظر رفقا راجع به رهبران

۱- در این یک مورد، تکیه بر روی کلمات از ماست.

بخواهیم به ریشه اش برسیم، به اقتصاد میرویم. نقش رهبری هم مانند هر بدیه دیگری تاریخی دارد. در کلمه های نخستین انسانی، نقش رهبری وجود نداشته، در جماعت های خانوادگی نقش رهبری بوجود آمده، در جامعه برده داری، فئودالی و سرمایه داری نقش رهبری اشکال گوناگون بخود گرفته و در آینده و نیز زمین خواهد رفت. نقش رهبری در کادر فرمایشیون های مختلف اجتماعی و نیز در جوامع مختلف دارای حدود مختلفی بود. ولی همواره - باید این نکته را به یاد داشت که تاثیر بیش یا کم نقش رهبری ناشی از ضرورت های مشخص اجتماعی است. اگر استالین حزب و دولت شوروی را در جریان جنگ دم جنبانی خوب رهبری میکند، البته مانعی ندارد که ما هم یک زنده باد نتارش کنیم، ولی این ضرورت جامعه است که یک رهبر مشخص برای پلنکار مشخص تربیت و انتخاب کرد. است. اگر خلاص این را بگوئیم مانند این است که معتقد باشیم تاریخ نه در شکست هیتلر تصمیم قاطع داشته است و نه قسادر بود. است رهبر مناسبی برای مبارزه با هیتلر پرورد یا لااقل پیدا کند، اتفاقا مورد نیرومندی پیدا شد و جامعه زبون و بی عرضه را هم به نوازی رساند. است. خلاصه، قضاوت رفقا درباره نقش رهبری به همین محدود نمیشود. رفقا در جای دیگر نوشته خود مطالبی گفته اند که آشکارا مبتنی بر فرضیه عاملها است. "عاملهایی" که بروشنی قائم به ذات هستند و صریحا رفقا آنها را در کنار "شرایط اجتماعات" و

انقلاب اکبر یا بد بگوئیم که رفقا لنین، تروتسکی، استالین، خروشچف و خود جامعه شوروی را بطور متانیز - یکی به صورت یک دسته اشیای جامد و بی حرکت که هیچ گونه ارتباطی هم با هم ندارند و فقط ممکن است اتفاقی با یکدیگر برخورد داشته باشند و نظر گرفته اند. اولاً جامعه شوروی در دوران تاریخ خود دارای مراحل مختلفی بود و نمیتوان در مورد امکان پذیرش رهبری، بانام "جامعه واحد" از آن یاد کرد. خروشچف هم در دوران زندگی سیاسی خود دارای مراحل متضاد بوده است. زمانی او یک کارگرمستعدان تند و انقلابی بود و زمانی رهبری روی زمین بین المللی، تروتسکی را هم اگر تضاد در روش شخصیتش که همیشه او را این دستوآن دست کرد، زمانی سوسیالیتم اش پیروز میشد، زمانی اندوید و آلتمیش، توجه کم می بینیم که او هم در زندگی دارای مراحل کامل - تضاد بود و ولی هیچ گاه سوسیالیتم اوقات به تسلط برزندگیش نند و همیشه کامیابش غنا وجود او به دست اندوید و آلتمیش افتاد.

با این حساب اگر جامعه شوروی را در زمان انقلاب اکبرود زمان حیات لنین در نظر بگیریم می بینیم که این جامعه بجز لنین هیچکس دیگری را نمیتوانست بر رهبری بیاید و فکر میکنم که شک هم در این حرف نیست. امام را مورد استالین، هنگامی که لنین در رستمرنگ بود، بسیاری از اعضای حزب پیروزه اپوزیسیون در حزب مرتب از استالین شکایت میکردند. این امر لنین را که در همین اعتراف به خشونت استالین و شکوه کردن

از این موسوع سراجام اورا تائید میکرد و همواره در آن از او را به عهد و میگزفت، بر آن داشت که نامه ای به کمیته مرکزی حزب بنویسد و صریحاً از آنها بخواد که کمیته اگر شخص دیگری را که در آن شام محاسن استالین بسا ولی معایب اورا نداشته باشد می شناسد، استالین را بلافاصله از دبیرگی حزب بردارند و چنین شخص را بجای او نشانند. با اینکه حرف لنین در آن زمان برای حزب مانند آیه بود ولی حزب این سفارش لنین را نپذیرفت و استالین را در دبیرگی باقی گذاشت. البته این نامه لنین در واقع یک تاکتیک مقابله با مخالفان استالین بود ولی اگر در حزب مخالفان استالین زیاد بودند نمیتوانستند بعنوان پل بهانه از آن استناد کنند. واقعیت اینست که چه در آن زمان و چه سالها بعد، تا زمانیکه استالین زند بود، هیچکس دیگری بجز او نمیتوانست بر رهبری حزب ود ولت برسد و اگر استالین هم مثلاً یک حادثه رانندگی کشته میشد، طبعاً جامعه شوروی قادر بود که استالین دیگری برای سرکوب غربی و بورژوازی مقام داخلی و اورد های زخم خورد، امپریالیتم پیدا کند و تربیت نماید. هر حرفی خلاف این به معنی نفی اراده و توانایی تاریخ است. امام را مورد تروتسکی هیچگاه و در هیچ لحظه امکان اینکه تروتسکی رهبر حزب ود ولت شوروی شود وجود نداشته است؛ تا زمانی که تروتسکی در ورسر منشویکیا میگفت، که آنها هرگز او را به چیزی نمیگزفتند فقط از او استفاده میکردند، مثلاً روزنامه شان را می ۱- لنین، منتخب آثار، جلد ۲، قسمت ۶، آخرین صفحه.

استالین بر علیه او بیعت کردند. بخوابین هم رها پیش کرد. خود او هم به این موضوع اعتراف دارد. تروتسکی فقط در زمان حیات لنین، به علت نقش تبعی بسیار شدیدی که نسبت به لنین داشت و به علت تسلط خیلی زیاد لنین بر شخصیتش، وظایف مهمی در حزب و دولت به عهده اش بود و جالب است چنانکه خود تروتسکی میگوید، در این دوره یکی از روزنامه ها نوشته بود، لنین عقل انقلاب است و تروتسکی اراده آن تازه در این شرایط هم نتوانست مدت زیادی مسئولیتهای مهم داشته باشد و همواره در لحظات تصمیم گیریهای حساس کار را خراب میکرد. مثلاً صلح برست، یا تصمیم گیری های او در مورد جیبه جنوب، در نتیجه او همواره با اقتضای خلق پدید میشد. جالب اینجاست که خودش هم همواره در پیش حزب و دولت شوروی مجبور به اعتراف به اشتباهات خودش شده و بارها توبه نامه نوشته، ولی بعد از زیرش زده و همان موضوع سابق خود را گرفته.

با این همه آیا واقعا میتوان حتی برای یک لحظه تصور کرد که امکان رهبری تروتسکی بر حزب و دولت شوروی ولودیک محدود زمانی کوتاه هم که باشد وجود داشته است؟ بنظر ما فقط به شرطی ممکن است چنین تصور کرد که تاریخ انقلاب اکبر را ناما - پیشنهاد فرض کنیم.

اما خروشچف، اولاً در سالهای نخستین انقلاب اکبر دوره حکومت استالین که امکان روی کار آمدن خروشچف، از نظر موقعیت شخصی او در حزب

کردند (چنانکه خودش میگوید)، در روزنامه شان مقاله مینوشت، علیه بلشویکها تحریک میکردند و غیره بنا بر این امکان اینکه از طریق منشویک ها و در حکومت موقت فوریه ۱۹۱۷ به جایی برسد وجود نداشت. از طریق درودسته سانتریستی خودش (یا بقول خود او غیر فراقسیون) هم هرگز امکان حتی نفوذ در بین توده ها هم نداشت. بعد ها هم که به بلشویکها پیوست، میبینیم که او فقط قادر بود در یک اپوزیسیون اقلیت درون حزب که با اکثریت فاصله بسیار عظیمی داشت نقش داشته باشد و بهیچوجه امکان به رهبری رسیدن او در هیچ دوره ای از تاریخ شوروی حتی قابل تصور نیست. در مباحثات عموماً جرات حزبی آرا طرفداران او حتی اجزاء رزم آرا، اکثریت هم نمیشد چه در زمان حیات لنین و چه پس از مرگ لنین، نتیجه مباحثه در باره سند یکاها را بیاد بیاوریم (در زمان حیات لنین)، نتیجه مباحثات قبل از کنگره پانزدهم راه یاد بیاوریم (پس از مرگ لنین) و غیره. تازه تروتسکی در درون اپوزیسیون هم نه تنها رهبر نبود، بلکه جای ویژه ای هم نداشت. اپوزیسیون هم فقط از او انتقاد میکرد. دانشش و استعدادش در خدمت اپوزیسیون قرار نمیگرفت ولی هیچ کلاهی برای سرخودش پیدا نمیشد. پس از مرگ لنین، زینوویف، کامنف با

۱- به استناد گفته های لنین در مقاله "نقض وحدت در پرده فریاد های وحدت طلبی"، منتخب آثار جلد ۲، قسمت ۲، صفحه ۳۱۶-۲۸۵.

پیدا ایش خشونت در خط مشی حزب ود ملت شوروی
رانادید به بگیریم و بخواهم مسئله را با مطالعه در روزا -
نشناسی استالین حل کنیم . در باره علت اجتماعس
رشد گیش شخصیت جستجو کنیم و بگوئیم علت آن خود
خواهی خودش پرستی استالین است و خلاصه " سیا
بازی " ، " خصوصیات فردی " و " زیرکی " را در کنار
" شرایط جامعه " و موازی با آن قرار دهم .

آمرقناد رجواب مقیوب کار چه بود ؟ " چه میگویند ؟

" جامعه شوروی چنان جامعه ای بود که
پس از ۳۰ سال از بدست گرفتن قدرت توسط
حزب کمونیست و ساختن سوسیالیتم ، عده
ای خائنان و مرتد توانستند بدین هیچگونه وا -
کش هم ، روی پوینیز را با وضوح کامل بران حاکم
کنند . حزب ، طبقه کارگر ، توده های خلق
چنان با آمدند ، چنان بی عادت گردیدند
بودند که در مقابل چنین نظا هر تهاجم ارتجا
- عی کوچکترین واکنشی از خود نشان ندادند .
چرا ؟ آیا در یک جامعه سوسیالیستی میشود
بدین ایجاد واکنش کودتا کرد ؟

و چند سطر بعد نیز این سخنان خود را بیشتر
تشریح میکنند که باید بگوئیم طرح مسئله بسیار خوب
انجام گرفته است . اساسی ترین مسئله در مسرود
انقلاب آکسر همین است .

اما ببینیم رفقا این مسئله را چگونه حل کرده اند ،
آنها برای حل این مسئله نخست یک دوره ای که بهر
حال مجبوره رفتن از یکی از آنها هستند (اکثر تاتیو) در
در مقابل خود گذاشته اند ، بدین صورت که یا علت ،
بدی رهبری است ، یا بدی سوسیالیتم ، و ضمن اینکه نظر

حتی اصلا مطرح هم نبود . دو یاد را این مدت ، حتی تا
سالهای پس از مرگ استالین امکان روی کار آمدن
شخصی مانند خروشچف امکان پذیر نبود (خروشچف
روی پوینست منظور ما است) . زمانیکه شرایط اجتماعس
پیدا ایش روی پوینیز که آن را در مقاله " استالینیزم ؛
تشریح کرده ایم بدر جامعه شوروی فراهم گشت ، هزار
- هانغرا از کسانی که در گذشته کمونیست های خوبی
هم بودند روی پوینست شدند . پرولتاریای شوروی نه
شناختی از روی پوینیز مدرن که یک پدید تازه بود
داشت و نه راه مبارزه با آنها بلد بود . در نتیجه
روی پوینیز رشد کرد و در حزب و دولت ریشه دواند .
کلکهای خروشچف و مسئله تصفیه کمیته مرکزی (بقول
رفقا کودتای یکشنبه) و غیره همه نمودی از این جریان بزرگ
اجتماعی بودند که بزرگترین انقلاب تاریخ را به سرانجام
شکست سوق داد . البته هنوز نمیتوان انقلاب آکسر
را هفسرنوشت کمون پاریس دانست ولی همچنانکه
مارکس ، انگلس و لنین علل شکست کمون پاریس و -
اجتناب ناپذیر بودن این شکست و درسی را که تاریخ
باید از آن بیاموزد ، ارزیابی کرده اند ، ما هم باید انقلاب
آکسر را بدین ترتیب مورد بررسی و مطالعه قرار دهم
نه این که تحولات این عظیم ترین رویداد تاریخ بشر
راناشی از خشونت استالین ، نیزنگ خروشچف -
استعداد لنین و غیره بدانیم توجه نکنیم که اینها
علت نیستند ، بلکه وسایلی هستند که تاریخ برای -
پیشبرد هدفهای خود میسازد . این واقعاتی اعتنائی
مطلق نسبت به مارکسیزم است که ماعلت اجتماعس

شناخت" و رقابله ضمن این عبارت توجه نکرد. اندرو گویا اصلاً آن را ندیده اند. طبق قوانین ماتریالیستی دیاکسیکی شناخت، انسان باید تجربه کند، شکست بخورد، شکست خود را بشناسد و بداند، مبتنی بر آن تئوری باز تجربه کند و به همین ترتیب به انداز مکانی شکست بخورد تا تئوری لازم را برای پیروزی بدست آورد. پس از پیروزی باز تجربه در سطح بالاتری برآید رسیدن به هدف بالاتری انجام میگیرد و پروسه شناخت پرتیب، شکست، پیروزی باز شکست، باز هم پیروزی به پیش میرود. وجود شکست در پروسه شناخت اجتناب ناپذیر است. پس انحراف سوسیالیست در شوروی از نظر کلی ناشی از احیای پیروزی است، اما از نظر پرولتاریا ناشی از اشتباه تاریخی است که در اشتباه رهبری منعکس شده است. اشتباه تاریخی هم یعنی اشتباه اجتناب ناپذیر. یعنی اشتباهی که تاریخ باید بگذرد بتواند قبول پیروزی شدن را بدست بیاورد. از رقابله میروسم، آیا شکست کمون پاریس اجتناب ناپذیر نبود؟ آیا مارکس، انگلس و لنین خود باین موضوع اشاره نکردند؟ آیا اجتناب ناپذیر بودن شکست کمون پاریس معنی اجتناب ناپذیر بودن شکست سوسیالیسم بطور کلی است، یا اینکه این جز "قانونی ماتریالیستی" دیاکسیکی شناخت است؟ شکست کمون پاریس، پلکان پیروزی انقلاب اکبر است و میدان پیش روی پیروزی در برخی کشورهای سوسیالیستی بزرگترین درس برای پرولتاریای جهان میباشد. اما بشرط اینکه این امر را ناشی از "اتفاقات" و بدین معنی آدمهای ممکن است بیایند

ما را در مورد اجتناب ناپذیر بودن اشتباهات حزب کمونیست شوروی به بدی ذاتی سوسیالیسم تعبیر کرد. اند، نه ضرورت تکامل تاریخی انقلاب سوسیالیستی، خود چنین نتیجه گرفته اند که عیب کارناش از نقض رهبری است. البته ما هم این حرف را قبول داریم که عامل انحراف در حزب کمونیست شوروی و تسلیم پرولتاریا در رقابله نمایندگان پیروزی در داخل حزب نقض رهبری است. ولی رقابله هرگز نگفته اند که خود این کوتاهیها و اشتباهات با سایر عیبهای نقض رهبری از چه چیز ناشی شده است و دارای چه علت اجتماعی است. اختلاف نظر رقابله با ماتریالیسم تاریخی درست از این نقطه شروع میشود و این امر نیز مربوط به همان اختلاف نظری است "فرضیه عاملها" با ماتریالیسم تاریخی است که شرحش پیش از این رفت. چرا رهبری اشتباه کرد، کوتاهی کرد و یا به هر انحرافات دیگری دچار شد؟ ما در مقاله "استالینیزم مسئله" پرور کراسی در جامعه سوسیالیستی" گفته بودیم که علت این امر "اشتباهات تاریخی پرولتاریا است که بر اساس قوانین ماتریالیستی دیاکسیکی شناخت، هیچ گزینی هم از آن نمیتوانسته است باشد" ولی رقابله را بدی شخصی استالین دانسته اند و بعد هم تصور کرده اند که ما با کلمه "اجتناب ناپذیر" در واقع سوسیالیسم را محکم کردیم" باید بگوئیم که علت یا بی رقابله نادریست است چون مبتنی بر "فرضیه عاملها" است و ایده آلستی است، تصورشان از کلمه "اجتناب ناپذیر" ما هم نادریست است، زیرا ما گفته ایم "بر اساس قوانین ماتریالیستی دیاکسیکی

و با "زیرکی" و "سیاست بازی" تاریخ را از حرکت باز دارند ندانیم.

۳- رفقا در مورد لزوم برخورد انتقادی با اقدامات

استالین میگویند:

"در چنین اوضاعی باید با قاطعیت انقلابی و روشگافانه به معاینه که در امپریالیستی حزب کمونیست شوروی رهبری جنبش کمونیستی جهان در دوران استالین وجود دارد برخورد نمود."

میگویند این حرف رفقا کاملاً درست است اما بارها

در شرط: یکی اینکه مواظب باشیم که در روضه و تهمت‌ها

مبلغان بورژوازی را در باره اقدامات استالین قبول

نکیم و انتقاد های لیبرالیستی روشنفکران آزاد از اتملق

را از زبان خود تکرار ننماییم و دیگر اینکه بگوئیم تنها

علت اجتماعی هر یک از معايب رهبری استالین را پیدا

کنیم، والا اگر بخواهیم فقط بگوئیم این کار اشتباه بود

ولی درین علت اجتماعی این اشتباه نباشیم دچار

انحراف اید و آلتیستی خواهیم شد و ایمانمان را نسبت

به توده ها که سازنده تاریخند از دست میدهم.

در اینجا باید با صراحت رفیقانه بگوئیم که رفقا هیچیک

ازد و شرطیاد شده و راهایت نکرده اند. در باره -

شرط دوم که قبلاً سخن گفته ام. اکنون راجع به شرط

اول حرف میزنم. لیستی را که رفقا در مورد معايب

رهبری استالین داده اند و قبول خودشان "میتواند

بسیار طولانی شود" پراست از تهمت‌های دروغ‌پر-

دازان عامل امپریالیست و آه و ناله لیبرالیستی روشنفکر

- ان بورژوازی، بطوریکه انتقاد های اصولی خود رفقا

در میان این همه کم شده است. ضرورتی بیاد آوری نیست

که این امر به هیچوجه نمیتواند نفی کند و حسن نیست

رفقا باشد. درست بهمین جهت است که لازم میدانیم

راجع به چند نوشته مورد ذکر شده در لیست بحث کنیم

"آیا تئورسوسپالین در یک کشور مورثاتیست

ماست؟"

آری مورد تائید ما است و مورد تائید تمام

مارکسیست - لنینیست ها است. مورد تائید خود رفقا

هم هست.

دشمنان ساختمان سوسیالیسم در شوروی و شکست

طلبان، ترنسکیستها، زینوویوی ها و غیره که در واقع

نمایندگان سیاسی بورژوازی بودند، بورژوازی شکست

خورد و ولی تا بود نشد و شوروی بودند در مقابل ساختمان

سوسیالیسم در شوروی تا منتهای توان خود مقاومت

میکردند. آنها ظاهراً خود را هوادار گفته های مارکس

و انگلس در باره انقلاب واحد اروپا جا میزنند و می

گفتند که نباید بساختن سوسیالیسم در شوروی برداخت

بلکه باید به انتظار قیام همزمان کشورهای صنعتی

اروپا نشست. آنان انقلاب شوروی را محکوم به

شکست میدانستند و در واقع خود را برای از دست رفتن

پیروزیهای انقلاب اکبر و بازگشت سرمایه داری آماده

کرد و بودند. واقعیت این است که تئورسوسیالیسم در

یک کشور ابداع استالین نبود، بلکه جزئی از تعالیم

لنین بود که استالین دفاع از آن را در مقابل شکست

طلبان و دشمنان ساختمان سوسیالیسم در شوروی به

عهد گرفته بود و مصمانه از آن دفاع میکرد. لنین معتقد بود که برخلاف گفته های مارکس و انگلس در مورد انقلاب اروپا، دیگر امکان وقوع انقلاب واحد در اروپا وجود ندارد و امپریالیسم، شدت تضاد های درونی جامعه های صنعتی پیشرفته را کاهش داد و در عوض باغارت کشورهای عقب مانده، تضاد اصلی نظام سرمایه داری جهانی را به این کشورها منتقل کرد. لنین معتقد بود که نخست ضعیف ترین حلقه های زنجیر امپریالیسم جهانی که لزوماً يك کشور پیشرفته صنعتی نیست پاره خواهد شد. بنا بر این انقلاب سوسیالیستی جهانی ممکن است با انقلاب سوسیالیستی يك کشور عقب مانده آسیائی هم شروع شود و نه لزوماً با انقلاب واحد و همزمان کشورهای پیشرفته صنعتی، به لنین انتقاد میکردند که يك کشور سوسیالیستی نمیتواند در کنار کشورهای سرمایه داری وجود داشته باشد، لنین در جواب میگفت که چگونه احزاب کارگری در حالت اپوزیسیون می توانند در درون کشورهای سرمایه داری در میان سایر کشورهای سرمایه داری وجود داشته باشند، ولی همین احزاب با در دست داشتن حکومت قادر به همزیستی با نظام سرمایه داری در سایر کشورهای پیشرفته لنین معتقد بود که کاملاً امکان دارد، در حالی که در کشورهای دیگر، سرمایه داری هنوز وجود دارد، در يك یا چند کشور انقلاب سوسیالیستی پیروز شود و به ساختمان سوسیالیسم بپردازد. این است که "سوسیالیسم در يك کشور" لنین و استالین که هم ما و هم رفقا آن را قبول داریم، در زمانی که استالین رهبری پرولتاریای شوروی را در ساختمان

سوسیالیسم به عهد داشت و قاطعانه در راه اجرای این هدف فکام بر میداشت، در اردو سته تر و تسکیش و زینوویین و غیره میگفتند پیروزی شوروی در ساختمان سوسیالیسم ممکن نیست. دقیق استالین به آنها جواب میداد که اگر منظور امکان پیروزی پرولتاریای شوروی است که باید گفت بین امکان وجود دارد و بنا بر این باید بساختن سوسیالیسم در شوروی برداخت، اما اگر منظور تضمین این پیروزی است باید گفت که این پیروزی را نمیتوان بدون کمک پرولتاریای جهان تضمین کرد. استالین در واقع امکان شکست انقلاب اکبر را رد نمیکرد، ولی پیروزی آن را هم ممکن میدانست. ولی جواب مستدل استالین فاد رینود خائنان درون حزب و نوکران بی موجب پیروزی را قانع سازد. آنان بیشمارانه بجز امکان ساختن سوسیالیسم در يك کشور نمیتوانستند تیرنگی از آنها ادا نشمارند. انقلاب واحد اروپا که رابطه صوری آنها را با مارکس و انگلس و نه مارکسیسم نشان میداد، در واقع شعار شکست انقلاب اکبر را میدادند. اینان گویانمیدانستند که مارکس و انگلس شناختی از امپریالیسم لنین بعنوان آخرین مرحله سرمایه داری نداشته اند، بنا بر این تعجب آور هم نیست اگر شعارشان در مورد انقلاب واحد اروپا ناد رستونده ننی بوده باشد. بسا پیدا ایش لنینیسم، یعنی مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلاب

۱- اشاراتی در این مورد در کتاب "مسائل لنینیسم" نیز وجود دارد. استالین، مسائل لنینیسم و اصول لنینیسم انتشارات سچرنیکوای فدائی خلق، برگزیده آثار مارکسیستی (۳)

محکم کنند، دیگر چیزی از مارکسیزم باقی نماند؛ پس برای چه میخواهیم کشته شویم؟ برای خیال خام که مبتنی بر "بیشتر تک خطی" است؟ یا مبتنی بر این اصل مسلم ماتریالیست تاریخی که عامل اقتصادی سر-ما به داری زاناگرم را از طریق سوسیالیسم به کمونیسم میسراند. بنظر میرسد که گفته های رفقا در مورد تاریخ ایران نیز که در جزوه "در باره انقلاب" آمد ماست و مبتنی بر فرمایشین دانستن روش تولید آسیائی است؛ ارتباط با اشتباه آنها در باره اصول ماتریالیست تاریخی داشته باشد. این حرفها از طرف روشنفکران ضد مارکسیست غرب زیاد زد و میشود ولی آخر آنها بماتریالیست تاریخی اعتقاد ندارند یا آشکارا آنرا نفی میکنند و یا بد روغ آراژان تجلیل میکنند. آنان اصلاحات را به ناگرم بودن کمونیسم حتی سوسیالیسم ندارند، چه رسد باینکه بجواب دهند در راهش کشته شوند. برای روشنفکران بورژوازی، حرفهای مارکس در باره "روش تولید آسیائی" بهترین وسیله به اصطلاح "سج گیری" برای نفی ماتریالیست تاریخی شده است. این مسئله را استالین بخوبی درک میکرد. در زمان استالین، "دانشنامه" (انکیکلوپدیا) بزرگ شوروی (۵۰) جلد ۱ و ۲ "دانشنامه" کوچک شوروی (۱۱۲) جلدی) در این باره اظهار نظری نکرد و اظهار نظر صریح در باره آنرا به یکسک تحقیق و مطالعه وسیع موقوف کرد. این تحقیقات بعد انجام گرفت. "دانشنامه" ای ۲۰ جلدی که اخیرا چاپ شده است، مقاله مختصری بامضای یکسک

پرولتاریائی، اساسا انقلاب واحد اروپائی مردود شناخته شد و شمار امکان ساختمان سوسیالیسم در یک یا چند کشور مطرح شد و انقلاب های سوسیالیستی ای که بوقوع پیوست این نظر لنینیسم را اثبات نمود "توسعه سوسیالیسم در یک کشور" جز اساس استالینیسم است.

— رفقا میگویند:

آیا بیشتر تک خطی اول استالین ۲۰ س. ج. ۰
ف. خ. ۰ بد انسان که در تفهیم و تاریخ
لنینیستاریخی ارتجلی میباید مورد تائید
مانند است؟

در واقع بین ماتریالیست تاریخی است که مورد حمله رفقا قرار گرفته، و گرنه استالین چیزی در این مورد از خود شاختراع نکرده. مگر اینکه او در این باره نوشته یک کتاب آموزشی کوچک است که در آن فقط اصول ماتریالیسم یا الکتیک و اصول ماتریالیست تاریخی شرح داده شده. آنچه را که رفقا "بیشتر تک خطی استالین" مینامند، در واقع اصول اساسی ماتریالیست تاریخی است که علیه عقیده "رفقا میگوید عامل اقتصاد تنها عامل تکامل جامعه است و تمام عوامل دیگر نیز خود بطور مستقیم یا غیر مستقیم از عامل اقتصادینا نشانی میشوند، و مستقیم تکامل جامعه از فرمایشین های شخصی میگردد که به ترتیب مشخص فرمایشین جماعتی اشتراکی، برده داری، قتلد لنین، سرمایه داری و کمونیسم) از بی یکدیگر می آیند. این اساس ماتریالیست تاریخی است. بر اساس قبول همین حرف هم ما در این برای گذار از سرمایه داری به کمونیسم (از طریق سوسیالیسم) مبارزه میکنیم و کشته میشویم. حال اگر رفقا این را "بیشتر تک خطی" بنامند و آنرا

باشند بنام تر- آگویان در زیاره تاریخ پیدایش و تکامل نظریه روش تولید آسیائی دارد. تحقیقاتی را که در نیروی در زیاره روش تولید آسیائی و مسائل مربوطه بآن (مسئله آب و غیره) انجام گرفته است حتی از نظر حجم هم قابل مقایسه با آنچه در غرب نوشته شده است.

نیست تازه این تحقیقات علمی است و هیچ شباهتی با پرت و پلاهای سوسیالیستی و غیرسوسیالیستی روشنفکران غرب ندارد. این تحقیقات در زمینه های مختلفی از- مطالعه روش آبیاری در رتزیستان قرن وسطی و مطالعه در ترکیب های کشاورزی و کود ریزی عهد مشول گرفته (بارتولد، پتروشفسکی و غیره) تا مطالعه تطبیقی در آثار مارکس و انگلس (تولد آگویان و غیره) و همرا با آن کفران ها و کتیره های بزرگ و کوچک دانشمندان و انتشار مباحثات این کتیره ها بود. است بیشتر این تحقیقات در زمان استالین انجام گرفته. از آن جمله است اثر عظیم "شرح کلی روابط تولیدی در آن دریا بجان وار- منستان قرن ۱۱-۱۶" که در سال ۱۹۴۹ چاپ شد و صد ها اثر علمی دیگر که در این دوره با اصطلاح "ختنا" استالینی "وجود آمد. ضمنا این مسئله نشان میدهد که آن با اصطلاح "ساطور" استالینی در حمایت از چه چیزی و برای مقابله با چه چیزی بود. است در حمایت این با اصطلاح "ساطور" و عظیم ترین فرهنگ تاریخ

دانشمند بنام تر- آگویان در زیاره تاریخ پیدایش و تکامل نظریه روش تولید آسیائی دارد. تحقیقاتی را که در نیروی در زیاره روش تولید آسیائی و مسائل مربوطه بآن (مسئله آب و غیره) انجام گرفته است حتی از نظر حجم هم قابل مقایسه با آنچه در غرب نوشته شده است. نیست تازه این تحقیقات علمی است و هیچ شباهتی با پرت و پلاهای سوسیالیستی و غیرسوسیالیستی روشنفکران غرب ندارد. این تحقیقات در زمینه های مختلفی از- مطالعه روش آبیاری در رتزیستان قرن وسطی و مطالعه در ترکیب های کشاورزی و کود ریزی عهد مشول گرفته (بارتولد، پتروشفسکی و غیره) تا مطالعه تطبیقی در آثار مارکس و انگلس (تولد آگویان و غیره) و همرا با آن کفران ها و کتیره های بزرگ و کوچک دانشمندان و انتشار مباحثات این کتیره ها بود. است بیشتر این تحقیقات در زمان استالین انجام گرفته. از آن جمله است اثر عظیم "شرح کلی روابط تولیدی در آن دریا بجان وار- منستان قرن ۱۱-۱۶" که در سال ۱۹۴۹ چاپ شد و صد ها اثر علمی دیگر که در این دوره با اصطلاح "ختنا" استالینی "وجود آمد. ضمنا این مسئله نشان میدهد که آن با اصطلاح "ساطور" استالینی در حمایت از چه چیزی و برای مقابله با چه چیزی بود. است در حمایت این با اصطلاح "ساطور" و عظیم ترین فرهنگ تاریخ

رفقا میگویند -
 یادم انتشار نوشته های مارکس که
 مغایرت صورت نوشته های استالین بود
 مورد تأکید ما است ؟

در اینجا فقط میتوانیم بگویم رفقا، این خبر از هر
 کجا شنید، آید، دروغ است. یک تهمت بیشرمانه
 است. اولاً مجموعه آثار مارکس و انگلس بصورت یک
 مجموعه در زمان استالین یکبار چاپ شد و چاپ مجدد
 در آن هم به احتمال قوی در زمان او آغاز شد، زیرا
 در کتابهایی که چند سال پس از مرگ استالین نوشته
 شد به کتابنامه وزیر نویس های کتبهای چاپ شوروی
 مراجعه شود.

شد. به عنوان ماخذ از چاپ در روسیه مجموعه آثار مارکس و انگلس یاد شده است. در ملاحظه بر مجموعه آثار که مورد افتاد مجدد تری است. آثار جداگانه آمارکس و انگلس بارها و بارها در زمان استالین تجدید چاپ شده. مثلاً آتش و ورینگ انگلس تا سال ۱۹۳۴ شش بار، کاپیتال مارکس تا همان سال هشت بار تجدید چاپ و تا پایان زندگی استالین مسلمان کتابها بسیار بیشتر از این هم چاپ شده است. تا همین سال ۱۹۳۴ یعنی تقریباً ثلث اول دوران حکومت استالین، مجموعه آثار لنین سه بار و کتابها و مقالات جداگانه اش بارها و بارها تجدید چاپ شده است. علاوه بر این در زمان استالین آثار دانشمندان ضد مارکسیست هم به فراوانی چاپ می شد. مثلاً ترجمه روسی کتاب معروف "نظریه عمومی اشتغال، بهره پول" اثر جان مینارد کینز با قبول اشتغال معروف مارکس امپریالیستها در سال ۱۹۴۸ در مسکو چاپ شده است. پیشرفت شکوفه علوم در زمان استالین و به ویژه تاریخ و علوم اجتماعی وجود دانشمندی که در توسعه و تصمیم بنیاد مائریالیستیک و یا لکتیکس در زمینه علوم طبیعی و اجتماعی ارزش و اهمیت بسیار زیادی داشته اند خود دلیلی حاکی از وجود زمینه مساعد برای رشد و شکوفایی اندیشه بشری در این دوره

۲- بکتابنامه و زیر نویس های کتابهای چاپ شوروی مراجعه شود.

۳- پروفیسور ماسلن نیکو، اقتصاد جهان، مسکو، ۱۹۶۶.

۴- ل. اسکال، دوره مختصر اقتصاد سیاسی، مسکو، ۱۹۳۴.

از تاریخ شوروی بود. است. تا سال ۱۹۶۷ اجما ۱۹۶۶ کتاب مقاله بزبان روسی فقط در باره کشورها ایران نوشته شده است. مورخان و جامعه شناسان شوروی که بتحلیل گوشه های تاریخ و روشن تاریخ کشورها پرداخته اند نه تنها در کشورها بلکه در تمام جهان هم حتی نمونه ندارند، مانند دیاکونوفها (د روس)، برتلسها (د روس)، میکلوخوما کلائی بری سترنبله نینسکی، کراچکوفسکی (اسلام شناس)، بلیایف (اسلام شناس)، علی زاده، پتروشفسکی، بارتولد، زاخودر و صد هاتن دیگر. این تنها در مورد کشورها نیست. جامعه شناسان و تاریخدانان شوروی که بمطالعه جوامع مختلف روی زمین پرداخته اند، کارشان در زمان استالین توسعه ای شگرف پیدا کرد و در این دوره شامل ده کارسیستماتیک آنها رفته شد. جامعه شناسان و تاریخدانان شوروی، گذشته و حال کشورهای پیشرفته صنعتی را نیز وسیعاً مطالعه کرده اند. اسکارزین که کارش تحقیق در روشد المیزم اروا است و در هیچیک از کشورهای اروپائی نمونه قابل قیاس ندارد. همچنین تارله و صد هاتن دیگر کتابخانه لنین که تا چند سال پیش در حدود ۲۲ میلیون جلد کتاب بزبانهای مختلف داشت و بزرگترین کتابخانه های جهان است اساساً در زمان استالین چنین توسعه یافت. همچنین دهها هزار کتابخانه که در گوشه و کنار شوروی است کانی است. آثار انتشارات شوروی در زمان استالین را با

۱- کابشناس ایران، مسکو، ۱۹۶۷.

۲- کارپوتلس ها و به ویژه برتلس پدر اساساً در زمینه ادبیات کهن ایران است.

مجموع تمام انتشارات کشورهای جهان مقایسه کنیم. در زمان استالین بیش از ده هزار انشک و خلقی (بدون شرط و بدون مدارک) در زمینه ادبیات هنر و علوم اجتماعی بوجود آمد. بسادگی قابل فهم است که حتی اگر جنبه صرفاً فنی این پیشرفت‌ها هم نگاه کنیم، میبینیم که چنین چیزی فقط در زریلوی دموکراسی سوسیالیستی، یعنی دموکراسی که مبتنی بر یکتاوری قاطع و همشاری پرولتاریاست میتواند وجود داشته باشد. استالین شخصاً اگرچه در زمینه عمل قاطع و خشن بود، در زمینه علمی دارای روحیه‌ای آگاه‌میک بود. کافی است که به شیوه برخورد او با مسائل، در کتاب "مسائل لنینیسم" و بسیاری از آثار دیگر او مراجعه شود. شاید کسانی که اطلاع کافی از تاریخ حزب و دولت شوروی ندارند، کتاب تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی را نوشته‌ای - مغرضانه بنامند (همچنانکه رفقا نسبت "تحریف" بان داده‌اند). باید بگوئیم که این حرف ناشی از این است که ما احساس پرولتاریای شوروی را در زوسان انقلاب اکبر بخوبی درک نکردیم. این کتاب منعکس‌کننده خشم خلق شوروی نسبت به نوکران بی‌موجب و آستانبوس بورژوازی است. قهرمان تسو سری‌خور این کتاب تریتسکی است. اگر ما تریتسکی را نشناسیم، البته ممکن است گفته‌های استالین درباره او به نظرمان اغراق آمیز و حتی مغرضانه بیاید، اما کافی است بنوشته‌های لنین درباره تریتسکی در دوران قبل از انقلاب اکبر و حتی به اشارات کتابی ای

اود رد و روان پس از انقلاب اکبر نگاه کنیم. کافی است به خصوصیات روانی تریتسکی از بلا بلای زندگینامه اش نگاه می‌کنیم (منا عفا نه کتاب زندگینامه تریتسکی بدو دلیل قابل استناد و دیگری نیست، یکی اینکه او کوشید مسائل را تا حد ممکن شخم‌زد و یکی دیگر اینکه تا حد ممکن روغ گفته. یعنی اینکه فقط از ظاهر و روشها پیش معلوم نیست که دروغند، در نتیجه این کتاب فقط بدو مطالعه در خصوصیات روانی تریتسکی می‌خورد. از گذشته استالین همیشه در رکزه‌ها و کنفرانسها و غیره وقتش چیز را نمیدانست، درباره آن سکوت میکرد و فقط به حرفهای دیگران گوش میداد تا اینکه بعد از فکر و مطالعه میکرد و نظرها قاطع خود را اعلام میداشت که این امر یکی از ارزش‌ترین خصوصیات روحیه آگاه‌میک او بود. این خصلت او که نقطه مقابل فضل فروشی‌ها و خودنمایی‌های تریتسکی است حتی مورد تأیید ما - لفاناش نیز میماند. علاوه بر این استالین در کمیسی ازد یا لکتیک ماتریالیستی داشت و این در آشارش منعکس است. کافی است به کتاب "چه ما رکتیم مسئله زبان‌شناسی" او را بین کتابچه، در رابطه با مسئله تکامل زبان مسئله جهش انفجاری وجهش آرام را مطرح میسازد که فوق‌العاده ماز نظر دیا لکتیک اهمیت دارد و بدو وسیله تئوری‌های زبان‌شناسی "ما" را که مبتنی بر کمی سطحی از دیا لکتیک استند میکند. بهرحال، محکم کردن استالین به سانسورچی آثار مارکس و انگلس، دروغ و تمهت زدن پلانه بورژوازی است که بوسیله نوکران جیره خوارش، ایزاک و دیگر

۱ - تا آنجا که بیاد داریم از این نوشته‌ها فقط یکی در متخفاً تأرا شده. نقص و حدت ریزه‌های وحدت طلبی.

خود موضوع قابل بحث جداگانه ای است که در اینجا به آن نمی‌پردازیم. فقط در ارتباط با مسئله مطرح شده می‌گوئیم که "کمیته اجرائیه کمینترن" در تاریخ ۱۵/۵/۱۹۲۳ مبنی بر این است که لال که احزاب کمونیستی و کاد رهای هیریه آن‌ها در کشورهای مختلف برشد و بلوغ سیاسی رسیده اند، تصمیم با انحلال کمینترن گرفت. به هر حال، این مسئله ای است که بیش از هر چیز ارتباط با اوضاع جنبش کمونیستی جهانی دارد، نه بسا شخصراستالین و حتی فقط با اوضاع اتحاد شوروی.

در غیر این صورت باید قبول کنیم که ملیونها کمونیست سرچهار جهان، یعنی کسانی که به جد یدترین سلاح اندیشه بشری مجهز بودند و بیاترین انسانهای تاریخ بشمار می‌آیدند، بره واریک آدم با اصطلاح "قادر آب" تسلیم شده اند و حتی در مقابل اعتراض هم ننگرند. اند چنین چیزی نه تنها با ما هیت جنبش کمونیستی و کارگری سازگار نیست، بلکه اساسا با هیچیک از دوره های تاریخ بخ گزیده شده سازگار نیست. چنگیز مغول زناد را نشانم قاد ر نبودند قور بلتا ها شورای اشراف فتودال را به میل خود کاملاً منحل کنند. اگر با زهم عقب نبریم، در عصر برده داری نیز امپراتوران روم قدرت انحلال سنای روم (شورای نمایندگان سیاسی برده داران) را بطور خود سرانه نداشتند و امپراتوران هخامنشی هم قادر نبودند خلاف منافع طبقه ای که خود به عنوان ابزار حکومتی آن بودند قدم بردارند. اگر ازین نرفتن کمینترن از نظر تاریخی، امکان پذیر بود پس چرا هیچ مفسری برای آن و احیای مجدد آن از

غیره ساخته میشود. وظیفه جنبش کمونیستی است که این فریبکاران را رسوا کند.

اما اینکه رفا می‌گویند "نوشته های مارکس که مناظر صورت نوشته های استالین بود"، معلوم نیست منظورشان از عبارت تحقیرآمیز مناظر نوشته های استالین، چیست. استالین یک مارکسیست - لنینیست است و طبیعا آن قسمت از نوشته های مارکس یا انگلس که بوسیله لنین مورد شده نمیتواند با نوشته های استالین هم متناسب باشد. مثلاً مارکس بارها در نامه ها و مقاله هایش تذکر داده که انقلاب سوسیالیستی بصورت یک انقلاب جهانی است که در تمام کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا بطور همزمان باید انجام بگیرد. مسلماً این نظر با نوشته های لنین و استالین مغایر است. اما تا آنجا که ما نتوانسته ایم بفهمیم، خلاف آنچه مربوط به ویژگی لنینیزم است، چیزیذگیری بخاری اصول عقاید مارکس در آثار استالین نیست. صرف نظر از سوسیالیستهای راست و مصلحان رسمی بورژوازی، کسی دیگر هم این مغایرت را ندیده است، حتی روزیونیستها هم روی این نکته تأکید می‌نمایند.

— رفا می‌گویند:

"آیا انحلال کمینترن مورد تأیید ما است؟"

مسئله انحلال کمینترن (انترناسیونال کمونیستی)

۱- در کتاب "اصول کمونیسم" از انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق، نیز انگلس اشاره ای به این موضوع دارد.

طرف کونیستیهای جهان انجام نگرفت؟ لابد "اعتقاد بنده وار" تمام کونیستیهای جهان به استالین سبب این کار شده است. ادعای شگفتی است. پرسیدنی است که آیا هیچ مذهبی تاکنون چنین مقاومتی در مقابل ضرورت تاریخ نوانسته است بکند؟ پس چرا به اصطلاح "بین الملل چهارم" تروتسکیستها نتوانند از حد یک کندی با فراتر نهد؟ مگر نه اینکه ضرورت تاریخ نبوده، بلکه تکرار تاریخ بود. اگر بخواهیم تاریخ را این چنین ساخته دست شخصیتهای بد انیم — چراسا تروتسکی نمیتواند "بین الملل" بسازد، از طرفی "کمینترن" چه کاری فراتر از همکاری دو وظایفانه احزاب کونیست جهان و ترسیت کاد رهای کونیست برای کشورهای که جنبش کونیستی شان ضعیف است، میتواند بکند؟ آیا این کارها و چنانکه تمایلی بآن نداشتند در کاد رها و پانگنوش احزاب کونیست هم امکان پذیر نیست؟ آیا کمینترن میتواندست یک سانترا لیزم د موکراتیک بین احزاب کونیست جهان بوجود آورد؟ آیا اساسا در شرایط آنروز جنبش کونیستی جهان، امکان ایجاد چنین سانترا لیزی وجود داشت؟ پس بهتر است زیاد در غم صورت نیاشیم.

— رفقا میگویند؟

"آیا کمک فاضل در وجود آوردن دولت صهیونیستی اسرائیل مورد تأیید ما است؟"

میگویم شوروی نه تنها هیچ کمکی در وجود آوردن دولت صهیونیستی اسرائیل نکرده است بلکه همواره با اینکار مبارزه هم کرده است. "کمک فاضل را"

هم که اصلاح فرشی را ننزیم. ادعای "کمک کردن شوروی به تشکیل دولت اسرائیل"، جابجوجنا لهای سو — سیالیستهای راست و میلنگان بورژوازی است. در مطبوعات ایران هم نیروی سوس ها از این قبیل دروغها بی اساس زیاد گفته اند. واقعیت این بود که در سال ۱۹۴۷ که مسئله فلسطین مورد بحث سازمان ملل واقع شد، این سرزمین ۸۴۵۰۰۰ نفر جمعیت داشت که از این عدد به بهرحال ۲۲۷۰۰۰ نفر آن (۶۷ درصد اعراب و ۱۰۸۰۰۰ نفر دیگر) یهودی بودند. این سرزمین زیرقیومت انگستان بود. اتحاد شوروی عقیده داشت که استقلال نوری فلسطین برسمیت شنا شود و حقوق همه مللی که در آنجا ساکنند، اهم از بزرگ و کوچک چه از لحاظ خود مختاری داخلی و چه از لحاظ سیاسی و سایر مسائل تضمین گردد. بعبارت دیگر دولت شوروی معتقد بود که یک دولت فدراتیو عرب — یهود در فلسطین تشکیل گردد. از طرف سازمان ملل کمیته ای به فلسطین فرستاده شد. کمیته گزارش داد که "بنظر ما امر قیومت میباید هرچه زودتر میان پذیرد و ضمن اعلام وحدت و تمامیت ارضی و اقتصاد این سرزمین، بدان استقلال داده شود" و در مورد چگونگی این استقلال نیز کمیته طرحی بسازمان ملل ارائه داد، مبنی بر اینکه "ما توصیه میکنم که دولتی فدراتیو، شامل مناطق دوگانه عرب نشین و یهود نشین تشکیل شده، اورشلیم را به پایتختی خود برگزیند."

دولت شوروی از این طرح حمایت کرد، اعراب هم طبعاً

طرف کونیستیهای جهان انجام نگرفت؟ لابد "اعتقاد بنده وار" تمام کونیستیهای جهان به استالین سبب این کار شده است. ادعای شگفتی است. پرسیدنی است که آیا هیچ مذهبی تاکنون چنین مقاومتی در مقابل ضرورت تاریخ نوانسته است بکند؟ پس چرا به اصطلاح "بین الملل چهارم" تروتسکیستها نتوانند از حد یک کندی با فراتر نهد؟ مگر نه اینکه ضرورت تاریخ نبوده، بلکه تکرار تاریخ بود. اگر بخواهیم تاریخ را این چنین ساخته دست شخصیتهای بد انیم — چراسا تروتسکی نمیتواند "بین الملل" بسازد، از طرفی "کمینترن" چه کاری فراتر از همکاری دو وظایفانه احزاب کونیست جهان و ترسیت کاد رهای کونیست برای کشورهای که جنبش کونیستی شان ضعیف است، میتواند بکند؟ آیا این کارها و چنانکه تمایلی بآن نداشتند در کاد رها و پانگنوش احزاب کونیست هم امکان پذیر نیست؟ آیا کمینترن میتواندست یک سانترا لیزم د موکراتیک بین احزاب کونیست جهان بوجود آورد؟ آیا اساسا در شرایط آنروز جنبش کونیستی جهان، امکان ایجاد چنین سانترا لیزی وجود داشت؟ پس بهتر است زیاد در غم صورت نیاشیم.

— رفقا میگویند؟

"آیا کمک فاضل در وجود آوردن دولت صهیونیستی اسرائیل مورد تأیید ما است؟"

میگویم شوروی نه تنها هیچ کمکی در وجود آوردن دولت صهیونیستی اسرائیل نکرده است بلکه همواره با اینکار مبارزه هم کرده است. "کمک فاضل را"

با آن موافق بودند، ولی امپریالیستها و ولت‌های زیر نفوذشان با دادن برای مخالف با این طرح، آنرا بسا شکست مواجه کردند و از طرفی اعراب و یهود یان را تحریک میکردند که حاضر به همکاری با یکدیگر نباشند؛ البته تا اینجا هنوز خلق یهود آلت دست صهیونیست‌های بین‌المللی، بویژه صهیونیست‌های یاردار آمریکائی واقع نشده بود. بحث بر سر این موضوع ادامه داشت تا اینکه در ۲۹ نوامبر سال ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل با اکثریت ۳۳ رأی موافق در مقابل ۱۲ رأی مخالف و ۱۰ رأی ممتنع تصویب گرفت که سرزمین فلسطین از استعمار انگلستان رها شود و بدو کشور مستقل عربی و یهودی تقسیم گردد. در قطعنامه گفته میشد: تمهیدات باید قبل از اول اوت ۱۹۴۸ با پایان پذیرفته، نیروهای مسلحی که تاکنون برای حفظ مفاد آن در آنجا مستقر بوده‌اند، رفته رفته و حد اکثر تا تاریخ فوق فلسطین را تخلیه کنند.

شوروی از این قطعنامه حمایت میکرد. آمریکا هم البته به دلایلی رأی موافق با آن داد، زیرا شاید بی‌اعتماد بود که فلسطین را از دست انگلستان خارج سازد، اما بسا اجزای کامل قطعنامه موافق نبود و فقط میخواست انگلستان را دست بسر کند و خود آرام آرام جای آنرا بگیرد. بدینجهت آمریکا پس از اینکه حساسیتهای کار خود را کرد، ترجیح داد که عملاً از اجرای قطعنامه سازمان ملل جلوگیری کند و خود در رخفا با انگلستان به سازد. قضیه کشیدید اگر تا اینکه در سال ۱۹۴۸ جنگی بین اعراب و یهود یان در گرفت و آمریکا و انگلستان

این جنگها بهانه قرارداد دادند و اعلام کردند که تقسیم فلسطین بر اساس قطعنامه سازمان ملل امکان‌پذیر نیست. تا اینکه دولت آمریکا پیشنهاد کرد که فلسطین مستقیماً زیر قیمومت سازمان ملل قرار گیرد و یک دولت بین‌المللی در آنجا ایجاد گردد. کلک جالبی بود، مکانیزم آنرا سازمان ملل در دست امپریالیستها بود و میتوانستند سر یازان خود را بعنوان سر یازان سازمان ملل به فلسطین بفرستند و دولت دست نشانده خود شان را در دولت بین‌المللی جایزنند. دولت شوروی همچنان بر سر اجرای قطعنامه سازمان ملل متحد مبنی بر تشکیل دو دولت مستقل عربی و یهودی با فشاری مس کرد. در اینصورت اختلاف بین خلق‌های عرب و یهود از بین میرفت و صهیونیسم نمیتوانست بسادگی خلق یهود را آلت دست خود سازد. اما دولت آمریکا که حاضر به قبول چنین چیزی نبود، پیشنهاد کرد که فعلاً شرایط برای حل دایمی مسئله فلسطین وجود ندارد و بهتر است یک دولت موقتی در آنجا ایجاد گردد. این تشبیه آمریکا هم گرفت تا اینکه آمریکا و انگلستان در رخفا با یکدیگر توطئه ایچیدند و متعاقب آن انگلستان بطور ناگهانی اعلام کرد که حاضر است از حق قیمومیت خود بر فلسطین صرف‌نظر کرده و نیروهای خود را از آن سرزمین خارج سازد. البته این ظاهراً بود و در آن موقع معلوم نبود اصل قضیه چیست. ماجرا از این قرار بود که در ۲۳ مه ۱۹۴۸ یعنی یک روز قبل از این‌ها نورا انگلستان، آمریکا بطور رسمی به صهیونیستها اطلاع داد که با تشکیل دولت اسرائیل موافق است و

دست زد . اود رنطقی که در یکی از جلسات کمیتن
(بین الملل سوم) در سال ۱۹۶۰ کرد ، است میگوید :

" به نظر من آن نکته از اصول اساسی که
باید خطرا همنمای ما باشد این است که
حمایت از جنبش بورژوا - دموکراتیک در
کشورهای عقب افتاده ، باید تنها در آن کشور
هایی لازم شود ، شود که جنبش شان مراحل
مقدماتی را میگذرانند . اگر بخوایم در کشور
هایی که ده سال یا بیشتر تجربه مثبت پشت
سرگذاشته اند یا کشورهای که هم اکنون مانند
ایران (جمهوری گیلان - مترجم) قدرت را در
دست گرفته اند ، همان اصل را بکار بندیم ،
نتیجه اش جز این نخواهد بود که توده ها
را به دامن ضد انقلاب برانیم .
در مقام مقایسه با جنبش های بورژوا سند موکرا
تیک ، مسئله عبارت است از انجام و حفاظت
انقلاب کابلا کونیستی . هر قضاوت دیگری
براین واقعیات میتواند نتایج ناسف -
انگیزی به بار آورد "

روشن است که سلطانزاد ، در اینجا فقط به
در دست گرفتن قدرت توسط انقلابیون و رشد
جنبش انقلابی توجه دارد ، اما به ترکیب طبقاتی
نیروهای انقلاب کننده ، موقعیت احزاب ایمن
طبقات و چگونگی شرکت آنها در حکومت انقلابی
جمهوری شوروی گیلان توجه ندارد . بهرحال
این نظریات سلطانزاد ، در میان سایر اعضای
کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران طرفدارانی
داشت ، مانند آقاف ، پیشه وری و غیره . اگر چه
این نظریات در کنگره اول حزب کمونیست یا اکثریت
آرا رد شده بود ، با اینحال سلطانزاد ، و پیشه
وری و آقاف و هواداران شان بدون توجه به
نظرسریح کنگره ایمن نظریات چسب روانه

فردای آنروز یعنی در روزیکه انگلستان از قیومیت
فلسطین صرف نظر کرد ، صهیونیستها با توافق قبلسی
آمریکا ، قبل از اینکه سروصدای قضیه بلند شود و اخبار
آن در جهان پخش گردد ، خبر تشکیل دولت اسرائیل
را به جهان اعلام داشتند . دولت آمریکا هم بدون
اینکه حتی ظاهری رضیه را حفظ کند توجه داشته باشد
که موضوع هنوز در سازمان ملل مطرح است ، بلافاصله
دولت صهیونیستی اسرائیل را برسمیت شناخت .

شوروی هم نه روحش از این ماجرا خبر داشت و نسه
میتوانست در مقابل با آن کاری بکند . حال رفقای عزیز
ماموگیند ، استالین در وجود آوردن دولت صهیون
نیستی اسرائیل کمک قاطع کرد . مسلمانان بر اساس
ماهیتشان هرگز نمیتوانند خود چنین درونی بسازند .
عیب کار این است که رفقا به تبلیغات ارتجاعی با
حسن نیت گوش میدهند .

- رفقا میگویند :

" آیا تصفیه کمونیستها ی بزرگی مانند سلطا

- نژاد و پیشه وری مورد تأیید ما است ؟ "

در مورد " کمونیست بزرگ " بودن یا نبودن سلطا

- نژاد و پیشه وری اصلا چیزی نمیگوئیم فقط ماجرا

را شرح میدهم : سلطانزاد ، آقاف ، پیشه وری و

چند تن دیگر جز " اعضا کمیته مرکزی حزب کمونیست

ایران بودند و جناح رهبری حزب را که در کنگره اول

به آنها واگذاشته بود تشکیل میدادند . سلطانزاد "

معتقد بود که ایران به انقلاب بورژوا - دموکراتیک

نیازمند ارد و یکبار باید به انقلاب سوسیالیستی

خویش را بر اقدامات حزبی تحمل کردند. آنان پیوسته شعار میدادند که انقلاب گیلان ((...)) است و حکومت انقلابی گیلان را بدید و سلسله اقدامات بر علیه مالکان کوچک، خرد و مالکان، بورژوازی ملیس و خرد و بورژوازی تشویق میکردند و بدینوسیله این اقشار و طبقات انقلابی را از انقلاب دور میساختند و بورژوازی کوچک خان جنگلی را که نماینده این طبقات انقلابی بود در چار

هراس کردند و به خیانت به انقلاب و سازش با حکومت مرکزی (مشیرالدوله) واداشتنند. سیاست چپ روانه سلطانزاده، آتایف و پیشه وری در زمینه برخورد آنان با مسئله مذهب نیز عواقب وخیمی به بار آورد.

در هفته اول حکومت انقلابی گیلان، حزب کمونیست نیست تحت رهبری جناح یاد شده اما مسجد را بتکلی بست، اجرائی را سبند هین را ممنوع کرد و فرمان چادر برداری اجباری زنان را صادر نمود. روحانیانی که با این روش حزب مخالفت میکردند، در جلو چشم مسردم بوسیله اعضای حزب مسخره میشدند و مورد اذیت و آزار قرار میگرفتند. کوچک خان در نامه ای که برای احسان الله خان بمنظور توجیه استعفای خود از حکومت مینویسد، از این وضع بدین صورت تشکایت میکند:

من همیشه عقیده داشته ام و هنوز هم دارم که انکار نامه، هر نهضت ملی را پیشرفت میدهد نه آهن و آتش، تبلیغات عاقدانه و نجیب مردم و احترام به عقاید و عادات ملی و مسلکی موثرتر از آمدن هزار تشون و آلات قاره است. عقاید و عادات ملی مد های مشرق زمین و خاصه ایرانیه که همیشه مد هین اند، زینهار هیچگونه مسردم افراطی و خشن و تند نمیروند.

کلیه نهضت ها یا برای دفع دشمن است یا برای سرخ عقیده. دفع دشمن جنگجویی لازم دارد و سرخ عقیده، ملاحظت، آنم به روزمان. بعد از بررسی وقایع گذشته و مطالعه آنچه را که در بیانی نوشته شده، آیا باز هم تردید دارید که روش متخذ از طرف اینجانب موافق مصالح انقلاب بود؟

میبینیم که اگرچه کوچک خان در کن از جامعه شناسی مارکسیستی ندارد و خصلت طبقاتی خود را، خصلت ابدی تمام خلقهای ایران و حتی خلقهای خاور میداند (بعبارت "اهالی مشرق زمین و خاصه ایران- نیبها که همیشه مد هین بوده اند"، توجه شود)، ولی حقایق را میتوان از گفتار شگشفت کرد و آن اینکه جناح رهبری حزب کمونیست (سلطانزاده، آتایف و پیشه وری و غیره)، مرحله انقلاب را درک نکرد و تا شکیک ها پشان مبنی بر "انقلابیگری" عجولانه است. خلاصه، خط مشی چپ روانه جناح رهبری حزب کمونیست ایران و نیز اجرائی ها و روی های احسان الله خان و لشکر کشی بی موقع او به تهران، بدین اینکه موضع سیاسی و نظامی حکومت انقلابی جوان گیلان در تحکیم شده باشد، انقلاب گیلان را با شکست مواجه ساخت و قدرت به دست آمد، از کف خلق خارج شد و به دست ارتجاع افتاد.

در نتیجه این امر، پلنم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران که در سال ۱۹۲۰ تشکیل گردید، سلطانزاده، آتایف و چند نفر دیگر از کمیته مرکزی اخراج کرد و حیدر عمو واطلی به دبیر کلی و صد ر کمیته مرکزی حزب کمونیست انتخاب میگردد. این جریان در زمان حیات

کند و بگذاریم، بهرحال، بهتر است علاوه بر نمونه‌ها
تشریح شده، چند نمونه دیگر از اینگونه انتقاد های -
رفقار را اینجا فقط از زبان خودشان نقل کنیم و
دیگر به تشریح آنها نپردازیم:

"آیا عدم انجام دستور العمل لنین در گذران
سرما به داری دلتی بسوسیا لنین مورد تأیید
ماست؟"

"آیا دستور انحلال احزاب کمونیست جهان
(چیزی که ما می‌توانیم رستی از آن سرا بزرگ) مورد
تأیید ماست؟"

"آیا الینا" شوراهای (چیزی که اصل و اساس
شوروی بود) مورد تأیید ماست؟"

"آیا بوجود آوردن محیطی که کسی وحتس
کمونیستهای صدیقی، جرات ابراز مخالفت
با نظریات اوراند داشته باشند، مورد تأیید
ماست؟"

در واقع رفقاه هیچ شکی در رستی این اخبار نکردند
و برای اعتماد به آن هیچ سندی را هم لازم نداشته اند.
رفقا به تبلیغات کمونیستی با بدبینی نگاه کردند

ولی به تبلیغات شورکرا بورژوازی که لباس روشنفکران -
لیبرال و صلحان اجتماعی را به تن کرده اند - با
خوش بینی نگاه کردند، در صورتیکه درست می
بایست عکس این کار را میکردند. در واقع یک
انگیزه خوب به یک نتیجه بد انجامید است و -
علت آنهم چیزی است که اصطلاحاً میتوانیم آنرا
"آتش گاتین" بنامیم، معمولاً وقتی گاتین
که نتیجه نهنگیری است در جامعه رشد میکند،
ضد خود را هم بوجود میآورد. بدین ترتیب که
عدای از عناصر صادق که دارای ذهنی فعال
و پویا هستند به مبارزه با این خشک اندیشی

لنین اتفاق افتاد و استالین هم در آن هیچ دستوری
نداشت. البته لنین هم در آن دستوری نداشت.

نتیجه

خلاصه، این فقط چند نمونه از انتقاد های رفقاه
به استالین بود. رویهمرفته وجه مشخصه انتقاد های
رفقا در دو چیز است:

- الف - این انتقاد هامبتنی بر اخبار ناد رست است.
- ب - شیوه برخورد رفقاه با مسائل مارکسیستی نیست.
- الف - این انتقاد هامبتنی بر اخبار دروغ و تبلیغات
امپریالیستی سوسیالیست نمایانی مانند انیزاک و دیگر
و خائنان راند و ایمانند تروشکی است. البته چنانکه
باز هم پیش از این گفتیم، رفقاه خود انگیزه بدیدرین
این اخبار ناد رست نداشته اند، بلکه انگیزه آنها
حقیقت پژوهی بود و است، ولی یک اصل بسیار مهم را در
این کار خود رعایت نکردند و آن اینکه نباید تصور کرد
که دشمن نمیتواند ما را بفریبد. البته دشمن بطور کلی
نمیتواند ما را بفریبد، ولی این در صورتی است که هشیار
با شرم، یا به آموزش خود را مستحکم کنیم، از توده ها بیا
- موزم و خلاصه هر یک از انتقاد های مخالفان خود را
در رابطه با لکنیکی با موضوع طبقاتی و سیاسی گوییم
این انتقاد هامورد بررسی قرار دهیم، نه اینکه فرض را
بر "خوش قلبی" و "حسن نیت" مافوق طبقاتی انتقاد
- ما توجه ای شبیه باین دارد که به منظور دیگری
گفته است: "نبا بد تصور کرد که دشمن نمیتواند توده ها
را بفریبد."

د گمانیستی برمیخیزند ولی چون ممکن است بعلمت اشتباه با مسئله، بجای مبارزه باد گمانیزم به مبارزه با اندیشه های دگم شده بپردازند. در نتیجه، برای پذیرش "حرفهای تازه" و "اندیشه های بدیع" آماده میشوند. و در این موقع است که ترشحات ذهنی مالمیخولیائی روشنفکران لیبرال و دروغپردازی مرتجعان لیبرال نما فرصت مییابد تا خود را به عنوان این حرفهای تازه و اندیشه های بدیع جا بزنند. دقیقاً بدین جهت است که رفقای ما، نوشته های استالین را در باره "جامعه شناسی مارکسیستی، بدو تعمق کافی در آن و یاد بینی، "پیش تک خطی" می نامند و تحلیل و تفسیر او را از ما رکنین - لنینینم، بسا تحقیر "تصورات نوشته های استالین" خطاب می کنند، ولی حرفهای بی سروته مبلغان بورژوازی مانند دویچر و غیره) و ناقلان ایدئولوژی بورژوازی در میان - طبقه کارگر تروتسکی و غیره) را در مورد "سوسیالیزم در یک کشور" و گویا "توصیه" لنین به گذار سرمایه داری دولتی به سوسیالیزم، بدون احساس نیاز به شك و لزوم تحقیق در باره آنها و با اعتماد کامل میپذیرند. د گمانیزم چیزیدی است که سبب جمود و رکود اندیشه و شکست در عمل میگردد، ولی آتش گمانیزم هم چیز بدی است که سبب بی اعتمادی بوی اعتنائی نسبت به تجربیات تاریخی بشر، تلقی علم به عنوان در ریاضت های ویژه فردی و نه بعنوان یک پرسه اجتماعی و در نتیجه افتادن به ورطه ابداع گری اندوید و آلیستی، تبدیل شدن به آلت دست تبلیغات سموم بورژوازی

و غیره میگردد.

اگر نخواهیم در مقابل باد گمانیزم دچار آتش د گمانیزم شوم، باید در برخورد باد گمانیستها، شیوه عمل زیر را برگزینیم:

۱- در برخورد باد گمانیستها موضع حقیقت پژوهی داشته باشیم، نه موضع استفاده خواهی صرف موضع اجتماعی، نه موضع فردی و کوشش برای اثبات وجود مستقل خود.

۲- شیوه کار د گمانیستها، زمینه مادی د گمانیزم در کار روزندگی د گمانیستها و نتیجه انحرافات د گمانیستی را مورد بررسی قرار دهیم.

۳- اندیشه های دگم شد مراجد الوجود د گمانیستها و بعنوان بدید، ای مستقل که هیچ ربطی بوجود د گمانیستها ندارد، مورد بررسی قرار بدیم. ممکن است کسی ما را بخنداند، البته این کار غلط خود مسئله قابل مطالعه ای است ولسی در ضمن هیچ ربطی هم باین حقیقت ندارد که خواندن آثار ما نوحتماً برای ما لازم است و حتی ربطی هم به این حقیقت ندارد که اشتباه اصولی در اندیشه های ما نوجود ندارد. "ولوا ینکاین د حقیقت از زبان د گمانیستها هم بیرون آمد، باشد."

د گمانیستها فرمول هارا نفهمید، حفظ میکنند ولی ما فرمولها را مورد تحلیل قرار میدیم و آنها را مسمی آموزیم تا در ربطه با شرایط از آنها استفاده کنیم. د گمانیستها الگوها را اگر کورانه تقلید میکنند، ولی ما الگوها را برای تحلیل شرایط مشخص مورد استفاده قرار

میدهم . دکامیستها جمله های استالین را حفظ می کنند ، ولی اگر فقط شیوه تفکر ((. . .)) او را که مبتنی بر ((۰)) تامل و تحقیق است و در نظر و قاطعیت در عمل استعجاب موهنند ، دیگر هرگز دکامیست نبودند . استالین ، چه در امور نظامی و چه در امور سیاسی ، نخست بطور وسیع بحرف و استدلال همه گوش میداد در باره مسئله تحقیق میکرد خود در باره آن میفکرتند و آنگاه قاطعیت تصمیم میگرفت . ما باید این شیوه او را بیاموزیم و در برخورد عملی با مسائل بکار ببریم .

جد رفقا ، چنانکه بازم نشان دادیم ، در برخورد با مسائل مربوط به استالین نه به ماتریالیسم یا لنینیسم اتکا دارند و نه به جامعه شناسی مارکسیستی ماتریالیستی تاریخ . این موضوع را ما قبلاً با ذکر نمونه هایی تشریح کرده ایم و در اینجا نیز بد نیست علاوه بر نمونه های تشریح شده ، نمونه دیگری را هم ذکر کنیم :

رفقا در چند مورد علت پیدایش روزیونیزم جدید را در شوروی شیوه های برخورد شخص استالین با مسائل دانسته اند . از آن جمله تاثیر ترسیت استالین بر روی حزب . باید بگوئیم که این قانسون نه تنها نمیتواند تحولات یک جامعه را آنهم در یک شرایط انقلابی و آنهم در شرایط بزرگترین انقلاب تاریخ بشری توجیه کند ، بلکه حتی توجیه کننده خصلتها ، اساسی یک دانش آموز هم نیست . رفقا قانونی را که بر موجد و به یک کلاس درس هم نمیتواند حاکم باشد ، بر کل یک جامعه حاکم دانسته اند . یعنی ، فردی بی پایه و بر اساس یک الگوی خاص

انفراد جامعه را بصورتی تربیت کند که عده ای به روزیونیزیت و عده ای هم به مطیع روزیونیزیت ها تبدیل شوند . ((۰ . . .)) شخص کیست و نمایندگ چه طبقه ای است ((.)) تربیتی را از کجا میآورد ؟ چرا جامعه او را میپذیرد . سپس طبقات کجایند ؟ دینامیسم تاریخ چکاره است ؟ اینها همه سئوالاتی است که از جانب رفقا پس جواب مانده و اگر بخواهیم بر مبنای روح نوشته رفقا به آنها جواب بدیم میتوانیم بگوئیم که نقش رهبری و آن هم به معنی تاثیر فرد برجسته ، می تواند بر تمام عوامل دیگر فائق آید و تعیین کننده همه چیز شود بطوریکه بسادگی بتوانیم در یک شرایط واجد اجتماع و نوع رهبری کاملاً متمایز مانند لنین و خروشچف داشته باشیم و بقول خود رفقا میتوان شرایط جامعه را " بسهولت از دو طرف معادله حذف کرد " . در باره " منشا " این نظر رفقا زیاد حرف زده ایم و اکنون دیگر به آن نمی پردازیم . در اینجا بد نیست که به علت اهمیت خود نمونه مورد بحث ، آنرا از دیدگاه خودمان مورد بحث قرار دهیم .

ما علت پیدایش روزیونیزم جدید را در رفقا له " استالینیزم و مسئله بوروکراسی در کشورهای سوسیالیستی " مورد بحث قرار داده ایم ، ولی متأسفانه رفقا آن را بکلی نادیده گرفته اند . روزیونیزم جدید ایده تئولوژی بورژوازی شکست

خورد، ولی ناپود. نشد. کشورهای سوسیالیستی است که پس از یک سرکوب بسیار شدید در زمان استالین، در لباس حکومت تکنوکراتها و بوروکراتها از طرفی و تولید کنندگان و معامله گران قاچاق کالاها و مصرفی از طرفی دیگر ظاهر شد و - سرعت رشد کرد، تا اینکه در اوائل سالهای ۶۰ موقعیت حاکم را بدست آورد.

اتحاد شوروی در نخستین سالهای حکومت استالین دارای یک خرد، بورژوازی بسیار عظیم بود، علاوه بر این بقایای بورژوازی هم هنوز در جامعه وجود داشت. طبقه کارگر در جهت محور ((.....)) خرد، بورژوازی و بقایای بورژوازی (هرگونه تولید بازرگانی و امور مالی مستقل) گریخته بود. برای از بین بردن - خرد، تولید و بازرگانی و امور مالی مستقل میبایست یک اقتصاد عظیم و متمرکز دولتی مبنی بر برنامه‌ریزی ایجاد نمود. زیربنای مادی این اقتصاد صنعتی شدن کامل تولید چه در بخش کشاورزی و چه در تولیدات شهری بود. در کنار این جریان - مبارزه عظیم فرهنگی و ایدئولوژیک نیز در بین پرولتا - ریا و خرد، بورژوازی در جریان بود. جناح بندی و جدالهای درون حزب انعکاسی از این مبارزه عظیم خارج از حزب بود. استالین و جناح اکثریت طرفدار او نمایندگی پرولتاریا بودند که بر صنعتی کردن کامل کشور و ایجاد اقتصاد متمرکز دولتی و اشتراکی کردن کشاورزی، یعنی نابودی کامل

بورژوازی و خرد، بورژوازی در تولید، بازرگانی و امور مالی تاکید داشتند. تریتسکی، زینوویف کامنف، بوخارین و هوادارانشان جناحهای اقلیت نمایندگی منافع بورژوازی و خرد، بورژوازی و رانتگیل میدادند که صنعتی کردن کشور، ایجاد اقتصاد متمرکز دولتی و اشتراکی کردن کشاورزی را تحت عناوین مختلفی مانند مخالفت با تز "سوسیالیزم در یک کشور" و دفاع از انقلاب واحد سوسیالیستی جهانی در کشورهای پیشرفته، صنعتی اروپا محکم میکردند. از جمله تز "انقلاب مداوم" تریتسکی حاکی از این بود که پیروزی سوسیالیزم در شوروی **شهادت** در صورت حمایت مستقیم و نظامی دولتهای سوسیالیستی آینده و کشورهای صنعتی اروپا امکان پذیر است. آنها فقط عبادت کردن چنین تئوریهای شکست طلبانه ای اکتفا نمیکردند بلکه به بهانه های مختلف سنگ در پیش پای صنعتی کردن کشور میانداختند تا مرگ خرد - بورژوازی و بقایای بورژوازی را به تعویق اندازند. بوخارین از منافع کولاک هادر جریان اشتراکی کردن کشاورزی شدیداً حمایت میکرد. تریتسکی بیشرمانه شعار شکست ظلمی میداد و میگفت بنای سوسیالیزم در یک کشور ممکن نیست، دولت شوروی قادر نیست با اتکا به نیروی خلق، سوسیالیزم را بسازد و حتی میگفت باید برای صنعتی کردن - کشور امتیاز رشته های مختلف صنعتی را به شرکتهای امپریالیستی خارجی داد. او در کتاب

در واقع تروتسکی ضمن دادن شعارهای تو خالی کوسموپولیس تیس، میخواست با زدن اتهام "موضع متحجرملی" به اکثریت طرفداران استالین از طریق ارتاب سیاسی بروحیه حریف را ضعیف سازد و با حمله به "استقلال از راه انفراد توام با قناعت" توده ها را بغریب و به خوان کرم امپریالیستها تطبیع کند تا بتواند "جهت یابند" درست در بازار جهانی "و" سیاست امتیازات "خود را که ینک توطئه کثیف خائنانه بر علیه اتحاد شوروی

به سود کمپانی های امپریالیستی استعرضه کند. خلاصه حرف این به اصطلاح "پیامبر صلح" (بقول آقای دو بچریاد وی مزدور اگرومیست لندن)

این است که باید بر علیه به اصطلاح "تئوری ارتجاعی سوسیالیزم در ینک کشور" با معرفت به "پرتسری نیروهای تولیدی جهانی" به "سیاست امتیازات" متوسل شد، یعنی بطور خلاصه "کمک" از کمپانی های بزرگ امپریالیستی برای مقابله با "سوسیالیزم در ینک کشور" که به زعم او ینک تئوری ارتجاعی است. بهرحال، اپوزیسیون اقلیت در حزب، نمایندگان منافع خرد، بورژوازی و بقایای بورژوازی داخلی از سوسی و منافع بورژوازی بزرگ امپریالیستی جهان از سوی دیگر بودند. طبقه کارگر با رهبری استالین به قلع و قمع آنان پرداخت و این خائنان و ناقان ایدئولوژی بورژوازی را از صفوف حزب طبقه کارگر قاطعانه و بیرحمانه بیرون ریخت.

"زندگی من" خود چون نتوانست درباره این توطئه خائنانه خود سکوت کند، به ناچار به کمک ترین بیان، چنانکه تا حد ممکن کسی چیزی از آن نفهمد، بدان اشاره کرده است.

او میگوید:

"برای اینکه مرکز هد رولینک از اشتباهات در محاسبه منون بماند، از کارشناسان آمریکایی نظریه خواستم که بعد ها از طرف کارشناسان آلمانی تشکیل شد. من کوشا بودم کار تازه خود را تنها با وظایف جاری اقتصادی، بلکه با مسائل انسانی سوسیالیزم نیز ارتباط دهم. در مبارزه با موضوع مشخص ((...)) به مسائل اقتصادی "استقلال" ((...)) توام با شناخت وظیفه خویش را در این دیدم

سیستی بر اساس ضریبهای مقایسه ای از اقتصاد خودمان و اقتصاد جهانی بر نیروهای جهان تنظیم کنیم. این وظیفه از غرور جهت یابی درست در بازار جهانی قاش میشد که میبایست به سهم خود در واردات و صادرات و سیاست امتیازات سودمند آید. مسئله ضریبهای مقایسه ای که از معرفت به پرتسری نیروهای تولیدی جهانی بر نیروهای ملی ناشی میشود، بنا بر هسته اش پیگیری علیه تئوری ارتجاعی و سوسیالیزم در ینک کشور بود و من در مورد مسائل کار تازه ام گزارشهای دیدم و کتابها و بروشورهائی نوشتم

۱- تکیه بر روی کلمات از ماست.

۲- تکیه بر روی کلمات از ماست.

۳- ل. تروتسکی، زندگی من، ۱۳۴۴ - (چاپ دوم)، صفحه ۵۰۱ - ۵۰۰.

به آئند ۰ تازه ، آنها کارگری در شرایط کارگران از بند رسته شوروی ، نه عملی در کشوری مانند ایران (در اواخر حکومت استالین ، وحدت صفوف طبقه کارگر و تسلط بلامنازع آن بر ارکان جامعه عملی شده بود و به نظر میرسید که بورژوازی بکلی نابود گردیده است . این وضع تا سالها پس از مرگ استالین نیز ادامه داشت ، ولی در واقع بورژوازی بطور کلی نابود نشده بود و این بار در دو شکل جدید ظاهر شد و سرعت رشد کرده یعنی شکل قشر ممتاز تکنوکراتها و بوروکراتها و نیز تولید کنندگان و فروشندگان قاچاق کالا های مصرفی ارزهای خارجی و غیره . در واقع طبقه کارگر با رهبری استالین از بورژوازی و خرده بورژوازی که پس از سرکوب با لباس دیگری ظاهر شده بودند شکست خورد . این شکست سالها پس از مرگ استالین و با روی کار آمدن روزینویستها به مرحله کیفی خود رسید و ظاهر شد .

اما چرا طبقه کارگر با رهبری استالین ، از روزینویستیم جدید شکست خورد ؟ این موضوع به عدم شناخت و بی تجربگی تاریخی حزب طبقه کارگر در مورد مبارزه با خرده بورژوازی و بقایای بورژوازی در جامعه سوسیالیستی و نیز عدم شناخت اشکال جدید بورژوازی است ، بطوری که استالین پس از نابود کردن بورژوازی و خرده - بورژوازی تولیدی ، بازرگانی و مالی اعلام داشت که در جامعه شوروی دیگر بورژوازی و خرده -

ظهور روشد مجدد اینان در حزب دارای پیروسی دیگری است .

نابود کردن خرده بورژوازی عظیم شوروی آن - روزگار و ایدئولوژی او به علت رخته گری مویذیانهاش به علت امکانات وسیع اجتماعی و فرهنگی اش و به علت اینکه حزب و دولت را میتواند از درون فاسد کند ، نیاز به یک مبارزه هشیارانه وسیع ، همه جانبه و خشن داشت . چنین مبارزه ای در تاریخ سابقه نداشت و استالین نخستین رهبر مبارزه همه جانبه اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی با خرده - بورژوازی بود و درست به همین دلیل هم هست که خرده بورژوازی جهانی ، بطور دیوانه واری از آن و نفرت دارد . بهر حال ، خرده بورژوازی و بقایای بورژوازی در جامعه شوروی ، در زمان استالین شکستی سخت و قاطع خورد ، دستشاز تولید بازر - گانی و امور مالی بطور کامل قطع گردید . ناقلاً ایدئولوژی بورژوازی به صفوف انقلابی رحمانه ((. . .)) گردیدند . روشنفکران منحرف که خط مشی ضد بولتری داشتند و بکار بدنی فرستاده شدند (در واقع آنچه را که مبلغان امپریالیسم با آه و ناله ، "شکجه ارد و گاه کار اجباری" و غیره مینامند ، چند سال کار بدنی روشنفکران خائن و منحرف است . آقای سولژی نیتسین تمام داد و فریاد و خشم دیوانه وارش برای این است که ۸ یا ده سال مجبور شده است کارگری کند . کاری که ملیونها کارگر روی زمین سراسر عثمان مجبور

خود توجه اساسی شان در حمله استالین است ؟ آیا براستی آنان از استالین بیشتر متفردند ؟ به نظر ما این موضوع اهمیت چندانی ندارد و علت اصلی حمله امپریالیستها به استالین این است که خرد به بورژوازی جهان و بویژه روشنفکران خرد - بورژوازی از استالین شدیدا نفرت دارند و این زمینه بسیار خوبی برای تبلیغات ضد کمونیستی است و امپریالیتم آگاهانه بر این نکته تاکید میکند . اما چرا استالین مورد تفرؤ ویزه خرد به بورژوازی است ؟ برای اینکه مارکس ، انگلس و لنین هرگز مبارزه ای عملی علیه خرد به بورژوازی نکرده اند . آنها لایحه نیز حمله شان بسوی بورژوازی بزرگ بود . اما استالین وظیفه تاریخی نابود کردن خرد به بورژوازی را در کشور شوروی که دارای پدیده خرد به بورژوازی عظیم بود ، به عهده داشت . او - خرد به بورژوازی را قلع و قمع کرد و صدای روشنفکرا - نشرا خفه نمود . بدینجهت است که از نظر روشنفکران خرد به بورژوازی استالین کسی است که در واقع تفاوتی با هیتلر ندارد و بدینجهت است که امپریالیستها برای برانگیختن خرد به بورژوازی - علیه کمونیتم ، استالین را هدف حمله به کمونیتم قرار داده اند ، بنابراین به نظر ما ، این گفته رفقا که " امپریالیستها اول استالین را سبب کمونیتم شدند و سپس با حمله به او وانگست گذاردن بر نکاتی و بزرگ کردن آنها ، کمونیتم را بی اعتبار میسازند " نادرست است . نکته های

بورژوازی وجود ندارد در حالیکه چنین نبود و بورژوازی در اشکال جدیدی ظهور کرد و آغاز برشد نمود ، تا اینکه در سالهای ۶۰ موضع مسلط را در جامعه بدست آورد . اما آیا شکست طبقه کارگر از بورژوازی اجتناب ناپذیر بسود ؟ آری اجتناب ناپذیر بسود ، زیرا این تجربه ای بکر بود که برای اولین بار در تاریخ انجام میگرفت و کسی در آن زمان چیزی از این مسئله نمیدانست . تازه هنوز هم پیرای سالها مسئله برای بسیاری از حتی کمونیستهای صادی هم روشن نشده است . رفقا البته به حق روی زمین جدید را بیسک پدید آمدن در جنبش کمونیستی میدانند ولی به جای اینکه مسئله را از دیدگاه طبقاتی تحلیل کنند و اگر مادر تحلیل خود اشتباهاتی داریم آن را از دیدگاه جامعه شناسی مارکسیستی بررسی نمایند ، از دیدگاه فرضیه عامل ها که فرضیه ای آید - آلیستی است ، و یا تاکید بر نقش تاریخ ساز شخصیت میخواهند مسئله را حل کنند . البته ما به صمیمیت رفقا اعتماد داریم ، ولی اشتباهاتی را هم که در مورد آنان به نظرمان میرسد رفیقانه گوشزد میکنیم . در خاتمه لازم میدانیم مسئله ای را که در این مقاله یکبار بطور ضمنی به آن اشاره کردیم ، ام در اینجا به علت اهمیت مسئله این بار بطور مشخص بیان کنیم :

امپریالیستها مارکس و انگلس و لنین و استالین را دشمن خوبی خود میدانند و از همه آنها تا حد ممکن متفردند . ولی چرا در تبلیغات

بر میگردانند، به نظر رفا از این دو کار، که امیک نقطه ضعف است و امپریالیستها روی که امیک انگشت میگذارند و بقول رفا "بزرگش میکنند" ما باید از تبلیغات امپریالیستها در این مورد درس منفی بیاموزیم. اما در مورد سمبل کومینج دانستن استالین باید بگوئیم که مارکسیست - لنینیستها هم با امپریالیستها هم عقیده اند و فقط این تروتمکیستها و روزیونیستها هستند که این موضوع را قبول ندارند.

"سازمان چریکهای فدائی خلق"

را که امپریالیستها بر آنها انگشت میگذارند فقط از نظر بورژوازی و خرده بورژوازی نقطه ضعف است، از نظر ما نیست. مثلا فرستادن روشنفران منحرف به کار بدنی، که امپریالیستها از آن به نام "اردوگاههای کار اجباری" نام میبرند تاکید اساسی بر روی آن دارند، چیزی است که وسیعا باید مورد استفاده ما قرار گیرد. مثلا جلال آل احمد نویسنده معروف سوسیالیست - فتودال معاصر ایران معتقد است که نباید ماشین به روستا برود، زیرا اهالت روستا را از بین میبرد. او را نمیتوان با بحث وجدل قانع ساخت، عیب اصلی قضیه این است که او تا کون برای خوردن کوره و استفاده از تعطیلات به روستا رفته، حال باید او را بیکار هم برای شخم زدن یا گاو به روستا فرستاد تا به لزم رسوخ ماشین در روستا بی برود. معلم است که امپریالیستها روی کار ما داد و قال را خواهد انداخت، اما از نظر رفا در کجای این کار نقطه ضعفی ولو کوچک وجود دارد که بتوان به تبلیغات امپریالیستها درباره آن هجرت بزرگ کردن، را اطلاق کرد. استالین سولوه - نیتین را بکار بدنی میفرستد. روزیونیستها او را به آپارتمانهای بلوار گورکی (محلّه نویسندگان)

۱- از نظر مارکس و انگلس، سوسیالیستها ی فتودال فقط از این نظر سوسیالیست هستند که سوسیالیزم دشمن سرمایه داری است. مارکس، انگلس، مانیفست حزب کومینست، انتشارات - سازمان چریکهای فدائی خلق.

گرایش براست

در سیاست خارجی جمهوری خلق چین

آبان ۱۳۵۳

www.iran-archive.com

سازمان چریکهای فدایی خلق

گرایش به راست
در سیاست خارجی جمهوری خلق چین

اصولا پرسیده می‌است که آیا يك کشور سوسیالیستی میتواند سیاستی بر خلاف منافع سایر خلق‌ها انتخاب کند؟ جواب ما اینست که آری میتواند. اما مگر در کشور سوسیالیستی پرولتاریا حاکم نیست مگر پرولتاریا کسی نیست که هیچکس را استثمار نمیکند و با استثمارگران منافع مشترك ندارد پس چگونه ممکن است که يك کشور سوسیالیستی بتواند در مقابل سایر کشورهای سوسیالیستی ضد خلقی داشته باشد؟ میگوئیم علت این امر در دو چیز است

الف. نفوذ بورژوازی در رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی.

ب. اشتباه رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی.

این دو مسئله را يك به يك شرح می‌کنیم:

الف. نفوذ بورژوازی در رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی. پس از انقلاب سوسیالیستی اگرچه بورژوازی سرنگون میشود و حکومت از دستش خارج میگردد ولی از بین نمیرود. بلکه باقی می‌ماند و حتی بقول لنین مقاومتش صد چندان میگردد. جامعه سوسیالیستی میبایست شرایط نابودی کامل بورژوازی و بقایای اجتماعی و فرهنگی

آن را فراهم نماید و زمینه‌طای را برای ایجاد جامعه کمونیستی آماده سازد. بدینجهت طبعا باید همراه با بنای سوسیالیسم، بورژوازی و بقایای اجتماعی و فرهنگی آن بتدریج بموی نابودی برود. اما این فقط در صورتی است که بنای سوسیالیسم و جاززه همه جانبه با بورژوازی همواره موفقیت آمیز باشد و دچار پس‌روی یا شکست نگردد. زیرا جامعه سوسیالیستی يك جامعه بی طبقه نیست که در آن تضاد طبقاتی حل شده باشد بلکه بورژوازی و پرولتاریا هنوز در آن وجود دارند. منتها جایشان با هم عوض شده. دیگران توری بورژوازی به دیگران توری پرولتاریا تبدیل شده. یعنی طبقه کارگر حکومت را بدست آورده تا با ابطال قدرت دولتی و جامعه بی طبقه (جامعه کمونیستی) را بسازد. در جامعه کمونیستی چون طبقات و تضاد طبقاتی از بین می‌رود دیگر بازگشت سرمایه‌داری بسهیچوجه ممکن نیست. اما در جامعه سوسیالیستی چون تضاد طبقاتی هنوز وجود دارد و فقط جهت حاکم تضاد عوض شده است، بنابراین امکان عوض شدن مجدد جهت حاکم تضاد باز هم وجود دارد و ممکن است سرمایه‌داری بازگردد. به عبارت روشن و صریح سوسیالیسم دوره‌ای از انقلاب پرولتری است که هنوز به پیروزی مطلق نرسیده

۱. به تئوری "جهش آرام" استالین در کتاب زبانشناسی او توجه شود.

با تبدیل تولید اشتراکی به تولید تمام خلقی، یعنی با تبدیل تعاونیهای اشتراکی دهقانان و پیشه‌وران به بنگاههای دولتی، این شکل از بورژوازی هنوز در تولید کشاورزی تمام کشورهای سوسیالیستی وجود دارد.

۳. قشر ممتاز. این قشره آخرین شکل بورژوازی است که باید در جامعه سوسیالیستی از بین برود. قشر ممتاز که تشکیل شده است از روشنفکران و اریستوکراسی کارگری (قشر بالای کارگران) خطرناکترین شکل بورژوازی در جامعه سوسیالیستی است، زیرا افراد همین قشر است که در لیاخ، سوروکرات و تئوکرات تمام اداره امور حزب و دولت را در اختیار دارند و میتوانند با افزایش حقوق و امتیازات خویش، سوسیالیزم را آرام و بتدریج به کاپیتالیزم دولتی تبدیل کنند و خود بعنوان بورژوازی سوروکراتیک خلق را از طریق حقوقها و امتیازات عالی خویش استثمار نمایند و سپس هم زمینه را برای احیای سرمایه‌داری خصوصی فراهم سازند (نمونه یوگوسلاوی).

۴. در زمان سواستفاد میچیان، در نتیجه تسلط قشر ممتاز بر اداره امور حزب و دولت، سانترالیزم دموکراتیک ضعیف و حتی ناپسود میشود و در نتیجه دزدی، رشوه‌گیری، سواستفاده از اموال دولتی و تولید و فروش قاچاقی برخی

است. هنوز مبارزه با بورژوازی ادامه دارد منتها فقط شکل مبارزه و موقعیت طرفین مبارزه عوض شده است. پیروزی مطلق پرولتاریا به معنی محو کامل طبقات است و این فقط در جامعه کمونیستی امکان پذیر است.

حال ببینیم که بورژوازی در جامعه سوسیالیستی به چه صورتهایی میتواند وجود داشته باشد. در جامعه سوسیالیستی بورژوازی دارای چهار شکل میتواند باشد:

۱. تولید کنندگان بازرگانان و رباخویران بزرگ و کوچک مستقل. اینان در نخستین مراحل ساختار سوسیالیسم همراه با صنعتی شدن و متمرکز شدن توزیع و تولید از بین میروند. در شهری این شکل از بورژوازی در زمان استالین از بین رفت ولی در چین هنوز هم بقایای آن وجود دارد.

۲. تولید کنندگان اشتراکی. پس از سرقراری سوسیالیزم چون زمینه ایجاد تولید و توزیع متمرکز با مالکیت تمام خلقی هنوز فراهم نیست، به ناچار با رهبری دولت، تعاونیهای تولیدی یا واحد های تولیدی اشتراکی بوجود می آید که در واقع بنگاههای شرانکی عدای دهقان یا عدای پیشه‌ور است که تحت حمایت دولت سوسیالیستی قرار دارد. این دسته از تولید کنندگان نیز بهر حال بقایای بورژوازی هستند.

کالاهای مصرفی و لوکس رواج پیدا میکند و شکل جدیدی از بورژوازی بوجود میآید که آنها را قشر دربان و سواستفاد مچیان مینامیم. این قشر پیوند محکمی با قشر ممتاز پیدا شده دارد و اصولاً تشنگی از افراد همان قشر است.

از چهار شکل یاد شده، دو شکل اخیر از بورژوازی یعنی قشر ممتاز و قشر دربان و سواستفاد مچیان که تقریباً هردو قشر از افراد واحدی تشکیل شده، در صورتی که هوشیارانه با آنها مبارزه نشود، دارای منافع میباشند و پیشرفتهای اقتصادی ملی به سود آنها نیز هست. آنها بسا استفاده از موقعیت ممتاز خود در دستگاه حزب و دولت در خط مشی آن اثر میگذارند و اقتصاد ملی را به سویی که منافع خودشان را بیشتر تامین کند هدایت مینمایند.

اینان تضاد بین پرولتاریای کشور خودشان و سایر خلقها را که تضادی فرعی و غیر آنتاگونیستی است تشدید میکنند و بخت میگیرند و از این طریق منافع ملی "میهن سوسیالیستی" را که در واقع منافع قشر خودشان است مطلق میکنند و آنرا بر منافع کلی و عمومی خلقها ترجیح میدهند.

البته برای پرولتاریای کشور سوسیالیستی، منافع میهن سوسیالیستی نیز مطرح است؛ ولی این جزئی از منافع کلی و عمومی جنبش سوسیالیستی جهانی است و هرگاه که با آن در تضاد قرار بگیرد مسلماً دومی اصل است و منافع میهن

سوسیالیستی باید جدا شود. پرولتاریای یک کشور بطور کلی جزئی از کل پرولتاریای جهانی است و طبق قانون دیاکتیک، بین جز و کل به هر حال تضاد وجود دارد و این تضاد اگر چه فرعی و غیر آنتاگونیستی ولی میتواند مورد استفاده قرار گیرد. امپریالیستها از تضادهای فرعی بین پرولتاریای کشورهای خودشان (یعنی کشورهای امپریالیستی) با پرولتاریا و بطور کلی زحمتکشان تمام جهان استفاده میکنند و با کاپیتالیستیک کردن پرولتاریای کشورهای خودشان با منافع استعماری بورژوازی که خود از غارت خلقها به دست میآورند آنان را اپورتونیست و رفرمیست میکنند و بقول لنین در کشور خودشان "صلح اجتماعی" بوجود میآورند. بورژوازی کشورهای سوسیالیستی نیز با رخنه در رهبری حزب و دولت جامعه خود سعی میکنند از این شیوه عمل امپریالیستها درس بگیرند. خط مشی اقتصاد جامعه را بر پایه منافع ملی بنا میکنند و بازرگانی خارجی را به سوی سودهای استعماری هدایت مینمایند. شعارشان برای تودههای درون جامعه، رفاه روزافزون زندگی است و در باره لزوم کمک به انقلابهای سایر خلقها سکوت میکنند یا با بازی توخالی ادبی و مسئله را باستمالی مینمایند. در نتیجه سطح زندگی تودهها در داخل کشور سوسیالیستی ارتقا مییابد و ساعت کار کاهش پیدا میکند؛ اما بقیعت

کالاهای مصرفی و لوکس رواج پیدا میکند و شکل جدیدی از بورژوازی بوجود میآید که آنها را قشر دربان و سواستفاد مچیان مینامیم. این قشر پیوند محکمی با قشر ممتاز پیدا شده دارد و اصولاً تشنگی از افراد همان قشر است.

از چهار شکل یاد شده، دو شکل اخیر از بورژوازی یعنی قشر ممتاز و قشر دربان و سواستفاد مچیان که تقریباً هردو قشر از افراد واحدی تشکیل شده، در صورتی که هوشیارانه با آنها مبارزه نشود، دارای منافع میباشند و پیشرفتهای اقتصادی ملی به سود آنها نیز هست. آنها بسا استفاده از موقعیت ممتاز خود در دستگاه حزب و دولت در خط مشی آن اثر میگذارند و اقتصاد ملی را به سویی که منافع خودشان را بیشتر تامین کند هدایت مینمایند.

اینان تضاد بین پرولتاریای کشور خودشان و سایر خلقها را که تضادی فرعی و غیر آنتاگونیستی است تشدید میکنند و بخت میگیرند و از این طریق منافع ملی "میهن سوسیالیستی" را که در واقع منافع قشر خودشان است مطلق میکنند و آنرا بر منافع کلی و عمومی خلقها ترجیح میدهند.

البته برای پرولتاریای کشور سوسیالیستی، منافع میهن سوسیالیستی نیز مطرح است؛ ولی این جزئی از منافع کلی و عمومی جنبش سوسیالیستی جهانی است و هرگاه که با آن در تضاد قرار بگیرد مسلماً دومی اصل است و منافع میهن

معامله با سرنوشته خلق‌های خارجی، بند و بست با امریالیست‌ها و عالیشان و غیره. البته در این قضیه منافع توده‌های کشور سوسیالیستی آنسی و ناچیز است و سود اصلی نصیب خودشان می‌گردد. روز بروز شرایط زندگی اشرافی تری برای خود فراهم می‌سازند و زمینه را برای احیای کامل سرمایه‌داری آماده می‌نمایند. اما همین منافع آنی و ناچیزی هم که برای توده‌های جامعه خود در نظر می‌گیرند می‌تواند زمینه مادی رواج اپورتونیزم را در بین آنان فراهم سازد. همچنانکه لنین بخوبی تشریح کرده است، علت رواج اپورتونیزم، سوسیال-شوینیسم و بقول خود او "سوسیال-خیانت‌پیشگی" در بین کارگران کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا و رونق کار کائوتسکی‌ها، مک‌نالدها و شاید مان‌ها هم همین شریک شدن پرولتاریا در منافع استعماری "خودی" است و لوبخدار ناچیز. با این حساب روشن است که چه خطر عظیمی از جانب بورژوازی بوروکراتیک کشورهای سوسیالیستی، نظام سو-سیالیستی آنان را تهدید می‌کند. خطری که توده‌های از بند رسته این کشورها را می‌تواند بدون مقاومت آرام آرام تباه سازد و دساره بدام سرمایه‌داری ببنداند. همانگونه که شرکت در منافع استعماری بورژوازی "خودی"، پرولتاریای انقلابی اروپا را تباه ساخت و لنین - نخستها و روزالوکزا میرلکا را از در خاسج نمود و هم اکنون پرولتاریای آمریکا را به برد‌های

طبیع سرمایه‌داری تبدیل کرده است. آنچه گفتیم در مورد جامعه سوسیالیستی بطور کلی بود، اکنون ببینیم آیا در جمهوری خلق چین نیز چنین خطری بطور مشخص وجود دارد؟ متأسفانه از اوضاع داخلی و از تحولات حزب کونیست چین بویژه پس از شکست ماجرا - جوئی جاه طلبانه لنین پیانو اطلاع زیادی در دسترس نیست. در مورد زندگی اقتصادی - اجتماعی خلق چین هم چنانکه از آثار و نوشته‌های خود چین‌پها و کتابها و مقالاتی که باز یاد کنندگان خارجی از چین نوشته‌اند بر می‌آید، شاهدی بر رشد زیناد اشکال یاد شده بورژوازی نمیتوان دید. البته هنوز در چین تولید کنندگان مستقل وجود دارند و هنوز واحدهای تولیدی اشتراکی به واحدهای تولیدی تمام خلقی تبدیل نشده است. ولی این دو شکل از بقایای بورژوازی نه تنها در حال رشد نیستند، بلکه روز بروز افول می‌یابند و نفوذ تعیین کننده‌ای نیز در حزب و دولت ندارند. در مورد قشر ستار هم میتوان گفت که نشانی از حقوق و امتیازات عالی برونشی دیده نمیشود. در مورد دران و سواستفاده‌چیان هم به تبعیت از مورد قبل، باز وضع به همین ترتیب است. اما چنانکه از اخبار سیاسی پراکندهای که به هر صورت از داخل چین به خارج نفوذ میکند استنباط میشود، پس از ماجراجوئی لنین پیانو که

علت دیگر:

ب. اشتباه رهبری حزب و دولت جامعه سوسیالیستی. یک خط مشی ناسیونالیستی و حتی شوینیستی در سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی ممکن است ناشی از اشتباهات اجتناب پذیر و یا اجتناب ناپذیری باشد که رهبری حزب و دولت آن جامعه در مورد سایل سیاسی و اقتصادی مرتکب شده است. این اشتباهات یا کوچک و جبران پذیر هستند و میتوان به سادگی آنها را تصحیح کرد و یا خیلی بزرگ و خطرناک هستند و ممکن است حتی لطمات بسیار بزرگی به انقلابهای خلقی های دیگر بزنند و نظام سوسیالیستی خود جامعه مورد نظر را هم در معرض خطر قرار دهد. مثلا اگر رهبری حزب و دولت اگر چه با حسن نیت و با موضع پرولتری ولی بر اساس درک نادرست و یک جانبه از مسئله انترناسیونالیزم پرولتری در رابطه با کشورهای دیگر منافع ملی کشور سوسیالیستی را اساس قرار دهد، طبیعا منافع استعماری را کم مقبول خواهد شناخت و در نتیجه گذشته از استثمار خلق های دیگر، بقایای باقی مانده بورژوازی را در درون جامعه خود رشد خواهد داد و جامعه سوسیالیستی را در معرض خطر بازگشت سرمایه داری قرار خواهد داد. یعنی اشتباه متافیزیکی رهبری در این مورد برای موجودیت نظام سوسیالیستی میتواند بسیار خطرناک باشد. بطور کلی یک موضع اپورتونیستی، ولو اینکه

پیش از آن، در مبارزه با راستها، مؤتلف رفیق مائو بود جناح رفیق مائو در حزب و دولت ضعیف شده و برخی عناصر راست و پارامرویی کار آمدند. چنانکه خبرنگاران غربی نقل میکنند، در روزنامه های خطی دیواری در چین و در نامه ها و اعلامیه هایی که برای سفارتخانه های خارجی از سوی مردم چین فرستاده شده، از این موضوع که چوئن لای برخی کادرهای قدیمی و راننده مشدگان انقلاب فرهنگی را دوباره روی کار آورده اظهار ناراضگی شده و این عمل او محکوم گردیده. به هر حال ما مسئله ظهور اپورتونیزم در سیاست خارجی چین را در زیر مطالعه خواهیم کرد. فعلا چیزی که در اینجا مورد گفتگوی ما است و حاصل جمع بندی مطالب بالا است این است که از نظر تئوریک انتخاب یک خط مشی اپورتونیستی و حتی ضد خلقی از جانب سیاست خارجی یک کشور سوسیالیستی کاملا امکان پذیر است و ایمن ممکن است ناشی از نفوذ بورژوازی در دستگاه رهبری حزب و دولت باشد. اما چنانکه گفتیم این فقط یکی از دو علت آنست.

آشکارا خیانت کرده است. جمهوری خلق چین به بهانه مخالفت با "توسعه طلبی شوروی" از پیمان ناتو، جنایت کاران آمریکائی و عمالشان در سرا سر جهان از آدم کشی، تجاوز و توسعه طلبی امریالیست ها ستایش کرده و آنها را به عنوان گویا وسیله ای برای جلوگیری از نفوذ شوروی برای خلقهای جهان مفید تشخیص داده است. توسعه مناسبات سیاسی با کشورهای مختلف از جانب یک دولت سوسیالیستی البته کار غلطی نیست. اما اگر وسایل رسیدن به این هدف پند و بست های سیاسی و اعمال ناشایست ضد خلقی نباشد و همواره از هدفی انترناسیونالیستی پیروی کند. اما در مورد جمهوری خلق چین متأسفانه این توسعه مناسبات سیاسی و اقتصادی از وسایلی غیر قابل توجیه استفاده کرده و در مورد اردی بسیار از هدفی ناسیونالیستی پیروی نموده است. رویهمرفته انحراف سیاست خارجی جمهوری خلق چین از خط شی پرولتاری بر سه پایه استوار است: دشمن شماره یک به حساب آوردن شوروی و وحدت با امریالیستها در مبارزه با آن، سیاست جلب هرچه بیشتر کشورهای نیمه مستعمره و وابسته، حمایت نکردن و حتی خیانت کردن به جنبشهای خلقی. در اینجا ما این سه سیاست را که بسا یکدیگر پیوند ارگانیک دارند، یک به یک شرح میدهم و سپس علت در پیش گرفتن چنین سیاست هائسی از جانب جمهوری خلق چین را تشریح

صرفاً هم بر اساس اشتباه از جانب یک حزب و دولت اختیار شده باشد، بخودی خود میتواند سبب رشد عناصر بورژوا در داخل حزب و دولت شود و اگر ادامه یابد میتواند آنها را رو بیاورد و توده ها را نیز بعلت شرکت دادن آنها در منافع استعماری بورژوائی به گرایشهای اپوز - توینیستی دچار سازد.

باری، این بود دولت اصلی پیدایش خط مشی ناسیونالیستی و شوینیستی در سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی. حال از مقدمه وارد اصل مطلب میشوم و سیاست خارجی چین را به طور مشخص مورد بررسی قرار میدهم:

از سال ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱ به بعد دولت جمهوری خلق چین سیاست خارجی خود را کاملاً عوض کرده و روابط سیاسی و اقتصادی خود را با کشورهای امریالیستی و کشورهای نیمه مستعمره و وابسته وسیعاً گسترش داده و فعالیت های وسیعی را برای ورود به سازمان ملل، برسمیت شناخته شدن از جانب کشورهای امریالیستی و کشورهای نیمه مستعمره و وابسته آغاز نموده و حتی برای این منظور دست امریالیستها را فشرده، عملیانتان را تا بید کرده و از آنان تجلیل نموده است. جمهوری خلق چین در این مدت حتی با کمک نکردن به جنبشهای خلقی (مثلاً جنبش طغاری و بند و بست با امریا - لیستها در مورد سرنوشت خلق ها و جنبشهای خلقی، به انقلاب جهانی و انترناسیونالیسم پرولتاری

میکنیم

۱. دولت جمهوری خلق چین تبلیغ بر علیه اتحاد شوروی را از صورت یک مبارزه ایدئولوژیک خارج کرده و در رابطه با شوروی به جای سیاست "وحدت از راه تضاد" از سیاست "تضاد مطلق" تبعیت میکند. جمهوری خلق چین اتحاد شوروی را بصورت دشمن درجه اول خلقهای جهان که گویا باید مبارزه با آن را بر مبارزه بر امپریالیستها مقدم داشت و حتی در مبارزه با آن باید با امپریالیستها متحد شد تصور میکند. این سیاست سکالرستی، عملاً با بزرگ کردن تضاد درون جبهه انقلاب جهانی، اصل دیالکتیکی رفیق مائوسو "جلب اکثریت و شکست اقلیت" را پایمال کرده و بدینسان به انقلاب جهانی لطمه زده است. دولت جمهوری خلق چین در مبارزه با اتحاد شوروی روی آشکارا با امپریالیزم جهانی متحد شده است. - در تیر ماه سال ۱۳۵۲ خبرگزاری فرانسه از پکن گزارش داد که "مقامات دولت چین... معتقدند که خروج نیروهای آمریکا از اروپا البته زمینه بی طرفی اروپا را فراهم میکند ولی در عین حال آنها را در برابر قدرت معظم شوروی و نفوذ آن بدون وجود پناهگاه قرار میدهد. رهبران چین از تسلط جوئی های سیاسی شوروی سخن میروانند و از گدای گارتا^۱ مین وحدت اروپا دل آزرده هستند." ۱

- در شهریور ماه سال ۱۳۵۳ خبرگزاری رویتر از پکن گزارش داد که "تنگ شیائو پینگ، معاون نخست وزیر چین، در یروز به هلسنکی، رهبر اقلیت آلمان غربی اعلام خطر کرده که شوروی نسبت به اروپای غربی مقاصد تجاوزکارانه دارد" ۱ - در بازدیدی که چند ستانور آمریکائی در تابستان اسال (سال ۱۳۵۲) از چین کردند رهبران چین به آنها اعلام داشتند که از حضور ناوگان های آمریکا در اقیانوس هند و خلیج فارس حمایت میکنند.

- در خرداد ماه اسال "چی پنگ فسی" وزیر خارجه جمهوری خلق چین در تهران گفت که "سیاست ایران در خلیج فارس یک خواست عادلانه است و ما قویا از آن پشتیبانی میکنیم". دولت جمهوری خلق چین در این سیاست غلط خود که میتوان آنرا موضع راست ناشی از چپ روی نامید بقدری افراط کرده که بسیاری از کونیست های سراسر جهان را بخشم آورده است. در اینجا بد نیست به واکنش حزب کمونیست قهرمان ویتنام در باره این سیاستمازشکارانه اشاره کنیم:

روزنامه نان دان "ارگان حزب کونیست ویتنام در یکی از شماره های خود "مانورهای مختلف نیکسون و کیسینجر را محکوم کرده و بسا

۱. روزنامه کیهان شماره شنبه ۱۳۵۳/۱/۱۶

محمود تهاجی انقلاب موفق شود" ۱۰
 به هر حال، چین در این سیاست خود
 هر روز پیشتر می‌رود، شوروی را در ردیف آمریکا
 و حتی بدتر از آن مینماید و تضاد خود را با
 شوروی یک تضاد متعارض مطلق و غیر قابل
 وحدت به حساب می‌آورد. تحت این عنوان چین
 هر روز روابط خود را با امریالیست‌ها توسعه می‌بخشد.
 می‌دهد.

۲. در رابطه با کشورهای وابسته، جمهوری
 خلق چین حکومت کشورهای مستعمره و وابسته به
 امریالیزم را که هیچگونه وجهه ای در میان ملت
 خود ندارند و نوکران دست‌نشانده امریالیزم
 مورد حمایت قرار می‌دهند و اعمال جنایت‌بار و
 کیف و حتی سخره آنان را تائید می‌کنند و چنین
 وانمود مینمایند که گویا این کشورها در راه استقلال
 و حاکمیت ملی مبارزه می‌کنند. در این مورد نمونه
 های چندی میتوان آورد

— در خرداد ماه ۱۳۵۲ "چی پنگ فسی"

وزیر خارجه جمهوری خلق چین در تهران گفت

"... ایران سی میلیون مردم زحمتگر
 شجاع و با استعداد و منابع طبیعی
 سرخنی دارد و ما امید داریم و مطمئنیم
 تحت رهبری اعلیحضرت شاهنشاه کشور
 شما به یک کشور شکوفان و نیرومند بدل
 خواهد گشت. ما موفقیت هرچه بزرگتر
 شما را در راه پیشرفت مستقلانه خود از
 صمیم قلب آرزویمیم —... طی پیش

۱. گزارش خبرگزاری فرانسه از هانوی.

اشاره ضمنی به جمهوری خلق چین و اتحاد
 شوروی، "کوری کسانی را که فراموش میکنند که
 امریالیزم آمریکا دشمن شماره یک تمام ملت‌ها
 است" مورد انتقاد قرار می‌دهند. روزنامه نان‌دان
 بدرستی مینویسد که "هدف این استراتژی ضد
 انقلابی واشنگتن، ایجاد یک اختلاف بین کشور
 های سوسیالیستی است و استراتژی آمریکا
 بر اساس این تفرقه اندازی استوار است". سپس
 اضافه میکند که هدف فعالیت‌های نیکسون و کی
 سینجر ایجاد شکاف بین چین و شوروی و از سوی
 دیگر، به موجب فشار جدید آتلانتیک، متحده
 کردن هرچه بیشتر نیروهای امریالیستی دیگر
 تحت رهبری آمریکا است. این نیروهای امریالیستی
 عبارتند از آمریکا، بریتانیا، فرانسه و آلمان غربی.
 روزنامه نان‌دان آنگاه پس از اشاره به این خیال
 خام امریالیست‌ها که گویا "تنها قدرت هائسی که
 در جهان به حساب می‌آیند: آمریکا، شوروی، چین،
 ژاپن و اروپای غربی هستند" شجاعانه
 اعلام می‌دارد که "دکترین نیکسون در مورد روابط
 حسنه بین ممالکی که از لحاظ نظامی اقتصادی
 و ایدئولوژیکی با یکدیگر اختلاف دارند شکل دیگری
 است از همکاری طبقاتی، سلاح رنگ زده‌های که
 قرن‌ها در دست سرمایه‌داری بوده و از نظر
 مارکسیزم — لنینیزم مردود است". و در پایان
 این روزنامه به کمونیست‌های جهان هشدار
 می‌دهد که "آمریکا به این طریق ممکن است در شکستن

خارجی هستند . این يك خواست
عادلانه است و ما قویا از آن پشتیبانی
میکنیم ، همانطوریکه اعلیحضرت شاهنشاه
فرموده اند ، اوضاع در شرق و غرب ایران
اخطاری بسیار جدی برای ایران است .
با در نظر گرفتن وضعی که در این منطقه
وجود آمده این کشور باید نیروی تدافعی
خود را تقویت کند . ایران برای حفظ
امنیت استقلال و حق حاکمیت خویش
اقداماتی جهت تقویت نیروی تدافعی خود
انتخاب مینماید ، این کاری است ضروری
و قابل فهم . . . ۱

می بینیم که آقای " جسی پنک فی " خود همه چیز
را بر روشنی گفته است و دیگر نیازی به توضیح ما نیست .
— هفته نامه پنک در شماره ۸ فوریه ۱۹۷۱
خود تحت عنوان " جنگ عادلانه کشورهای صادر
کننده نفت را پشتیبانی کنیم " نوشت :

" جهت حفظ استقلال ملی و منابع زیر -

زمینی ده دولت عضو اوپک که ایران ،
عراق ، لیبی ، الجزایر ، کویت و ونزوئلا
جزء آن هستند ، جنگ مصممانی را علیه
مونوپولهای نفتی امریکایی به سر -
کردگی ایالات متحده امریکا انجام
دادند . این کشورها که دریر زمانی
است پشت از طرفی امریکالیزم جهانی

۱ . کیهان شماره ششم ۲۲ / ۳ / ۱۳۵۲ - تکیه بروی
کلمات از ماست .

۲ . لازم به یاد آوری است که کشورهای لیسیسی
و الجزایر نخست اپوزیسیون متوقی درون اوپک را
تشکیل میدادند و بعدا چون ندیدند امکان جا -
رزه با کنترل های نفتی از درون اوپک ممکن نیست
از آن خارج شدند .

از صد سال اخیر هر دو کشور ما تجاوز
و ستم امپریالیزم را دیده اند . امروز هر
دو ما در راه تازمین صلح و ترقی جهان
و حفظ حاکمیت استقلال و حق حاکمیت
ملی خود مجاهده میکنیم . از این جهت
توسعه هر چه بیشتر روابط دوستی و
همکاری چین و ایران نه تنها مطابق منافع
مردم دو کشور ماست بلکه با آرزوی مشترک
مردم آسیا و جهان نیز وفق دارد .
پس از برقراری مناسبات سیاسی بین چین
و ایران ، روابط مودت آمیز دو کشور ما با سرعت
سرعت توسعه یافته و رفت و آمدهای دو
کشور بطور روز افزون افزایش می یابد .

دو در دوستانه سال گذشته طلیاحضرت
شهبانوی ایران از کشور ما به همراهی
چنان آقای هودا نخست وزیر خاطرات
عینی در ما بجای گذاشت .

... اکنون اوضاع مطلقه خلیج فارس توجه
همرا بخود جلب کرده است . تشدید نما
سلتتهای توسعه طلبانه اعمال نفوذ و مبارزه
بعضی قدرتهای بزرگ صلح و امنیت این
منطقه را شده بد ا بخطر انداخته است .
ایران یکی از کشورهای مهم کنار خلیج
فارس بشمار میرود . نگرانی شما از چنین
وضع طبیعی و منطقی است . . . ایران
و عده دیگری از کشورهای کنار خلیج
فارس طرفدار آنتند که امور منطقه خلیج
فارس باید بوسیله کشورهای کنار خلیج
فارس اداره شود . و مخالفه داخله
تکیه روی کلمات از ماست .

شرکت های امپریالیستی غرب آغاز کرده است و نائل به کسب پیروزی گردیده. ما حمایت خود را از مبارزه شما اعلام داشته و صمیمانه پیروزی شما را تبریک میگوئیم" ۱۰

— هنگام مسافرت فرج به چین در تابستان سال ۱۳۵۱ مراسم استقبال با شکوهی از اوبه عمل آوردند که قسمتهائی از آن از رادیو و تلویزیون ایران هم پخش شد و عکسهای گوناگون آن به وفور در صفحات مجلات و روزنامهها چاپ شد. چنانکه روزنامهنگاران و خبرنگاران رادیو و تلویزیون می گفتند، چنین مراسم استقبالی در چین بیسابقه بوده است. در غمزه گاه پس از استقبال رسمی و خیلی صمیمانه، در ظرفین سیری که او می پیچود تا چند کیلومتر دختران و پسران خود سالی را نگاه داشته بودند که به محض دیدن فرج کف بزنند و پرچمهای ایران را که در دست داشتند تکان بدهند. مردم زیادی هم در طول مسیر صف کشیده بودند که طبعاً نمیتوانستند تمایلسی شخصی به شهبانی ایران داشته باشند.

روز بعد از ورود این سوگلی حوصرای شاه این عفریته کیف خون آشام به پایتخت جمهوری خلق چین، برایش برنامههای گوناگون هنری و ورزشی ترتیب دادند که بی اندازه جالب و پرخارج بود و سلسله برای اجرا کنندگان مظلوم و تحمیق شده

۱۰. پکنگرونه شاو شماره ۲۷ آوریل ۱۹۷۱ به نقل از همان مقاله.

تاراج و غارت میشوند اینک دست اتحاد بسوی یکدیگر دراز کرده و با اقدامات یکپارچه، مبارزه متحدی را علیه استعمار کنندگان حریص و وحشی شروع نموده اند. این امر حادثه مهمی در دوران کنونی مبارزات ضد امپریالیستی کشورها و خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین (جنوبی) بشمار میرود" ۱۰

— در اعلامیه مشترکی که در رابطه با برقراری روابط کامل دیپلماتیک بین ایران و جمهوری خلق چین منتشر شده آمده است

"دولت جمهوری تودهای خلق چین، قاطعانه از حکومت شاهنشاهی ایران بخاطر کوششهایش در تحکیم استقلال و حاکمیت و حفظ منافع ملی پشتیبانی میکند" ۲۰

— چوئن لای نخست وزیر جمهوری خلق چین در مجلس ضیافتی که به افتخار سفر اشرف پهلوی جاسوسه، کیف امپریالیزم و خواهر منفور شاه به کشور چین ترتیب داده بود پس از خیر مقدم و ابراز مراتب دوستی و غیره گفت:

"کشور ایران در این اواخر همراه با سایر کشورهای صادر کننده نفت برای حفظ تمامیت ارضی و استقلال منابع طبیعی مبارزه موفقیت آمیزی را علیه

۱۰. به نقل از مقاله "برخورد به سیاست خارجی چین در رابطه با ایران" از انتشارات کفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی.

۲۰. هفته نامه پکن شماره ۳۴ اوت ۱۹۷۱ به نقل از همان مقاله.

با کشورهای امپریالیستی و کشورهای وابسته شده است. خیلی طبیعی است که مقامات دولت چین و گروهها و سازمانهای کمونیست‌ها در سیاست خارجی چین پاسخ قانع کننده‌ای ندارند که به این انتقادات بدهند و اغلب جوابهایی هم که میدهند یک توجیه شتابزده و دست‌وپا شکسته بیشتر نیست. گویا مسئله اهمیت خیلی زیادی ندارد و نباید به آن پرداخت. مثلاً مقامات دولت چین در جواب به پرسش مستقیم یک گروه بازدید کننده از چین به نام "اتحادیه انقلابی" گفتند:

"سال گذشته دولت چین خواه شاه ایران را به پکن دعوت نمود و نمایندگانی به جشن شاه یعنی

جشن ۲۰۰۰ ساله شاهنشاهی در ایران اعزام نمود. علت اقدام چین به چنین عملی چه بود؟

دلیل عمده آن ایست که در چند سال گذشته ایران بعنوان یکی از صادرکننده نفت تقاضای قیمت بیشتری از انحصارات نفتی امریالیستی (استاندارد اوپل شل و غیره) در ازای استخراج نفت از این کشورها نموده است. در حال حاضر البته این پول در خدمت مردم این کشورها قرار نمیگیرد ولی این پول از کیسه منافع امریالیستها خارج میشود و مشکلات بیشتری برایشان بوجود میآورد. به همین جهت چینیا کشورهای صادرکننده نفت را در انجام این عمل ترفیب مینمایند. به این علت است که

این برنامه‌ها که کودکان و جوانان جمهوری خلق چین هستند خیلی هم وقت گیر بوده است. نمایش‌های بسیار زیبا و نمایش طناب دختران و انواع حرکات دیگر مانند برنامه‌هایی که در جشن‌های چهارم آبان و غیره در ایران برای شاه ترتیب میدهند و یکماه و نیم وقت تحصیل دانش‌آموزان را میگیرد. البته نمایشاتی که کودکان و جوانان چین برای فرح ترتیب داده بودند در سطحی بسیار عالیتر بود.

— در بازدید هیئت‌های امراتر مرجع

حیثه از جمهوری خلق چین نیزه کودکان و جوانان خلق چین بی آنکه بداند ابزار اجرای چه معاملاتی هستند، تا توانستند رصدند و برای این "نواده حضرت سلیمان" و این فودال نوکر امریالیزم و زالیوی مکنده خون مردم حیثه شادی آفرینی کردند.

— نماینده مخصوص چین در جشن‌های کیف

۲۰۰۰ شرکت کرد و با اینکه این جشن‌ها مورد تسخر تمام مردم جهان و حتی طبقات بورژوازی امریالیستی واقع شده ولی روزنامه‌های چین درباره آن سکوت کردند.

این چند مورد فقط بعنوان نمونه ذکر شده و مگر نه موارد مشابه آن بسیار است که ما در اینجا دیگر به ذکر آن نمیپردازیم.

تا کنون انتقادات زیادی از جانب کمونیست‌های سر-اسر جهان به سیاست جمهوری خلق چین در رابطه

بین الطلی در نظر گرفت. شاه بنا بر ماهیتش نوکر گوش فرمان امیرالیستها است و هر چقدر هم در اثر رشد ناموزن کشور های درون سیستم سرمایه داری جهانی، قدرت اقتصادی و سیاسی زیاد شود باز هم همچنان نوکر گوش فرمان باقی خواهد ماند، اختلاف بر سر قیمت نفت بین کشورهایمانند ایران از طرفی و کشورهای امیرالیستی صرف کننده نفت از طرف دیگر تضادی است که بین منافع بورژوازی کهرادر و بوروکراتیک کشورهای وابستهای مانند ایران از سویی و بورژوازی امیرالیستی مادر از سوی دیگر بوجود آمده است. با به پا خواستن بورژوازی ملی کشورهایمانند لیبی و الجزایر برای دریافت بهای بیشتری از بابت نفت خود از طرفی و رشد نیروهای انقلابی در کشورهای وابسته و مستعمره از طرف دیگر، بورژوازی کهرادر و بوروکراتیک کشورهایمانند ایران موقعیت مناسبی بدست آورده اند تا از ارباب خوبی یعنی بورژوازی امیرالیستی مادر، سهم بیشتری از بابت غارت منافع خلقها بخواهند. امیرالیست چهارمای بجز تسلیم ندارند، در این موقعیت حساس، نوکرانش، آنهم نوکرانی که امیرالیست نیاز حیاتی بوجودشان دارد، اضافه حقوق تقاضا کرده اند. این نوکران زبون، یعنی شاه و همانندانش، در عین اینکه این درخواست عاجزانه اضافه حقوق خود را با رنگ و لعاب

چین اخیراً با حکومت شاه ایجاد رابطه نموده است. " ۱

این سخنان مقامات چین، چیزی به جز یک توجیه آگاهانه نیست زیرا، اقدامات شاه در مورد افزایش بهای نفت و غیره نبوده که عامل تعیین کننده روابط دیپلماتیک جمهوری خلق چین با ایران و تأیید حکومت فاشد شاه از جانب آن دولت شده، بلکه نیاز به داشتن روابط اقتصادی با ایران و کشورهای مشابه و نیز صالح اقتصادی و سیاسی چین است که او را وادار میکند علیرغم شناختی که از ماهیت ارتجاعی رژیم ایران دارد، حکومت شاه را تأیید کند. این موضوع را ما در قسمت بعدی این مقاله به تفصیل شرح خواهیم داد، در اینجا فقط به استدلال رفتاری چینی میپردازیم و سعی میکنیم نامرئی آنرا نشان دهیم؛

اگر فرض کنیم که سخنان یاد شده یک توجیه آگاهانه نباشد و رفتاری چینی واقعاً به این گفته های خود اعتقاد داشته باشند، باید بگوئیم که آنها بیک تضاد فرعی در درون اردوگاه امیرالیست اشاره کرده اند و استفاده خود را از این تضاد متذکر شده اند. البته از تضاد های فرعی نیز باید بجای خود استفاده کرد، ولی دعوی شاه با امیرالیستها بر سر تقسیم منافع نفت هیچ وجه چنان تضادی نیست که بتواند رفتار یاد شده دولت چین را قابل قبول سازد. باید این مسئله را در رابطه با اوضاع کلی اجتماعی ایران و نیز در رابطه با اوضاع

اداره و بوروکراتیک کشورهایمانند ایران در آمد و این مقدار چنانکه پیش‌بینی می‌شود در شرایطی مشابه شرایط موجود همچنان افزایش خواهد یافت ولی مسئله‌ای که در اینجا مطرح است این است که اولاً این سرمایه آنقدر که می‌باید می‌گردد نیست، دوماً به هیچوجه در جهت کاهش وابستگی این کشورها به امپریالیستها نیست و سوماً به زبان خلقها و به زبان انقلاب است. چرا؟ زیرا:

۱. قسمتی از افزایش‌های نفت کاذب است، چون قیمتها در اثر تورم شدید بین‌المللی و کاهش ارزش پولهای وسیله پرداخت به‌سای (نفت) لیره و دلار) بطور عمومی افزایش یافته، بنابراین مقدار زیادی از درآمد اضافی کشورهای فروخته‌نده نفت در واقع درآمد جعلی است.

۲. قسمت زیادی از پولهای نفت، اگر از سوی از جیب امپریالیستها خارج می‌شود، از سوی دیگر دوباره به جیب خودشان سرزیر می‌گردد. مثلاً چندی بعد از سر و صداهای رژیم ایران در باره افزایش‌های نفت، شاه سه میلیارد دلار از آمریکا اسلحه خریده و به بانک جهانی که خود وام دار او بود و هنوز هم هست، وام داد و در کشورهای غربی به اصطلاح سرمایه‌گذاری کرد، دستگاه مخابراتی ماهواره‌ای چهار میلیارد دلاری از آمریکا خریده و غیره. در ۱۹ شهریور ماه سال ۵۳ وزارت خزاندهاری آمریکا اعلام کرد که کشورهای نفت‌خیز، هم اکنون در حدود هفت میلیارد دلار از اضافه درآمد نفتی

تبلیغاتی بصورت مبارزاتی قهرمانانه می‌نمایانند، حتی برای گرفتن آن چیزی هم که در شرایط فعلی قادرند بگیرند زونی به خرج می‌دهند. هر روزی یکی از این نوکران، پنهانی با امپریالیزم سازش می‌کند و بقیه همپالانهای خودترب به اصطلاح "تارو" می‌زنند، یک روز شاه در سن مورس بکروز هم ملک فیصل در ریاض مسلماً اتحاد این خائنان زبون بهتر از این نمی‌شود. با این همه، بورژوازی کمراد و بوروکراتیک کشورهایمانند ایران توانسته اند به هر صورت سهم بیشتری از غارت خلقها را از چنگ بورژوازی امپریالیستی مادر در آورند و به خودشان اختصاص دهند. این پرونده اگرچه با کندی بسیار ولی باز هم ادامه دارد و باز هم در آینده بالغ بیشتری از جیب بورژوازی امپریالیستی مادر بیرون خواهد آمد و به جیب بورژوازی کمراد و بوروکراتیک کشورهایمانند ایران خواهد رفت. مسئله خیلی جالبی که در اینجا وجود دارد این است که شرکتهای نفتی که خود جزئی از بورژوازی امپریالیستی مادر هستند، از این موقعیت استفاده کرده و سود اصلی را بردمانند، بطوری که اضافه درآمد هنگفت آنها به هیچوجه قابل تلباس با اضافه درآمد کشورهای تولیدکننده نفت نیست. به هر حال، ببینیم این قضیه به کجا می‌انجامد. شکی نیست که مقدار قابل توجهی از سرمایه‌های امپریالیستی، با افزایش‌های نفت به این طرف جهان منتقل شده، یعنی به مالکیت بورژوازی کمراد -

ندارد. افزایش هرچه بیشتر در آمد نفت از این نظر برابر است با تقویت هرچه بیشتر ماشین سر-کوب ضد انقلاب در منطقه.

۲. اگر قسمتهای یاد شده یعنی پولهایس که برای خرید اسلحه داده میشود، پولهایس که برای خرید تجهیزات غیر لازم برای رشد نیروهای تولیدی، به خارج از کشور میروند، پولهایس که خرج سرمایهگذارهای خارج از کشور میگردند و خلاصه پولهایس را که صرف تقویت ماشین ضد انقلاب می شود از کل اضافه درآمد نفتی کم کنیم، مبلغ خیلی کمی میماند که به اصطلاح در زمینههای اقتصادی و اجتماعی سرمایهگذاری میگردند. این مبلغ هم مال روزی کمبود و بوروکراتیک است و در خدمت منافع آنها عمل میکند. تنها فایدهای که این پول برای خلق دارد اینست که اسباب استشار بیشترشان را مهیا میسازد. این قسمت از درآمد نفت خود یک سرمایهامپریالیستی است و فرقی نمیکند که مالکیتش به چه کشوری تعلق دارد. سرمایه داری امپریالیستی بین المللی یک مجموعه ارگانیک است و انتقال سرمایه از یک قسمت به قسمت دیگر آن امکان پذیر است و این جریان اگر در نتیجه شرایطی خاص خیلی شدید باشد، حتی ممکن است سبب شود که قطبهای اصلی سرمایه داری از نقطهای به نقطه دیگر جهان منتقل گردد. مسئلهای که در اینجا اهمیت دارد اینست که بر خلاف یک تئوری ارتجاعی امپری-الیستی که در ایران "مارکسیستهای آمریکائی" مدافع

خود را که در حدود یک در آمد ۸ ماهه اول سال آنها است در آمریکا سرمایه گذاری کرده اند. پس با این حساب فقط مبلغ کمی از اضافه بهای نفت در خود کشورهای فروشنده نفت در زمینه اقتصادی سرمایه گذاری میگردند. پولهایس که خرج خرید اسلحه میگردند که علاوه بر ورود و هیچ تاثیری در اقتصاد این کشورها ندارند. پولهایس هم که صرف خرید مخابرات ماهواره ای و غیره میگردند که باز علاوه بر ورود و زیرا چنین تجهیزاتی به هیچ وجه متناسب با رشد نیروهای اجامه نیست و بیشتر به خاطر اهمیت سیاسی و نظامی آنها است که بعدها شرح خواهیم داد. سرمایهگذارهای خارج از کشور هم که اگر چه سودش اسما مال کشورهای فروشنده نفت است ولی این سود و سرمایه فعال در خارج کشور است و تاثیری در اقتصاد جامعه ندارد، بعدها هم معلوم نیست چه خواهد شد.

۳. قسمت مهمی از درآمد نفت کشورهای فروشنده نفت و صرف هزینههای نظامی و اداری میگردند و ماشین سرکوب انقلاب را تقویت میکند. در واقع شاه و ملوک فیله و ان تیوها و نگهبانان بهای جنوب آسیا و منطقه خلیج هستند، بدون اینکه هزینه نگهداری آنها را آمریکائیها بپردازند. هم اکنون ارتش ایران و پول مرستان مشغول سرکوب انقلابهای منطقه است. درآمد های نفتی بخشی می تواند هزینه یک جنگ عظیم ضد خلقی را در منطقه تامین کند. چنگی که به پیچیده موافق اقتصادی جنگ ویتنام را برای اقتصاد آمریکا

درست مانند سرمایه‌های غارتگر خارجی و از طرفی اقتصاد سرمایه‌داری وابسته با سرمایه‌های این کشورها رشد می‌دهد و مستحکم می‌سازد و از طرف دیگر ماشین سرکوب انقلاب را تقویت میکند. یعنی بروز - واری کمراد بر او رشد می‌دهد، بروزواری ملی را ورشکست میکند، خود بروزواری را فقیر و اقتصاد زیادی از آن را پرولتریزه می‌نماید، استثمار خلق را تشدید می‌کند و انقلاب را هر چه بیشتر سرکوب می‌نماید. روشن است که دفاع از این امر از نظر فلسفی به معنی هواداری از اولسونیسم عامیانه و از نظر سیاسی به معنی رفرمیسم و اپرنتونیم است.

این در مورد تائید افزایش بهای نفت در کشورهای فروشنده اما در مورد تائید افزایش بهای نفت در کشورهای امپریالیستی و همچنانکه قبلاً هم گفتیم بروزواری کشورهای امپریالیستی از افزایش بهای نفت زیان می‌بیند و مجبور است قسمتی از درآمدهای خود را به بروزواری کمراد و به پروکراتیک کشورهای تولیدکننده نفت و نیز به کمیانهایی نفتی بدهد. تنها بخشی از بروزواری کشورهای امپریالیستی که عبارت است از شرکتهای نفتی، حمل و نقل نفت، پتروشیمی و غیره از افزایش بهای نفت سود می‌برند. بطوری که همراه با افزایش بهای نفت، سود این شرکتها چندین برابر شده. چنانکه مجله آمریکائی "فورچن" می‌نویسد "درآمد فقط شرکت آمریکائی در سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۴ برابر مجموع درآمدهای تمام کشورهای اوپک بود"

آن بودند بروزواری کمراد و هرگز در پیرویه رشد خود به بروزواری ملی بدل نخواهد شد بلکه ممکن است به بروزواری امپریالیستی بدل شود. بروزواری کمراد بر او همه سرمایه‌ها به اقتصاد جهانی امپریالیستی استوار شده‌اند هم در رابطه با این وابستگی همه جانبه انجام می‌گیرد. نهایت قضیه اینست که کشورهایمانند ایران، اگر شرایط مساعدی پیش آید، مثلاً انرژی جدیدی بزودی جا بگیرد، نفت نشود، بتوانند به قدرتهای بزرگ امپریالیستی مانند آنگلن غربی، ژاپن، و حتی آمریکا تبدیل شوند. ولی صرف نظر از بسیاری سایل، این در صورتی است که هجوم انقلاب را در این کشورها ندیده بگیریم. هم اکنون انقلاب در این کشورها در حال شکستن است و تا چند دهه دیگر به آنها فرصت نخواهد داد تا در شرایطی آرام با اصطلاح کامهای غول آسای اقتصادی بردارند. انقلاب در کشورهای فروشنده نفت که اکنون در حال شکست است اوضاع را بگلی عوض می‌کند؛ نخست اینکه برنامه توسعه اقتصادی امپریالیستی این کشورها را شدیداً کند و حتی توقف می‌سازد و درآمدهای نفت را بیشتر متوجه تائید هزینه‌های سنگین نظامی و امنیتی می‌سازد و دوم اینکه تضادهای بین بروزواری کمراد و پروکراتیک این کشورها را با بروزواری امپریالیستی مادر به وحدت بدل می‌سازد و سبب میشود که اصطلاح "دعوی نفت" به وجهی صالحه کنند و در مقابل هجوم انقلاب متحد شوند.

بهر حال در شرایط کنونی درآمدهای حاصل از نفت

ایران حمایت میکنند و صرفا به امید اینکه تا حدودی بحرانهای اجتماعی درون جامعه آمریکا تشدید شود. آیا این بقول لنین محجیب و دهنش نیست؟ کمونیستهای چپ، بمناسبت بوخارینی ها در شوروی، در سالهای جنگ با آلمان معتقد بودند که باید حکومت شوها را انقلاب اکبر بزرگ ساطور امپریالیزم آلمان برود تا بحران اجتماعی در درون جامعه صنعتی و پیشرفته آلمان رشد کند. لنین این نظر بزرگشانسه را محجیب و دهنش مینامید. وزیر خارجه جمهوری خلق چین نیز سرکوب انقلاب در منطقه اقیانوس هند و خلیج فارس را کاملا تائید میکند و مقامات دیگر چینی میگویند که فایده این کار این است که پولش از کیمه منافع امپریالیستها خارج میشود و مشکلات بیننری برایشان بویجود می آورد. ۱

باری آنچه در این قسمت گفتیم و گذشته از اینکه بطور کلی نشاندهنده موضع اپورتونیستی و فرصت طلبانه دولت جمهوری خلق چین در قبال دولت های دست نشانده امپریالیزم است و بطور اخص نشاندهنده سیاست ارتجاعی و ضد خلقی این کشور در قبال مردم ایران است و بدینجهت ما موظف به موضع گیری کاملا قاطع و جدی در مقابل آن هستیم. هر کمونیستی این سیاست را قاطعانه محکوم نکند و خائن به توده هاست و سر نوشت محتومش ۱. به مطالب نقل شده از گفته مقامات چینی در پاسخ اتحادیه انقلابی رجوع شود.

است. با اینحال و رون پرفته افزایش بهای نفت بزیان بوزوازی کشورهای امپریالیستی است. علاوه بر این، صرف کنندگان نهایی کالا، یعنی کارگران و توده های مردم چه در کشورهای امپریالیستی، چه در کشورهای تولید کننده نفت و چه در سایر کشورهای اردوگاه سرمایه داری، از افزایش بهای نفت زیان می بینند. بدینجهت افزایش بهای نفت بحرانهای اجتماعی را در درون کشورهای جهان سرمایه داری و بویژه در کشورهای امپریالیستی تشدید میکند. اما این بهیچوجه چنان اطمینان ندهد که با سرکوب انقلاب در کشورهای فروتننده نفت مورد معامله قرار گیرد.

پس خلاصه و عریان شده می آید. دل رفقای چینی ایمن است که آنها از نفوذ آمریکا در منطقه خلیج و اقیانوس هند، از سرکوب انقلاب در ایران، از تقویت نقش و اندازه ای ایسرا در منطقه، از سرکوب جنبش خلقی طرفدار و مبارز جنبش های منطقه، از ضعف و از دست دادن ساختن جمهوری خلق یمن و از توسعه و تحکیم سرمایه داری وابسته در

جدائی از خلق و انفراد و بدنامی است. متأسفانه بسیاری از کونیه‌ستهای کشور ما این حقیقت را درک نکردند. مثلاً یکی از مجلات کونیه‌ستی ایران که در خارج منتشر میشود در توجیه سیاست خارجی چین مینویسد:

"... رشد روابط دیپلماتیک چین با کشورهای امپریالیستی و حکومتهای دستنشانده آنها همانند حکومت ایران و به هیچ عنوان نشانه عدم رعایت اصول لنینی در سیاست خارجی چین نیست بلکه در واقع این امپریالیستها و سایر دولت‌های ارتجاعی مانند رژیم ایران هستند که در مبارزاتشان علیه برقراری روابط دیپلماتیک با چین عقب نشینی کرده‌اند و اکنون خواستار مصالحه با چین گشته‌اند."

این ادعا برخلاف واقعیت است. زیرا درست است که برقراری روابط دیپلماتیک با چین از جانب امپریالیستها و دست‌نشانده‌گان، حاکی از عقب نشینی آنها است و علت آن نیرومند شدن جمهوری خلق چین و مجبور شدن آنها به اعتراف به این حقیقت است، ولی پوشیده و نینمودن داشت که جمهوری خلق چین نیز برای شناسایی از جانب امپریالیستها و دست‌نشانده‌گان و برای برقراری روابط دیپلماتیک با آنان، سیاستی اپورتونیستی در پیش گرفته و به بند و بستهای سیاسی و سازش‌های غیر قابل توجیه و ضد خلقی

متوسل شده است. فقط کافی است که به نمونه‌های داده شده در این مقاله بیکبار دیگر نگاه کنیم تا صحت این گفته ما نمایان شود. سخنان آقای "چی پنگ فی"، وزیر خارجه چین، در تهران که در این مقاله ذکر شد اگر نشانه عدم رعایت اصول لنینی "نیست پس چیست، او خیلی واضح و صریح سیاست پلید و فانداری ایران را در منطقه و به‌ویژه در خلیج فارس بطور کامل تا"بید میکند و بدون احساس شرم در مقابل خلق کبیر چین و دست‌آورد های مترک انقلاب چین را تا به انجا مورد توهین و تحقیر قرار میدهد که میگوید:

"طی بیش از صد سال اخیر هر دو کشور ما تجاوز و ستم امپریالیسم را دیده‌اند. امروز هر دو در مساعی تا"مین صلح و ترقی جهان و حفظ استقلال و حاکمیت ملی خود مجاهده میکنیم."

نصیحتیم این حرفها کجایش مهم است که هدفان ایرانی سیاست خارجی چین، کاسه‌های دافتر از آن، آن را نمیفهمند و میگویند "به هیچ عنوان نشانه عدم رعایت اصول لنینی در سیاست خارجی چین نیست". خلق ما در طی بیش از ۷۰ سال جنبش کونیه‌ستی در ایران، در کنار کونیه‌ستهای برجستهای چون حیدر عوایلی، علی مصیو، دکتر ارانسی و

خسرو روزه، کمونیت‌های عالم و مقلد نیسز زیاد دیده است و بهای گزافی هم برای آزمایش آنان پرداخته. بنابراین اکنون دیگر برای پیش قضاوت کردن دشوار نیست. بزودی مقلدان بی شخصیت و بی شهادت را که لیاقت آنرا ندارند تا به قدرت تاریخ سازتوده‌ها ایمان داشته باشند و برای یافتن یک حامی مطمئن به هر کاری تن می‌دهند، باز می‌شناسد و به زانه - دان تاریخ می‌اندازد.

۳. حمایت نکردن از جنبش‌های خلقی. دولت جمهوری خلق چین در سیاست خارجی جدید خود، کمک به جنبش‌های خلقی را چه در حرف و چه در عمل کاهش داده و احتیسی در مواردی با سرنوشتان جنبش‌ها معامله کرده است. دولت جمهوری خلق چین، کمک به جنبش‌های خلقی را آشکارا مربوط به تحمیت کامل آنها از تمام سیاست‌ها و خط‌مشی‌های خود میکند و در حالی که نلین صریحا میگوید: "ما باید بدون اینکه سوسیالیسم را از دست بدهیم، به هر قیامی که علیه دشمن عدو ما، یعنی بورژوازی قدرت‌های بزرگ، بر پا میشود، به شرط آنکه قیام یک طبقه ارتجاعی نباشد، کمک و مساعدت کنیم".^۱

دولت جمهوری خلق چین حتی وجود گرایش‌های

تکیه روی کلمات از ماست.
 ۱. نلین "نتایج بحث درباره تعیین سرنوشت (به نقل از جزوه "درباره جنبش‌های آزاد بیخش ملی" انتشارات مزدک)."

۱. اشاره به سخنان دوباره نقل شده "چی پنگ" فی "در این مقاله

رویزونیستی را در برخی جناح‌های رهبری یک جنبش، بهانه قرار میدهند تا کمک خود را به آن قطع کند و حتی بدولت ارتجاعی حاکم کمک کند تا آن را سرکوب نماید. البته این فقط یک بهانه ظاهری است و نکته سایل صرف‌آید تولوزیک مطرح نیست. مسئله اصلی این است که دولت جمهوری خلق چین، منافع ملی خود را ملاک و معیار قرار میدهد. بنابراین اگر به سود منافع ملیش باشد حتی دست‌شاه را هم می‌شمارد و از سیاست تجاوزگانه او در منطقه به عنوان "جارزه در راه استقلال ملی" دفاع میکند و خیلی ساده و راحت و این به اصطلاح "جارزه" را با جارزه ضد امپریالیستی خلق چین یکی میداند.^۱ اما اگر نره ای بزیمان منافع ملی اثر باشد و حتی حاضر است پا روی سینه جنبش‌های اصل خلقی هم بگذارد. بهترین نمونه این مدعی ما "جنبش‌های بیخس خلق عمان" است. دولت جمهوری خلق چین کمک - های خود را به این جنبش اصل خلقی که با آگاهی مارکسیست - لنینیستی درآمخته است بهانه اینکه تابع مطلق سیاست چین نیست قطع کرده است و آشکارا روی سرنوشت آن با امپریالیست - ها و شاه ایران معامله کرده است. از حضور او - گانهای آمریکایی در خلیج فارس و اقیانوس هند حمایت میکند و نقش‌زاند ارضی ایران در منطقه و

۱. نلین "نتایج بحث درباره تعیین سرنوشت (به نقل از جزوه "درباره جنبش‌های آزاد بیخش ملی" انتشارات مزدک)."

دولت جمهوری خلق چین حتی وجود گرایش‌های

باب‌الظنب که گذرگاه راه دریائی شرق به غرب از طریق کانال سوئز است و برای امپریالیسم و نیز دولت امریکائی و اهمیت درجه اول اقتصادی و نظامی دارد مسلط است. پس از اینکه نیروهای نظامی انگلیس در خلیج، فرار را بر قرار ترجیح دادند، امپریالیسم آمریکا از طریق عثمانی، شاه و ملک حسین و ملک فیصل و کوشید تا جنبش ظفار را سرکوب کند و جمهوری خلق بین راتحت فشار قرار دهد. اما از نظر نظامی موفقیتی به دست نیامد. در نتیجه، با یک کودتا قاپوس را بر حکومت عثمان نشانند تا به قول خودش کشور را مدرنیزه کند و به اصطلاح انگیزه انقلاب را از بین ببرد، یعنی روابط تولید سرمایه‌داری وابسته را رشد دهد، بقایای روابط تولید ما قبل سرمایه‌داری را از بین ببرد و همه اصلاحات اجتماعی به مردم بدهد. ولی این کارها فقط عده معدودی از جناح‌های مردم جنبش ظفار را جذب کرد و خلق همچنان به پیکار خود ادامه داد. اکنون که نیروهای نظامی ایران و کمک‌های عربستان واردن علا ضعف خود را در برابر جنبش خلق ظفار نشان دادند، امپریالیسم توطئه محاصره نظامی ظفار و جمهوری خلق بین را چیده است: در بین شمالی بوسیله یکی از عوامل خود کودتای نظامی کرده و در حبه یک دار و دسته نظامی را برهبری یک عامل شناخته شده سیا (مایکل امان اندوم) که در جنگ

از جمله سرکوب جنبش ظفار (جنبش‌هایی بخش‌عمان) را به عنوان " مبارزه در راه استقلال و حاکمیت ملی مردم ایران " تائید و پشتیبانی می‌نماید. این دیگر صفحهای است که صرفنظر از وظایف انترناسیونالیستی به منافع مستقیم خلق ما ارتباط دارد و ما حاضر نیستیم نرمای از آن چشم‌پوشی کنیم. در جنگ ظفار دستهای فرزندان کارگران و دهقانان کشور ما در لباس سرباز ایرانی به خون آغشته میشود. ما اجازه نمی‌دهیم که این جنگ تجاوزکارانه ادامه یابد، ما بنا به سفارش لنین آن را به یک جنگ داخلی تبدیل میکنیم. این امر ماحق است و قاطعانه هشدار میدهم که هرکس سیاستی مخالف آن برگزیند اینس خود اوست که " با ما نیست و لاجرم در مقابل ما است " .

باری جنبش ظفار امید منطقه خلیج فارس و شبه جزیره عربستان است. چنانکه قبلا هم گفتیم، این جنبش عمیقاً خلقی است و با آگاهی سوسیالیستی نیز درآمخته شده و از آنجا که یکی از شاه‌رگهای حیاتی امپریالیسم یعنی تنگ هرمز را تهدید میکند شده با مورد توجه امپریالیسم است. در جنوب ظفار نیز جمهوری خلق بین (جنبش) قرار دارد که از جنبش ظفار وسیعاً حمایت میکند و گذشته از این، بر تنگ

افسران وابسته به حزب کمونیست سودان دست به کودتائی زدند و جعفر نمیری را از ریاست جمهوری برداشتند و خود حکومت را بدست گرفتند. ولی ظاهراً دولت لیبی و مصر متحداً به نمیری کمک کردند تا حکومت کودتا را سرنگون کند و خود به حکومت بازگردد. پس از این واقعه، نمیری دست به قتل عام کمونیستها زد و از جمله رهبر حزب کمونیست سودان را اعدام نمود. دولت جمهوری خلق چین، کودتا و حزب کمونیست سودان را محکوم نمود و بدین کوچکترین اعتراضی به قتل عام کمونیستها، نمیری را در بست تأیید کرد و در واقع با این عمل خود او را در آدامکشی بیشتر تشجیع نمود. و بعد هم قضیه را چنین توجیه کردند:

" سال گذشته با اصطلاح کمونیستها در این مورد در تیانجی با امیرالیزم شوروی برای وارگون کردن دولت رئیس جمهور جعفر نمیری "کودتای قصری" ترتیب دادند... کودتای قصری هیچ گونه نقطه مشترکی با انقلاب ندارد. در واقع این کوشش مذبحانهای بود به وسیله اتحاد شوروی، از طریق حزب متحدشان در سودان برای سرنگونی دولتی که با چین دوست بود." ۱

در این گفته فقط يك واقعیت وجود دارد و آن اعتراف

که برای آمریکا هیچنگه روی کار آورده است و تا با مبارزه ضد فئودالی و توسعه روابط سرنا... بهداری وابسته و همراه با آن پارهای اصلاحات اجتماعی، جنبش پالنت ارتزده حبشه را که در جنوب جمهوری خلق چین و در طرف پائین تنگه بابالندب قرار دارد به سازش وادارد (کاری که در زمان هیلاسلاسی، با وساطت همسین ۳ مان اندوم موفق به انجام آن نشد) کنترل بابالندب را به دست بیاورد و جمهوری خلق چین و جنبش ظفار را در منطقه منفرد سازد و از همه سو مورد تهدید قرار دهد. از سوی دیگر قدرت در حال رشد دریائی ایران در خلیج فارس دریای عمان و شمال اقیانوس هند و ناوگانهای آمریکا جنبش رهایی بخش عمان و جمهوری خلق چین را زیر دلبین گذاشتهاند. در چنین شرایطی دولت جمهوری خلق چین، گویا برای جلوگیری از توسعه شوروی، با حضور نظامی آمریکا در آبهای این منطقه و با سیاست نظامی تجاوز کارانه ایسان، موافق است و آنرا در بست تأیید میکند. ما این سیاست فرصت طلبانه و ناسیونالیستی دولت جمهوری خلق چین را قاطعانه محکوم میکنیم و با شجاعت در مقابل آن می ایستیم. ما سیاست بنده و بست و معاطله با سرنوشته خلق ظفار را نمیتوانیم تحمل کنیم. این اراده خلل ناپذیر خلق ما است.

یک نمونه دیگر از این سیاست چین، در مورد کودتای کمونیستها در سودان است. قضیه از این قرار بود که

۱ - سیاست چین سیاسی لنینیستی، منتشر شده از طرف اتحادیه انقلابی.

بسه ملاک قرار دادن ضابطه ملی دولت چین است. بر این قیاس میتوان حتی جازه انقلابیون ایران را هم برای سرنگون کردن ششاه " کوشش مذموب" خانهای برای سرنگونی دولتی که با چین دوست است " نامید . سایر جملات آن چیزی بجز لفاظی و شعار بی محتوا نیست . برای روشن شدن طلب بیشتر توضیح بدیم :

میدانیم که نمری ناپنده بروزواری ملسسی سودان بود و ولی بروزواری ملی همیشه مترقی نیست . بروزواری ملی به حکومت رسیده کم کم پراست گرایش پیدا میکند و در این امر هیچ گریزی نیست . زیرا تعادل در جازه اضداد يك حالت نسبی و موقت است . قانون مطلق در باره جازه بین اضداد ، رشد تضاد است . بروزواری ملی پس از رسیدن به حکومت نمیتواند تضاد خود را با زحمتکشان به حال تعادل نگهدارد ، این تضاد رشد میکند و بروزواری ملی حاکم ناچار است که بسوی امریالیزم گرایش پیدا کند . تعادل در تضاد بین بروزواری ملی و زحمتکشان فقط تا زمانی که وحدت در مبارزه ضد امریالیستی آنها وجود دارد امکان پذیر است . در سالهای اخیر ، گرایش پراست را بسادگی در حکومت نمری میتوان دید . اما در مورد کودتا نخست باید بگویم که این کودتا از جانب يك سازمان یا گروه محدود کونیستی انجام نگرفته بلکه از جانب حزب کونیست سودان که قانونی بوده و فعالیت

علنی نیز داشته و در نتیجه دارای امکانات وسیع کار سیاسی و سازماندهی در میان مردم بوده ، انجام گرفته . بطور کلی ، کودتا وسیله تصرف مرکز حکومت است و يك حزب کونیست هم نمیتواند در شرایطی مشخص دست به کودتا بزند و بدین وسیله مرکز حکومت را تصرف کند . این فقط جزئی از انقلاب است که ممکن است جنگ داخلی پیش از آن باشد یا پس از آن . شرط درست بودن کودتا از جانب حزب کونیست ، امکان موفقیت آن و احتمال بدست آوردن موقعیت بهتر برای مبارزه است ، وگرنه کودتا بی فایده وسیله مطلقا بدی نیست . ماهیت انقلاب را چگونگی مبارزه طبقاتی در پیش و پس از بدست گرفتن حکومت معین میکند ، نه چگونگی تکنیکی تصرف مرکز حکومت که بستگی بشرایط مشخص دارد . اما آیا کودتای کونیست های سودان درست بوده ؟ جواب به این مسئله بستگی چگونگی ارزیابی حزب کونیست سودان از نیروهای انقلاب و شرایط مشخص دارد . اگر حزب نمیتوانست حکومت را نگهدارد مسلما درست بوده . این مسئله ای است که زیاد به بحث ما مربوط نمیشود ، زیرا جمهوری خلق چین کودتای سودان را بخاطر عدم امکان موفقیت آن محکوم نکرده است . جمهوری خلق چین کودتای سودان را بدین جهت محکوم کرده که کودتا مطلقا بد است و نیز بدین جهت که از جانب " به اصطلاح " کونیست ها و از طرف " شوروی " و بر علیه " دولتی که دوست

چین بوده است " انجام گرفته . یعنی دولت جمهوری خلق چین علاوه بر بر خورد دکامنیستی با مفهوم کودتا ، حزب کمونیست سودان را بخاطر داشتن گرایش‌ها و یا حتی خط مشی رویزیونیستی طغیان کرده و آنرا "باصطلاح کمونیست‌ها" تامیبه و نماینده "امپریالیزم شوروی" بشمار آورده

ولی نمری را که نماینده بورژوازی ملی سودان است به عنوان "دوست" چین مورد تأیید قرار داده . در اینجا دیگر طبقات و جازه طبقاتی درون جامعه اصلا مطرح نیست . بورژوازی حاکم جامعه که دوست چین است خوب است ، اما حزب کمونیست ، چون ایدئولوژی خود بورژوازی در آن نفوذ کرده است و خط مشی رویزیونیستی شوروی را تأیید میکند بسد است و اگر بیزر ساطور بورژوازی ملی میروند و حتی رهبرش هم اعلام میشود ، دولت جمهوری خلق چین حتی هیچ گونه واکنش اعتراضی هم نباید از خود نشان بدهد . اما در اینجا این سؤال پیش میآید که علت چیست و چرا جمهوری خلق چین در بر خورد با این مسئله چنین سیاستی را برگزیده است . میگوئیم علت اصلی در همان عبارت کوتاه "دولتی که دوست چین بود" نهفته است . این عبارت را روشن تر کنیم و حجم جادلات بازرگانی چین با سودان در سال ۱۹۷۰ نسبت به سال قبل ۳۴ درصد افزایش پیدا کرده و مهم تر اینکه سودان از نظر آهنگ افزایش حجم مبادلاتش با چین ، در سال ۱۹۷۰ ، چهارمین کشور بوده است (مقام های اول و دوم و سوم را

بترتیب : نروژ ، دانمارک و فنلاند داشته اند) . با این حساب بهتر است در توصیف سودان بجای عبارت "دولتی که دوست چین بود" بگوئیم "دولتی که شتری چین بود" .

نمونه دیگری از سیاست نادرست جمهوری خلق چین در برخورد با جنبش های خلسقی ، در مورد جنبش استقلال طلبانه مردم بنگلادش است : قبل از اینکه موضوع تجزیه بنگلادش و دخالت هند وستان پیش بیاید ، سرزمین بنگلادش که هزاران کیلومتر از سرزمین پاکستان فاصله دارد ، سرزمین بزرگ هند وستان بین آن دو قرار دارد ، جز کشور پاکستان بود . جمعیت بنگلادش در حدود ۸۰ میلیون و تقریبا دو برابر جمعیت پاکستان اصلی بود . فعلا به سابقه تاریخی این قضیه و ایجاد کشور هنوی پاکستان از این دو سرزمینی که نه پیوستگی جغرافیائی بسایک دیگر دارند و نه مردم آن دارای وحدت اقتصادی و فرهنگی هستند نمی پردازیم ، فقط این نکته را متذکر میشویم که بر مردم بنگلادش که پاکستان شرقی نامیده میشد ، از جانب پاکستان (پاکستان غربی) ستم ملی روا میگردد . مردم بنگلادش از نظر اقتصادی ، سیاسی و سایر حقوق اجتماعی در وضع بسیار بدتری از مردم پاکستان غربی بودند و سلطه اقتصادی و اجتماعی پاکستان غربی بر آنان اعمال میشد . بدینجهت مردم بنگلادش همه طرفدار استقلال بودند و بسیاری

چین بوده است " انجام گرفته . یعنی دولت جمهوری خلق چین علاوه بر بر خورد دکامنیستی با مفهوم کودتا ، حزب کمونیست سودان را بخاطر داشتن گرایش‌ها و یا حتی خط مشی رویزیونیستی طغیان کرده و آنرا "باصطلاح کمونیست‌ها" تامیبه و نماینده "امپریالیزم شوروی" بشمار آورده

ولی نمری را که نماینده بورژوازی ملی سودان است به عنوان "دوست" چین مورد تأیید قرار داده . در اینجا دیگر طبقات و جازه طبقاتی درون جامعه اصلا مطرح نیست . بورژوازی حاکم جامعه که دوست چین است خوب است ، اما حزب کمونیست ، چون ایدئولوژی خود بورژوازی در آن نفوذ کرده است و خط مشی رویزیونیستی شوروی را تأیید میکند بسد است و اگر بیزر ساطور بورژوازی ملی میروند و حتی رهبرش هم اعلام میشود ، دولت جمهوری خلق چین حتی هیچ گونه واکنش اعتراضی هم نباید از خود نشان بدهد . اما در اینجا این سؤال پیش میآید که علت چیست و چرا جمهوری خلق چین در بر خورد با این مسئله چنین سیاستی را برگزیده است . میگوئیم علت اصلی در همان عبارت کوتاه "دولتی که دوست چین بود" نهفته است . این عبارت را روشن تر کنیم و حجم جادلات بازرگانی چین با سودان در سال ۱۹۷۰ نسبت به سال قبل ۳۴ درصد افزایش پیدا کرده و مهم تر اینکه سودان از نظر آهنگ افزایش حجم مبادلاتش با چین ، در سال ۱۹۷۰ ، چهارمین کشور بوده است (مقام های اول و دوم و سوم را

آن مبارزه میکردند. اما نیروهای شرقی در بنگلادش وجود نداشتند و یا در چنان وضعی نبودند که بتوانند استقلال خواهی ملی مردم بنگلادش را تابع مبارزه طبقاتی کنند و آن را بحسب درست انقلابی هدایت نمایند. در نتیجه عناصر ناسوسیست و نالیستی مانند حزب عوامی لیک برهبری شیخ مجیب الرحمن گرداننده مبارزه استقلال خواهانه مردم شدند. در انتخابات مجلس ملی پاکستان قبل از تجزیه بنگلادش، حزب عوامی لیک شیخ مجیب در پارلمان اکثریتی عظیم بدست آورد، بطوری که حکومت پاکستان وحشتزده شده، مجلس را منحل و شیخ مجیب و برخی هواداران را بزندان افکند. این امر مردم بنگلادش را سخت خشمگین ساخت. قیام مردم امری ناگزیر بود ولی محافظ حاکمه پاکستان قادر بدرك این موضوع نبودند و فقط سیاست سرکوب مطلق را قبول داشتند. در صورتیکه سرکوب سبب تدوم مبارزه میشد و تدوم مبارزه نیز عناصر شرقی جنبش را رو میآورد و جنبش را بسوی یک مبارزه آگاهانه طبقاتی رهنمون میشد. این امر را هندوستان بخوبی درک میکرد و از آن وحشت داشت، زیرا در صورت پیدایش و اعتلای یک جنبش انقلابی در بنگلادش، سرسوخ آن به ایالات شرقی هندوستان و از جمله به میان بنگالی های غریب که نزد یکی ملی نیز با مردم بنگلادش داشتند، حتی بود. در نتیجه هندوستان

علاقه داشت که مسئله را بدین صورت فیصله دهد که جنبش مردم بنگلادش در حد یک استقلال خواهی ملی صرف و تحت رهبری ناسوسیست ها پیروز شود. بدینجهت بمنفع حزب عوامی لیک وارد عمل شد. امریالیست ها نیز سود خود را در این تشخیص دادند که در مقابل این قضیه که انجام آنرا میدانستند بی تفاوت بمانند در پاکستان نیز جناح واقعین تر همان حکومت مرجع سابق روی کار آمد و به تجزیه بنگلادش کردن گذاردند تا از عواقب "زبانانسر" آن در امان بمانند. البته اگر هندوستان دخالت نمیکرد و دولت پاکستان همچنان سیاست سرکوب مطلق را در پیش میگرفت، عناصر ناسوسیست جنبش از ادامه راه بازمی ماندند و برای تدوین شناخته میشدند و رهبری بدست عناصر شرقی جنبش میافتاد. اما این وضع پیش نیامد، هندوستان به نفع عوامی لیک دخالت کرد و پاکستان و حامیان غریب هم تجزیه را سرانجام پذیرفتند. در این شرایط نیروهای انقلابی خارجی و داخلی میبایست چه میکردند؟ مسلماً دفاع از موضع دولت پاکستان غریب به این بهانه که سبب تشدید بیشتر تضاد و در نهایت سبب حل قطعی تر مسئله میگردد نمی تواند یک سیاست مارکسیست - لنینیستی باشد، بلکه یک سیاست فرصت طلبانه (اپورتونیستی) است. یک نیروی انقلابی مارکسیست - لنینیست داخلی میبایست از موضع خلق بنگلادش که خواستار استقلال

و رهائی از ستم ملی پاکستان فریب بود حمایت
 میکرد و در ضمن به افشاکری رهبری جنبش و ناتوانی
 آن در حل قطعی مسئله میپرداخت و علت حمایت
 مستقیم هندوستان از جنبش و سرانجام علت تأیید
 آن بوسیله غرب را برای توده‌ها توضیح میداد و با-
 لآخره راه درست مبارزه ملی، یعنی لزوم تبعیت
 آن از مبارزه طبقاتی را تبلیغ مینمود. یک نیروی
 مارکسیست - لنینیست خارجی نیز باید در عین
 حمایت از حق مسلم آزادی خواهی خلق بنگلادش
 و محکوم کردن ستم ملی دولت پاکستان بر خلق
 بنگلادش به ماهیت حمایت هندوستان و تأیید فریب
 اشاره مینمود و آن را افشا میکرد. در حالی که
 جمهوری خلق چین و کمونیستهای بنگالی همواره
 آن دولت به محکوم کردن استقلال خواهی خلق
 بنگلادش میپرداختند و ستم ملی دولت ارتجاعی
 پاکستان را بطور در بست تأیید کردند و با این
 سیاست فرصت طلبانه، خود را در میان خلق
 بنگلادش و مردم جهان منفرد ساختند. برای
 توده‌های بنگال شرقی، اگر چه هدفهای پنهان
 هندوستان روشن نبود ولی ستم و تبعیض ملی
 دولت پاکستان نیز قابل تحمل نبود و در مبارزه
 با آن تصمیم قاطع داشتند. در این صورت هر
 گونه سیاستی بر خلاف استقلال خواهی خلق
 از جانب کمونیست‌ها، فقط میتواند سبب تقویت
 جناح‌های راست‌تر رهبری در جنبش شود و هند-
 وستان را در بهره برداری از جنبش کک کند.

* * * *

دولت جمهوری خلق چین و کمونیست‌های بنگالیسی
 هوا در آن دولت، حتی قدرت یک پیشینی واقع -
 بینانه را در این مورد نداشته‌اند. آنها از چیزی
 دفاع کردند که محکوم به شکست بود و حتی این
 شکست را بسیاری از معادل حاکم پاکستان هم
 (جناح بوتو) بخوبی پیش‌بینی می کردند. بعبارت
 دیگر، سیاست چین در این مورد نه تنها حمایت
 از موضعی ناسیونالیستی و اپورتونیستی بود، بلکه
 از واقع‌بینی ماتریالیستی نیز غاری بود. بند پنج
 دولت جمهوری خلق چین و کمونیست‌های هوا در
 آن دولت از ماجرا عقب ماندند و فقط از پشت سر
 داد و فریاد میپوید کردند. آنها با سیاست خود
 هیچ کاری نتوانستند بکنند و نه توده‌ها را بسوی
 خود جذب کردند، نه از تجزیه پاکستان که
 بر خلاف تعالیشان بود نتوانستند جلو بگیرند و نه
 در این میان چیزی دست خودشان را گرفت. حتی
 دولت پاکستان هم با یک لبخند تشکر سیاستمداران
 را رد کرد و تجزیه بنگلادش را منطقی تر یافت.
 سیاستی فرصت طلبانه که در ضمن هیچ سودی در
 بر نداشت. این شکست میتواند در سرهای
 زیادی برای کمونیست‌های بنگالی و سایر کمونیستها
 جهان به همراه داشته باشد.

بهر حال آنچه تا کنون گفتیم، یکی در باره علل انحرافهای ناسیونالیستی و اپورتونیستی ممکن در سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی بطور کلی بود که در قسمت اول مقاله آمد و یکی دیگر هم تشریح جهت گیری های نادرست سیاست خارجی چین و ذکر نمونه هایی از آن بود که قسمت دوم مقاله را تشکیل دارد، اکنون این مسئله که چرا دولت جمهوری خلق چین، چنین سیاستها

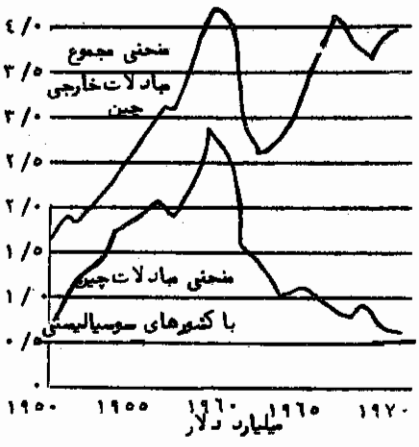
پس از روی کار آمدن روزیونیست های خروشچفسی در شوروی، دولت جمهوری خلق چین شجاعانه به انتقاد از آنان پرداخت و بهرانه روی انتقادها و نقطه نظرهای درست و اصولی خود ایستاد، اما از آن جا که نظرات و دسیسه های خروشچفسی ها، ناشی از اشتباهات تئوریک نبود، بلکه دارای منشأ مشخص اقتصادی و اجتماعی بود، انتقادهای چین نتیجه ای بیار نیاورد و اکثر کشورهای سوسیالیستی که در ساختمان اقتصاد، حزب و دولت شان دقیقاً از الگوی شوروی با تمام اشتباهات تاریخی آن پیروی کرده بودند و در نتیجه تحولات شوروی برای آنان بیگانه نبود، بسوی خروشچفسی ها جذب شدند. دولت چین رهبری اپوزیسیون وفادار به مارکسیزم - لنینیسم را به عهده گرفت و تحت رهبری رفیق مائو تسدوون، تحلیل های ارزنده ای از پدیده "روزیونیسم جدید" یا "روزیونیسم خروشچفسی" ارائه داد. در عرض دولت شوروی برای تحت فشار قرار دادن چین به تمام وسایل ممکن متوسل شد.

به نظر ما انحرافات ناسیونالیستی و اپورتونیستی در سیاست خارجی جمهوری خلق چین، زائیده اشتباهات رهبری حزب و دولت، در تعیین خطوط سیاست اقتصادی جامعه است و چنانکه نشان خواهد داد، این سیاست اقتصادی میتواند سبب تقویت بورژوازی بوروکراتیک در جامعه چین گردد. به بیان روشنتر، انحرافات سیاست خارجی چین، ناشی از نفوذ بورژوازی در رهبری حزب و دولت نیست، بلکه ناشی از اشتباهات تاریخی حزب پرولتاریا است، ولی اگر این اشتباهات تصحیح نشود، سبب رشد بورژوازی در جامعه و نفوذ آن در حزب و دولت میگردد. بدینجهت این موضوع اهمیت آنرا دارد که مورد بررسی های فراوانی قرار گیرد. ما در اینجا فقط یک طرح کلی از مسئله را ارائه خواهیم داد:

سر انجام در اواخر سال ۱۹۵۹ شوروی کلیه کمکهای علمی و فنی و اقتصادی خود را به چین قطع کرد. قراردادهای وام صنعتی که کمک مؤثری در پیشرفت صنعتی چین بود، قطع گردید. تمام کارشناسان فرا خوانده شدند. بطوری که در عرض یک روز کارشناسان تمام کارخانه های در دست ساختمان را نیمه تمامها کردند و تحویل تجهیزات و مواد خام قطع گردید. حتی تحویل قطعات یدکی را هم قطع کردند و در

نتیجه ماشین آلانی که یکی از قطعاتش میشتکت
یا خراب میشد بصورت آهن پارهای در می آمد .
مهندسان شوروی نقشه های ماشین آلات ساختن
... ها کارخانه ها و غیره را با خود بردند . مثلا
ساختمان پل معروف نانکین که با کمک مهندسان
شوروی ساخته میشد ، پس از رفتن آنها بگلی متو -
قف ماند . چینی ها برای ادامه ساختمان این پل
شروع به کار کردند و تنها برای تهیه فولاد مخصوص
مورد نیاز این پل ، دو سال تمام تحقیق و مطالعه
کردند . خلاصه قطع ناگهانی کمکهای شوروی باعث
توقف در رشته های مختلف صنعتی چین شد و
و ضربات سنگینی به اقتصاد این کشور زد . رکود
اقتصادی شدیدی بوجود آمد و برنامه عصرانسی
دوم (۱۹۵۸ - ۶۲) عملاً متوقف گردید . برنامه
عمرانی سوم هم با سه سال تاخیر از پایان برنامه
دوم توانست شروع شود یعنی از سال ۱۹۶۶ -

در سالهای بعد ، سیاست خودداری از رابطه
اقتصادی با سایر کشورهای سوسیالیستی ادامه
یافت اما سیاست بی نیازی و اتکالی به خود بطور
کامل رعایت نگردید و چین کوشید روابط اقتصادی
خود را با کشورهای غیر سوسیالیست (کشورهای
امپریالیست مستعمره وابسته) توسعه دهد .
از سال ۱۹۶۳ صادرات و واردات چین به کشورهای
غیر سوسیالیست رو با افزایش گذاشت و بتدریج حجم
معاملات گذشته از کشورهای سوسیالیست بکشورها
غیر سوسیالیست انتقال یافت . بطوری که در سال ۷۱
در حدود ۸۰ درصد تجارت خارجی چین با کشور
های امپریالیستی بود . هم اکنون هم روز به
روز مبادلات اقتصادی چین با کشورهای غیر سو -
سیالیست در حال افزایش است . نمودار زیر تحول
تجارت خارجی چین را از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰
نشان میدهد .



تجربه تلخی که جمهوری خلق چین از این واقعه بسود
که باید بیش از پیش یک سیاست "بی نیازی" را در پیش
گیرد و برای ساختمان سوسیالیزم با اتکالی کامل بر منابع
خود عمل کند . سیاست اتکا بخود و بی نیازی تا سالها
همچنان تعقیب شد و موفقیت های بزرگی نیز بدست
آمد بطوری که از سال ۱۹۶۲ به بعد ، یعنی دو سال
پس از قطع کمک های شوروی ، اقتصاد چین دوباره روبه
بهبود گذاشت و تولیدات صنعتی رو به افزایش نمود .
محصولات کشاورزی نیز که توجیه ویژه ای به آن شده بسود
افزایش یافت .

چنانکه در این جدول هم نمودار است تجارت خارجی چین از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ به نحوی نظم و سریع افزایش یافته و در سال ۱۹۵۹ به اوج خود رسیده. در این مدت قسمت اعظم تجارت خارجی چین با کشورهای سوسیالیستی بود که ضحنی زیرین جدول، نماینده آن است و تجارت با کشورهای غیر سوسیالیست فقط به مقدار کم و ثابتی بوده که در این مدت تقریباً دچار تغییری نشده. ضحنی جداگانه جداول خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست در این نمودار رسم نشده ولی فاصله بین دو ضحنی نمودار آن است. بدین ترتیب میبینیم که از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ حجم جداول خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست تقریباً تغییری نمیکند. اگر بخواهیم ضحنی تجارت خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست را، از روی این دو ضحنی و بطور جداگانه رسم کنیم، خطی بدست میآید که از حدود رقم یک میلیارد دلار نمودار شروع میشود و موازی با محور افقی نمودار تا مقابل رقم نشانه هنده سال ۱۹۵۹ پیش میرود و از آن به بعد، با شیبی تند که تند تر از ضحنی بالایی نمودار است بالا میرود. این ضحنی تحول ناگهانی و سریع روابط اقتصادی چین را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته نشان خواهد داد. ضحنی بالایی نماینده مجموع جداول خارجی چین در بین سال های ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۰ است. شیب صعودی قسمت قبل از ماکزیم

ضحنی نشانه هنده رشد جداول چین با کشورهای سوسیالیستی است. حجم جداول خارجی چین با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته، چنانکه گفتیم، در طول این قسمت از ضحنی یعنی در فاصله بین سالهای ۵۹ - ۱۹۵۰ تقریباً تغییری نکرده و معادل مقدار ثابتی در حدود ۱ میلیارد دلار است. شیب صعودی بعد از ماکزیم هم فقط ناشی از جداول چین با کشورهای غیر سوسیالیست (امپریالیستی و وابسته و مستعمره) است زیرا در این مدت جداول چین با کشورهای سوسیالیستی کاهش یافته. لازم به یاد آوری است که آهنگ افزایش حجم جداول اقتصادی چین با کشورهای غیر سوسیالیست از شیب این ضحنی تند تر بوده است، زیرا این نشانه هنده مجموع جداول است و بنا بر این کاهش حجم جداول با کشورهای سوسیالیستی را نیز در خود دارد.

این داده ها به خوبی نشان میدهند که چین در رابطه اقتصادی خود با کشورهای سوسیالیستی دچار چپ روی شده، یعنی پس از شروع مبارزه ایدئولوژیک با آنها وحدت را در سطح دیگری رعایت نکرده و تضاد خود را با آنها به تضاد مطلق تبدیل نموده. درست است که ادامه ضابطات اقتصادی چین با شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در سطح قبل از سال ۵۹ و به همان شکل، دیگر امکان پذیر نبود، ولی امکان توافقیهای اقتصادی

چنانکه در این جدول هم نمودار است تجارت خارجی چین از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ به نحوی نظم و سریع افزایش یافته و در سال ۱۹۵۹ به اوج خود رسیده. در این مدت قسمت اعظم تجارت خارجی چین با کشورهای سوسیالیستی بود که ضحنی زیرین جدول، نماینده آن است و تجارت با کشورهای غیر سوسیالیست فقط به مقدار کم و ثابتی بوده که در این مدت تقریباً دچار تغییری نشده. ضحنی جداگانه جداول خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست در این نمودار رسم نشده ولی فاصله بین دو ضحنی نمودار آن است. بدین ترتیب میبینیم که از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ حجم جداول خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست تقریباً تغییری نمیکند. اگر بخواهیم ضحنی تجارت خارجی چین با کشورهای غیر سوسیالیست را، از روی این دو ضحنی و بطور جداگانه رسم کنیم، خطی بدست میآید که از حدود رقم یک میلیارد دلار نمودار شروع میشود و موازی با محور افقی نمودار تا مقابل رقم نشانه هنده سال ۱۹۵۹ پیش میرود و از آن به بعد، با شیبی تند که تند تر از ضحنی بالایی نمودار است بالا میرود. این ضحنی تحول ناگهانی و سریع روابط اقتصادی چین را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته نشان خواهد داد. ضحنی بالایی نماینده مجموع جداول خارجی چین در بین سال های ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۰ است. شیب صعودی قسمت قبل از ماکزیم

رود نیا، پرتغال (قبل از کودتای اسپینولا) و غیره نیز پیوسته گسترش داد . در سال ۱۹۶۷ یکی از روزنامه های زاجیا نوشته بود که حجم صادرات بازرگانی پکن و پورتوریکو بالغ بر ۲۰ میلیون لیره استرلینگ است . ساندی تایمز روزنامه انگلیسی در شماره اول اکتبر ۱۹۶۷ خود نوشت که پکن در اوت ۱۹۶۷ یک پنجم تولید کروم رود نیا (۶۰۰۰ تن) را خریده و در " به ایرا " یکی از بنادر موزامبیک بار کشتی های پرتغالی کرده است . در سال ۱۹۶۶ صادرات چین به مستعمرات پرتغال در آفریقا تجاوا از ۳۵ میلیون دلار بود .

طرف عمده بازرگانی چین ،

کشورهائی امریکایستی و نسبت نشاندگان هستند . در سال ۱۹۷۰، کشور ژاپن در ردیف اول لیست معامله کنندگان با جمهوری خلق چین قرار داشت . حجم صادرات بازرگانی ژاپن با چین در این سال ۸۲۲/۷ میلیون دلار بود و نسبت به سال قبل ۳۴ درصد افزایش یافت . بعد از ژاپن، هنگ کنگ، آلمان غربی، استرالیا، انگلستان، کانادا، فرانسه و سنگاپور قرار داشت . از جمله حجم صادرات بازرگانی چین با استرالیا در سال ۱۹۷۰ نسبت به سال قبل ۲۲ درصد افزایش یافت .

پس از برقرار شدن روابط دیپلماتیک بین

ایران و جمهوری خلق چین، بیش از هرکن سرمایه داران بزرگ ایران خوشحال شدند و بلافاصله

با آنها کابیش وجود داشت . در صورتی که جمهوری خلق چین نه تنها وحدت با شوروی را در مقابل امریکایمزم در هیچ سطحی نپذیرفت بلکه اتحاد شوروی را " سوسیال - امریکالیسم " و خطرناکتر از امریکالیستهای آمریکا و اروپا اعلام کرد . سیاست حمله به شوروی هم به هیچ وجه در سطح یک مبارزه اصولی ایدئولوژیک باقی نماند بلکه جمهوری خلق چین و این مبارزه را حتی به جلسات کونگوم سازمان ملل و به مجالس ضیافت سرمایه داران نیز کشاند و در همین اینکه به روزنامه مردم جدید حمله میکرد، از تیتو و چائوشسکو در مقابل شوروی حمایت نمود .

این سیاست چپ روانه جمهوری خلق چین را در وضعیت دشواری قرار داد و نتیجه منطقی چپ روی هم از بی آن آمد، یعنی ناتوانی در اجرای شعارهای بلند پروازانه و حساب نشده ؛ بدین ترتیب که جمهوری خلق چین اگر رابطه اقتصادی خود را با کشورهای سوسیالیستی تقریباً قطع کرد و بسیاری از مدت کوتاهی نتوانست به سیاست اتکا به خود و بسی نیازی متکی باشد و سرعت روابط اقتصادی خود را با کشورهای امریکالیست و وابسته و مستعمره گسترش داد . چیزی نگذشت که جای کشورهای سوسیالیستی را در معامله با چین، کشورهای امریکالیستی و وابسته و مستعمره گرفتند . جمهوری خلق چین حتی بسا ارتجاعی ترین کشورهای جهان نیز روابط اقتصادی برقرار کرد و بازرگانی خود را با رژیم های آفریقای جنوبی

روشنی به بازار تهران داد و معلوم کرد که چه کالاهایی از ایران قابل صدور به چین کونیست است و متقابلاً چه کالاهایی از چین میتوان وارد کرد. با احتمال توسعه مناسبات سیاسی بین ایران و چین کونیست و مبادله سفیره مسئله بازرگانی، مخصوصاً مبادله کالا مقدم بر هر کار دیگری^۱ است. آقای عبد العلی قرطاطیان سرطایه دار و کار-

خانه دار معروف که قبلاً از او یاد شد، با خوشحالی در مصاحبهای در همان شماره مجله میفرسند:

"پس از برقراری ارتباط سیاسی با چین، محدودیت بازرگانی لغو شد و انجام معاملات با چین تابع مقررات عمومی صادرات و واردات گردید."

مطالعه در هدف و نتایج سفر این هیئت و هیئت های مشابه نشان میدهد که برخلاف ادعای مقامات سیاسی دولت جمهوری خلق چین ولت بسر قراری روابط سیاسی با ایران از جانب آن دولت به هیچوجه به اصطلاح "جاریه ایران با امپریالیستها بر سر قیمت نفت" وغیره نبود. اگر دولت جمهوری خلق چین نمایندگانش را به جشنهای گنیف و صخره ۲۵۰۰ ساله میفرستد، اگر خواهر شاه، فرح و مادرش به چین دعوت میشوند و اگر چی پنگ فی سیاست "مستقل ملی" ایران را می ستایند و تجاویز نظامی ایران را به ظفار مورد تأیید قرار میدهند، بخاطر

تا کید از دست.

۱. مجله "اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران" سال دوم شماره نهم (آذر ماه ۵۰) ص ۸۴.

یک هیئت بازرگانی از جانب به اصطلاح "بخش خصوصی" اقتصاد ایران، یعنی از جانب سرطایه داران بزرگ وابسته به امپریالیزم روانه چین گردید. این هیئت مرکب از بزرگترین سرطایه داران ایران با نمایندگانشان بود، مانند:

عبد العلی قرطاطیان سرطایه دار و اشراف زاد معروف ایران

دکتر احد ضیائی مشاور بانک توسعه صنعتی ایران حبیب القانیان سرطایه دار معروف

حبیب لاجوردی از گروه صنعتی بهشور

میهند سرجمند نوشیروانی از شرکت صادراتی پتینه ایران

علی کوچکملی

مهدی لشکری

محمود رضائی

ناصر اولیا شیرازی

مصطفی اخوان

آنها پس از ورود به چین مورد استقبال "لی سین نین" نایب نخست وزیر چین قرار گرفتند و از آنها به گری پذیرائی شد. مجله "اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران" که در واقع ارگان سرطایه داران کبریا در ایران است در شماره آذر ماه ۱۳۵۰ خود در مورد سفر این هیئت نوشت:

"سفر هیئت بازرگانی اعضای اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران به چین کونیست، در بازار تهران حسن اثر بخشید. اگرچه معاملات انجام شد، در چین چندان نیوده امانده"

و در جای دیگر :

"در سال ۱۹۷۰ چین حدود ۱۷ میلیون دلار رکود شیمیائی از خارج خریداری کرده که بیش از ۵۰ درصد آن از زاین ابتیاع گردیده، ضمناً سالی ۱۶۵ هزار تن کائوچوی طبیعی از سنگاپور و مالزی و سیلان وارد میکند بنابراین در این زمینه فرصت‌های مناسبی وجود دارد." ۱۰

سیاست بازرگانی خارجی کنونی جمهوری خلق چین، متأسفانه پروسهای در حالی رشد است، روز به روز این بازرگانی گسترش بیشتری پیدا میکند و جمهوری خلق چین بیشتر به اقتصاد سرمایه‌داری جهانی وابسته می‌آید. البته داشتن روابط اقتصادی با کشورهای امپریالیستی و وابسته مستعمره از جانب یک کشور سوسیالیستی کار غلطی نیست ولی نکته اصلی اینجاست که باید این روابط اقتصادی، برای حزب و دولت جامعه سوسیالیستی، تابع مسائل و مصالح سیاسی انقلاب جهانی و ساختن سوسیالیسم باشد نه برعکس. در حالی که در چین نیازهای اقتصادی به مبادلات خارجی تعیین کننده خط مشی سیاسی دولت در رابطه با کشورهای امپریالیستی و وابسته و مستعمره از طرفی و جنبش‌های خلقی از طرف دیگر شده است. مقامات چینی، بنا بر نمونه‌هایی که از گفته‌های تجویح آمیز آنها نقل کردیم، سعی دارند که علت توسعه روابط دیپلماتیک خود را با کشورهای امپریالیستی و مستعمره و وابسته سایل سیاسی جلوه

خطر "سوسیال امپریالیسم" شوروی نیست، بلکه به خاطر سنگ سرب و سنگ روی و سنگ کرم و کرمیت و پنبه ایران است. عبدالعلی فرمانفرمائیان در مصاحبه یاد شده با خبر در مجله "اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران" میگوید :

۳ استخراج روی و سرب (در چین - ج. ف. خ.) در حال حاضر کافی است، ولی به گویاید که مقامات چینی پیش بینی کمبود این مواد را دارند و از این نظر پیشنهاد کردند راجع به سنگ سرب و سنگ روی ایران اطلاعات بیشتری در اختیارشان قرار دهیم. چینی‌ها سالانه در حدود ۷۰۰ تا ۷۰۰ هزار تن سنگ کرم و کرمیت وارد میکنند و نوع کرم پست را چینی‌ها حتی الامکان به واسطه قرارداد تجاری که با پاکستان دارند از این کشور خریداری می‌کنند و بقیه احتیاجات خود را از ایران می‌خرند و مسلماً امکان تحکیم صادرات سنگ‌های معدنی ایران به چین کاملاً موجود است، حتی در زمینه مس نیز اگر در آینده ایران در زمره تولید کنندگان این فلز باشد مسلماً چین به خرید آن از ایران علاقت خواهد بود." ۱۰

و در جای دیگر :

پنبه یکی از احتیاجات مهم چین است. همه ساله تجار ایران مقادیری پنبه به این کشور صادر کرده‌اند و در آینده نیز برای صدور پنبه زمینه‌های مساعدی وجود دارد." ۲

۱. مجله "اتاق" پیشین صفحه ۶۱ .

۲. همان .

دهند، در صورتی که بهیچوجه چنین نیست و علت اصلی این به اصطلاح "سیاست لبخند" و نیاز های اقتصادی جمهوری خلق چین است. البته در رابطه با کشورهای هم جوار، سایل استراتژیکی نظامی نیز برای چین اهمیت دارد، که در آن مورد هم دولت جمهوری خلق چین، بی توجه به سرنوشت خلقهای این کشور، فقط به مرزهای مطمئن خویش می اندیشد که باید گفت، با این خط مشی ممکن است بتوان مرزهای چین را برای امپریالیستها و دست نشانده گانش، پولادین و غیر قابل رخنه ساخت. ولی آنوقت، به روزی از روشن خود حزب کمونیست سر بلند خواهد کرد و میدانیم گسسه به قول استالین، فتح قلعه از داخل آن آسان تر است.

به هر حال نادیده گرفتن مسائل و مصالح سیاسی انقلاب جهانی میتواند سبب شود که دولت جمهوری خلق چین، هیچ حد و مرزی برای گسترش بازگانی خارجی خود و روابط اقتصادی با امپریالیستها و دست نشانده گانشان شناساند. زیرا که این روابط از نظر اقتصادی برای چین بسیار با صرفه است. مثلا چین اگر بخواهد تولید پنجه یا کتدم خود را افزایش دهد و نیازهای صرفی خود را خود تولید کند، میبایست خلق را به یک بسیج عمومی دعوت نماید، یا اینکه اگر بخواهد به استخراج بیشتر سرب، روی، مس، کرم و غیره

خود بپردازد، نیاز به یک تلاش اقتصادی زیاد و دعوت خلق به کار بیشتر و صرف کثرت دارد، در صورتی که به سادگی میتواند با اضافه تولید خود در رشتههای دیگر و افزایش تولید در رشته هائی که توسعه آنها مشکلات کمتری دارد، همه اینها کالاها را مثلا از ایران بخرد، منتها در این صورت باید حکومت شاه را تأیید کند، تا بنده اثر را به جشن سحره ۲۵۰۰ ساله بدرست، آتای چوئن لا دست کیف اشرف را بفشارد، جام خود را به سلامتی "حضرت علیه بانو فریده دنیا" (پنوشه) و از همه بهتر، تا بنده و بیطاسی چین رسماً تجاوز ایران را به خلیج فارس تأیید نماید.

اما بدتر از همه اینها عواقب ناگواری است که این سیاست گسترش بازگانی با امپریالیست ها و دست نشانده گانشان، برای ساختن سوسیالیزم در خود جامعه چین دارد و ما قبلا اشاره مختصری به آن کردیم، این بازگانی بسیار سود آور است بویژه هنگامی که طرف معامله کشورهای عقب مانده و در حال توسعه (مستمره و وابسته) باشند. سودی که از این بازگانی نصیب چین میگردد، کاملاً یک سود استعماری است. بالاخره بازگانی هم که در این کشورها کالای چینی میفروشد، یا کالا به چین صادر میکند، یک به روزی کمرادر است. به روزی کمرادر وابسته به چین. این به هیچوجه

۱. اشاره به نطق چوئن لای در ضیافتی به

مناسبت دیدار فرح از جمهوری خلق چین.

اینان جناح چپ حزب قرار دارد که رهبری آن با جهانگ چینگ (هسر مائو) و وانگ هونگ ون (جو) — ان کارگری که تازه به مقام رهبری رسیده) و غیره است. جناح چپ اهلزیسین درون حزب و دولت را تشکیل می دهد و با سیاست خارجی چین و روابط وسیع بازرگانی با امریالیست ها و دست نشانده گانشا شده یا مخالف است و طرفدار سیاست انکا به خود اقتصادی می باشد . در زمینه سیاست داخلی ، جناح چپ مخالف سیاست " تسویه به انگیزه های مادی " و طرفدار سخت گیری های ایدئولوژیک و توسعه انقلاب فرهنگی است. در مورد خود رفیق مائو هم که بنظر می رسد ، او اکنون کمتر از هر وقت دیگری در حزب و دولت قدرت داشته باشد . هم اکنون دو جناح چپ و راست بر علیه لین پیائو و بقایای نفوذ او متحد شده اند ولی در عین حال حملاتی نیز به هم میکنند . مثلا جناح راست چپها را " نفاق افکنان " ، بر هس زنده گان و مدد حزب " ، کسانی که برای خود حق شهردن بر ضد حزب را قایلند " و حتی " دشمنان طبقاتی " ، این الوقت — های سیاه دل " و غیره می نامند . اجپی ها نیز جناح راست و جمله چون لای را بدون ذکر نام مورد حمله قرار می دهند . متأسفانه از میزان نفوذ این دو جناح در میان توده ها و از حوزه نفوذشان

یک نهمت یا یک فحش سیاسی نیست ، بلکه این یک نتیجه گیری ساده از قوانین اقتصادی مارکسیسم — لنینیزم است . سود های استثمارگری این بازرگانی اقتصاد چین را از صبری که برای ساختمان سو — سیالیزم در داخل جامعه و کمک به انقلاب جهانی بهیچاید منحرف میکند و چنانکه یاد کردیم بقایای بورژوازی را بهیژه بورژوازی بوروکراتیک را رشد می دهد . برای خلق چین نیز این سود آوری با — بزگانی ، میتواند موقتا اثرهای بیشتری از سیاست اقتصادی انکا بخود داشته باشد . در نتیجه در بین آنان هم میتواند زمینه مادی ترویج اپورتونیزم رهبران قلب ماهیت شده را فراهم نماید و بدین ترتیب آرام آرام جامعه را بسوی سرمایهداری روان سازد .

هم اکنون در درون حزب و دولت چین دو جناح چپ و راست وجود دارد که برخوردی کاملا مخالف یکدیگر با سایل یاد شده دارند . یکی جناح راست به رهبری چون لای و تنگ شیائوینگ است که هم اکنون بر حزب و دولت تسلط دارند و سیاست خارجی کنونی چین در واقع به وسیله آنها تنظیم شده است. تنگ شیائوینگ خود از روانه مددگان انقلاب فرهنگی است که دوباره به قدرت بازگشته است. این جناح مدد زیادی از بوروکرات های روانه شده انقلاب فرهنگی را به قدرت بازگردانده و از آنان اعاد و حیثیت کرده است. در حال حاضر قدرت این جناح در حال افزایش است. در مقابل

۱. این عبارات را واشنگتن پست از روزنامه " پرچم سرخ " ارگان نیروهای مسلح چین و روزنامه ستاره سرخ ، شماره های مخصوص جشن ۲۵ سالگی جمهوری خلق چین نقل کرده است.

در مناطق کارگری و روستائی خبری برده است نیست فقط گفته میشود که گاهی جناح راست در حلقه های طبقاتی خود به جناح چپ آنها را به کاپیه "دار و دسته شانگهای" مینامد. شعاع جناح راست در مورد جناح های ناگید روی وحدت حزب و لزوم تحکیم آن است. جناح چپ هم بسا اینکه با سیاست خارجی جناح راست کاملاً مخالف است و گسترش روابط بازرگانی چین را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره و وابسته محکوم میکند و طرفدار سیاست اقتصادی اتکا به خود است با این حال فعلاً لزوم وحدت حزب را پذیرفته است و آشکارا در مبارزه با راستها جدا میکند. شکی نیست که این وحدت در جناح موقتی و ناپایدار است و در آینده تضاد بین آنان تشدید خواهد شد اما جواب به این سئله که چه کسی پیروز میشود، نیاز به اطلاع بیشتر از جامعه چین ندارد. در شرایط کنونی آنچه بیش از هر چیز از نظر سیاسی سبب وحدت در جناح شده است مبارزه با لین بیاو است. بنابراین بنظر میرسد که وحدت در جناح لافل تا مرگ کاسل سیاسی لین بیاو ادامه داشته باشد. لین بیاو مؤلف جناح چپ با رهبری رفیق مائو بود. این جناح قدرت را در حزب و دولت در دست داشت. ولی چپ روی ماجراجویانه و نوظلقه جاه طلبانه لین بیاو که در عین حال، خیانت به هم پیمانان خود نیز بود، سبب شد که جناح چپ ضعیف گردد و راستها به تدریج موقعیت سلطرا در حزب

و دولت بدست آورند. اکنون جمهوری خلق چین میدان ترکانازی چوئن لای و هواداران او در زیر حکمرانی "دیپلماسی لیخند" شان است. اگر وضع به همین صورت باشد و تعادل نیروها به هم نخورد، پس از مرگ چوئن لای تقریباً شکی نیست که آقای "تنگ شیائو پینگ" به ویرکرات کهنه کار و رانده شده انقلاب فرهنگی و چنانچین او شود و غلطی سیاسی چوئن لای راه اگر نه بدتره ادامه دهد. تنها یک انقلاب فرهنگی دیگره این بار بسا ایجابی و سببتر میتواند جمهوری خلق چین را نجات دهد. معلوم نیست چه زمانی جناح چپ شعار وحدت حزبی "آقای چوئن لای" را رد خواهد کرد و برای مبارزه با راستها به توده های حزبی و توده های خلق روی خواهد آورد. آیا چنین خواهد شد یا ادامه "دیپلماسی لیخند" و گسترش بی اصول بازرگانی خارجی و اقتصاد چین را بسه سرمایه داری جهانی وابسته تر خواهد نمود و در درون جامعه، زمینه مادی برای تضعیف و سرانجام نابود کردن جناح چپ فراهم خواهد ساخت؟ آینده همه چیز را نشان خواهد داد. متأسفانه در این مورد کاری بجز حرف زدن از ما ساخته نیست. اما این آرزوی تمام کمونیست های واقعی جهان است که جمهوری خلق چین براه اصولی ساختمان سوسیالیزم در درون کشور و کمک به انقلاب جهانی بازگردد. برای این منظور جمهوری خلق چین باید دیپلماسی لیخند را کنار بگذارد، بازرگانو

خوش را با کشورهای امپریالیستی، مستعمره وابسته
 شدیدا محدود کند و به صایب و صالح سیاسی
 وابسته ننماید، بر روی سیاست اقتصادی "تنگا بخود"
 تأکید اساسی و کامل داشته باشد و روابط سیاسی
 و اقتصادی خود را با کشورهای سوسیالیستی دیگر
 عادی سازد و با حفظ مبارزه ایده نولوژیک وحدت
 ضد امپریالیستی خود را با آنها در هر سطحی
 که ممکن است برقرار نماید.

اگر امکان روابط اقتصادی چین با سایر کشورهای
 سوسیالیستی و شرقی را هم نادریده بگیریم
 باز جمهوری خلق چین نیازی به رابطه اقتصادی با
 کشورهای امپریالیستی مستعمره و وابسته ندارد.

جمهوری خلق چین دارای يك سر زمین وسیع و يسك
 نیروی انسانی عظیم است و بخواهی قادر است سیاست
 "تنگا بخود" و "بی نیازی" اقتصادی را پیسش
 گیرد. هم سر زمین وسیع چین میتواند مواد اولیه
 لازم را برای رشته های گوناگون صنایع عرضه کند و هم
 وجود يك جمعیت هشتصد میلیونی به عنوان تولید کننده
 و مصرف کننده، و رشد و گسترش تمام رشته های اقتصاد را
 امان پذیر و سود آور میسازد. در این سر زمین
 وسیع و با این جمعیت عظیم بخواهی میتوان سیاست
 پاراللیلزم اقتصادی را تمقیب نمود. چین میتواند يسك
 اقتصاد کاملاً متکی به خود داشته باشد، منتها خلش
 چین باید برای تحقق این منظور مشکلات پیشتری
 را تحمل کند و سیاست صرفه جویی بیشتر در مصرف
 و تلاش بیشتر در راه تولید را در پیش گیرد کسه

این کار البته بسیار دشوارتر از پذیرش سیاست بازو-
 گامی با همه است ولی چه باک، این مبارزهای است
 که خلق چین باید برای بنای سوسیالیزم در داخل
 کشور و کک به انقلاب جهانی انجام دهد، این وظیفه
 تاریخی خلق چین است. کونیست های واقعی جها
 کاملاً انتظار انجام این مبارزه را از خلق چین
 دارند. در غیر این صورت انقلاب چین را ه انحطاط
 را در پیش خواهد گرفت و سرمایه داری در چین از
 نوزده خواهد شد. کونیست های جهان
 حتی حاضر نیستند تصور چنین روزی را هم بکنند
 و میخواهند انقلاب چین همچنان شکوه و عظمت
 خویش را حفظ کند و با گام های بزرگ به پیش برود.
 اما باید بیاد داشت که واقعیت قاطع و خشن
 بسادگی میتواند برده های هزاران رومانیک را
 در هم ببرد و خود را در معرض حواس مادی
 انسان قرار دهد. ناگوار است ولی هراسناک نیست،
 بهیچوجه هراسناک نیست. "باز هم زمین بدو خورد-
 شید میگردد و باز هم توده ها انقلاب میکند" ایقول
 رفیق طائر "اکنون گرایش عمومی جهان به انقسلاب
 است و در همه جا توده ها بیبا خواستمانده، بحرانی
 اقتصادی و اجتماعی، خبر از پایان دوران تاریخی
 سرمایه داری جهانی را میدهد، امپریالیزم
 آخرین روزها را میگذراند"

۱. جملهای از روزنامه "زمین و آسمان" جمهوری
 خلق چین.

و اینک به جنگ و ندادن متصل شده است.

پر طنین باد عارش شکوهند جهانی انقلاب
 نابود باد رخنه مزورانه بجزواری در صفوی
 انقلاب .

نابود باد امپریالیسم

آبان ۵۳

سازمان چریکهای فدائی خلق

هموطنان مبارز!

برای حمایت مادی و معنوی خود بآدرس زیر با
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
تماس بگیرید:

آدرس پستی

P. O. Box 5101 - Moalla, Aden
People s Democratic Republic of Yemen

آدرس بانکی

National Bank of Yemen
P. D. R. Y., Aden, Steamer point
Account No. 58305

پیروز باد جنبش انقلابی مسلحانه در
راه بسیج توده‌ها

کمیته های پشت جبهه و سلولهای انتشاراتی :

" ضرورت کمیته های پشت جبهه امروز بخوبی محسوس است . این کمیته ها در خارج از کشور و حتی المقدور از نزدیکترین فاصله و در مناسبترین مناطق باید ایجاد شوند ما این سلولها را بمثابة نوع خاصی از تشکل بسیار فشرده پیشنهاد میکنیم وظیفه خاص این سلولها تکثیر نشریات ، اعلامیه ها و آثار تئوریک سازمان های چریکی و احیانا آثار کلاسیک ضروری در جهت جنبش مسلحانه است ایجاد چنین سلولهای بارسنگینی را از دوش جریانهای چریکی بر میدارد و آنها را برای توزیع نشریات خود به خطر نمیاندازد . "

" از چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود "

" اثر رفیق کبیر چریک فدائی خلق بیژن جزنی "

تکثیر از :

کمیته پشتیبانی از جنبش نوین انقلابی خلق ایران
(در آلمان)